



Ketabton.com



بيرك كارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان موقعیکه روحانیون شهر کابل و اعضای جمعیت العلمای افغانستان را پذیرفته و با آنها صحبت مینمایند

اقتصاد و قایم مقامه

در جلسه که به ریاست انجنیر نظر محمد عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو شورای انقلابی و وزیر فواید عامه در سالون هتل هرات تایلر گردیده بود پیرامون یک سلسله موضوعات بحث و مذاکره صورت گرفت .

پوهنمل گلداد عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو شورای انقلابی و وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ۱۹ جوزا در حالیکه والی غور حاضر بود در سالون آن ولایت با موسفیدان قراء علمین و آهنگران مربوط چغچران مرکز ولایت غور ملاقات نمود. درین موقع پوهنمل گلداد مداخلات بسی شرمانه امپریالیزم امریکا و همدستان خاین

آنها در خاک مقدس ما تبیح کرده اند و همبستگی کامل مردم شریف آن ولایت را در راه شگرفانی افغانستان عزیز آرزو کرد .

فضل الرحیم مومند وزیر زراعت و اصلاحات ارضی روز ۱۸ جوزا در دفتر کارش با محی الدین اوف نورالدین اکراه و ویج معاونانقهای تجارت و صنایع اتحاد شوروی ملاقات نمود .

پوهاند دوکتور محمد ابراهیم عظیم وزیر صحت عامه روز ۲۰ جوزا در دفتر کارش با کرافت اوبیل سفیر کبیر جمهوری دموکراتیک آلمان متیم کابل ملاقات نمود .

طی این ملاقات روی کمکهای طبی آن کشور به وزارت صحت عامه جمهوری دموکراتیک افغانستان مذاکره بعمل آمد .

دستگیر پنجشنبه عضو پروری سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو شورای انقلابی ۱۶ جوزا باتفاق والی بغلان وارد خنجان شده و با سر انجنیر و آمر حفظ و مراقبت شاهراه سالنگ در زمینه احداث سربك و لوسوالی خوست و فرانگ و بغلان و اعمار مجدد پل کنده سنگ علاق داری ناله و برفک مذاکره نموده و تصامیم لازم اتخاذ شد .

اسلم وطنچار عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو هیات رئیسه شورای انقلابی و وزیر مخابرات که اخیرا از کندهار بکابل آمده بود . روز ۲۰ جوزا دو باره برای واری اهور حزبی و دولتی ولایت کندهار وارد آن ولایت شد .

در میدان هوایی کندهار از طرف والسی وقوماندان قول اردوی نمبر ۲ وقوماندان خارنوی اعضای کمیته های ولایتی و شهری و رسانی نوایر و عده از شهریان کندهار استقبال گردید .

دوکتور راز محمد یکتین عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضو شورای انقلابی و وزیر آب و برق در حالیکه والی بامیان با وی همراه بود از جریان تدریسی لیسه مرکز بامیان دیدن نمود .

به مردم شریف و زحمتکش و لوسوالی میوند ولایت کندهار رسانید . وزیر مخابرات در حالیکه والی و قوماندان قول اردوی کندهار حاضر بودند در اجتماعی از روحانیون، موسفیدان و مرد زحمتکش و لوسوالی میوند ولایت کندهار در مرکز آن ولایت اشتراک نموده پیرامون اهمیت و ارزش های حیاتی اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان تو ضیحات مفصل ارائه نمود .

به جواب پیام تبریکه بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت روز ملی جمهوری سوسیالستی چکوسلواکیا پیام امتنانیه از طرف گوستاف هوسناک منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونسنت چکوسلواکیا و رئیس جمهور جمهوری سوسیالستی چکوسلواکیا ولوبامیر شترنگال صدر اعظم آن کشور عنوانی بیرک کارمل به کابل مخابره شده است .

بیمت و پنج هزار کتابچه و دو صندوق لوازم درسی را شاگردان مکاتب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی از طریق انجمن دوستی و روابط فرهنگی اتحاد شوروی با کشور های خارج به شاگردان وزارت تعلیم و تربیه جمهوری دموکراتیک افغانستان هدیه داده اند .

بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان ساعت نه قبل از ظهر ۲۰ جوزا با هیات جمعیت العلمای افغانستان و نمایندگان علما و روحانیون شهر کابل در مقر شورای انقلابی (ارگ) در حالیکه عبدالرزاق صاحب معین وزارت عدلیه نیز حاضر بود ملاقات و گفتگو نمودند .

به جواب تلگرام تبریکه بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت انتخاب چوی ییتین میاوتویک به ریاست ریاست جمهوری فدرالی سوسیالستی یوگوسلاویا پیام امتنانیه عنوانی بیرک کارمل از جانب مو صوف موصلت کرده است .

نیات انقلابی بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان را برای رفاه و سعادت مردم افغانستان ۱۷ جوزا املا و وطنچار عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضو شورای انقلابی و وزیر مخابرات

دربین شماره

مکتب آینده مشکلنا زيك خا نواد مهريان اطفال وطن ما خواهد بود که بر اساس دين مبین اسلام ، صداقت به وطن ، خدمت به خلق و آشتی نا پذير بودن دانشمندان استقلال ملی ، حا کيمت ملی و تا میت از فسر کشور ...

برک کارمل

شنبه ۲۴ جوزا ۱۳۵۹ ۷۲۱۳۵۹ جون ۱۹۸۰

به پیش در راه بهر وزی نسل آینده کشور

در طول تاریخ جوانان مع بشری بخصوص بعد از ایجاد اولین جامعه مبنی بر استثمار فرد از فرد که آنرا به نام فود ما سیون اجتماع بردگی می نامند کودکان زحمتکشان موا چه به رنج و محنت تاریخی می شوند و از همان آوان جامعه برسدگی استثمار و ظلم طبقات مستمگر به اکثریت آغاز می یابد که نمره و توشه تاریخی آن تا ایجاد جامعه عاری از نسا قضات طبقاتی توأم داشته و سراسر جامعه طبقاتی ازین محرومیت ، فسه ها و تکتک ها دارد . طبقات مستمگر در طول تاریخ تا قدرت داشتند خون زحمتکشان را چون بادیه سر کشیدند نسا خود نساخود شان آرام و سعادت مند باشند بایک نظر مختصر و گذرا به تاریخ جوان مع بشری خیلی روشن دیده می شود که در اطراف قصر های سر به فلک کشیده و بنا های پرزورق و برقی ستماکان تاریخ ، انسان های خیلی نیاز مند و محتاج به وسایل اولیه زیست ، زندگی داشته و ندارند اما باید آگاه بود که طبقات مستمگر پده در طول تاریخ علیه طبقات ظالم و مستمگر جنگیده و یکبار بی امان نموده اند و در راه آزادی خود ، خانواد و بخصوص کودکان خویش که آینده سازان جوان مع بعدی اند محنت و رنج فراوان را متحمل شده اند که این مبارزات گرم و پیگیر در دهلیز های تاریخ همیشه ظنین الکن بوده و در نتیجه سبب کامیابی ها و پیروزی های زحمتکشان و محنت دیدگان گردیده است .

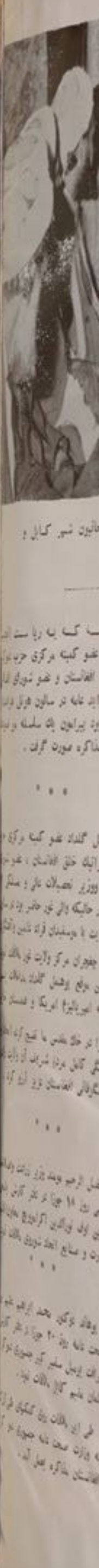
رها بی کودکان بنا مین خیلی به جا خواهد بود . به همین اساس برای نجات بشریت از قید ظلم و احجاب روز ها سال ها و دهه ها را نام گذاری نموده اند که ما به افتخار از یکی از روز های خجسته تجلیل به عمل می آوریم . این روز روز با عظمت و اربت کودکان است که از طرف ملل متحد به سویسه جهانی تجلیل و ارج گذاری می شود درین روز است که ندادی کودکان جهان را هر چه رسا تر می شنویم که با هم و با یک ندادی پاک و انسانی میگویند **مرگ بر جنگ و جنگ آوران، زنده باد صلح و همبستگی در سراسر جهان بشریت** .

بدون اینکه از خود پلی یا بی در جهان هستی بگذارند نیست و نا بود می شو ندفنظ بگانه خا طره ایکه از خود نزد پدر و ما در باقی می ماند هما نا داغ جگر سوزیست که جراحات آن التیام نا پذیر است . در وطن عزیز ما نیز کودکان بسیار رنج برده اند و همین اکنون نیز مبارزه انقلابی جمهوری دمو کراتیک افغانستان در راه دفن کردن جسد تنگین عقب ما ندگی ادامه دارد زیرا از گذشته های دور خا نواده ها و مخصوصا اطفال کشور ما ازین جهت خیلی رنج برده اند .

بر جهت نیست که کودکان جهان این شعار را به آواز رسا میدهند زیرا آنها می دانند که دربر تو صلح و دوستی می شود رشد طبیعی و اجتماعی کودکان به صورت درست صورت گیرد و حیات مسرفه و خواستنی برای شان مهیا گردد . مگر با تا مسف با ید گفت که همین اکنون که از وجود پاک و معصوم کودکان تجلیل بعمل می آید در کشور های تحت استعمار این موجودات ما ندند پدران و مادران شان تحت ضرب های کشنده سرمایه داری قرار دارند و بنا م ها و اشکال رنگارنگ تحت فشار و شکنجه های غیر انسانی بسر می برند .

مثلا در افریقای جنوبی سالانه هزارها موجود بی گناه و معصوم قربانی سیاست تبعیض نژادی می شوند و یا ملیون ها کودکی بی پناه و رنج کشیده در آسیا و امریکای لاتین و افریقا مانند کرم های خا و خاشاک می لولند و زنده می نا کرده شگوفه های امید شان بریز می گردند و مرگ و میر نا به هنگام آنها نیست نبودن غذای کافی ، زنده گی صحی و سایر نا بسا مانی اجتماعی است در کشور های عقب مانده از لحظه ایکه کودکی چشم به جهان هستی می گشاید در میان مصیبت ها و رنج و امراضی بر وجود آمده و بالاخره در میان سبل محرومیت ها

- ... و سپاس و نورو د ، ما بر تو پانای کودکی
- • •
- سیمای کودک در ادبیات معاصر
- • •
- زندگی های فالد عدالت اجتماعی در شهر ها و روستا ها
- • •
- کمبود منزل رهايشی يك دشواری در سطح ملی
- • •
- فراری قاتل
- • •
- مکاتب آینده ما مجهز با آخرین وسایل تعلیمی عصر خواهد بود
- • •
- اطفال امروز خوشبختان جامعه بهروز فردا
- • •
- زین قلزم حیرت جایی گل نکرد ...
- • •
- سخنی در زمینه مسوولیت خانواده ها در برابر اجتماع
- • •
- المییک مسکو جهانیان را برای ..
- • •
- قیمت عدالت
- • •
- دعای شرافت او ملی دولتی زوگد به تکامل کی دعای او اصیل هنر ارزش
- • •
- در محکمه فامیلی چه خبر است ؟
- • •
- روی جلد : استاد سر آهنگ سر تاج موسیقی افغانستان
- • •
- نابلوی متن : کودک در حالیکه به آینده تکران است دنیا را در آغوش کشیده



آزادي

خوانان دنوي ټولني د جوړولو ستر مسووليت لري

پنځلس کاله مخکې کله چې دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند په هيواد کې تاسيس شو ، نو گوند ستره هيله دافغانستان دخوانانو ته وکړه . ځکه چې دخوانانو په وجود کې دنيا ميک قوت ايډل کيده او هغه وظيفې چې دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند ، د هيواد دکارگري طبقې او ټولو زيار ايتونکو گوند بايد سر ته رسولي وای ، همدغو خوانانو په ښه او خوږه توگه سر ته رسولي شول لکه چې سر ته يې هم ورسول .

گوند دافغانستان دخوانانو دتنظيم ، پيوستون او روزلو په برخه کې ستر وظيفې تر لودل چې دغه وظيفې يې په شرافتمندانه توگه سر ته ورسول او په زرگونو خوانان يې د هيواد دکارگري طبقې او زيار ايتونکو دگوند په لمن کې وروزل او وپاللي . تنظيمه دگوند په لمن کې وروزل او وپاللي .

چې البته د خوانانو د روزني ، پالنې ، او گونډه دهغوي دچاپولو عماله تر ټولو ښه او په عين حال کې مخته او پېچلي مساله وه . خو گوند دننه وظيفه په برياليتوب سره سر ته ورسوله .

گوند دخپل تاسيس په وخت کې داعتقده درلوده چې واقعا په هغې ټولني کې چې په طبقو ويشل شوي وي ، خوانان عموماً ، يعنې له ټولنيو و طبقو او اقتدارو څخه بهر وجود نه شي لري .

گوند پدغو سختو کلونو کې چې دافغانستان له سلطنتي ارتجاع سره له مخامخ مبارزه لگياو ، د نويم انتر ناسيونال د مشر او پسي دي خبري با ندي مخته او لښکته عقیده درلوده چې ، خوانان د هيواد دکارگري طبقې او ټولو زيار ايتونکو د گوند يوه ستره زير مه او لکيه گاه تشکيلوي او هغو راتلونکي گوند يو او راتلونکي په خوانانو پوري تعلق لري . هغو د ميتکريمو گوند يو او خوانان تر ښه شپږ رضاييت او خوښي سره د ميتکريمو لار تعقيبي . هغه دزاهه ورسوالي پر ضد دسر بنديونکي جگړې گوند يو او

پدسي لداکارانه مبارزې کړخوانان تر ټولو مخکې او وړاندي روان وي .

او پدې توگه دهمدغه اعتقاد په زما کې و چې گوند دافغانستان نزر گونو زرگونو خوانانو لښکر چې په رضا کارانه توگه يې داسپنداډ او ارتجاع ، ستم او استثمار پر ضد دتمبارزې ډگر ته ور ننگل ، دگوند دزيرمه قواوو په توگه او د يوه اساسي لکيه خراب په خپل منځ ته راوست . گوند دافغانستان دخوانانو دموکراتيک سازمان د همدغه اعتقاد په اساس او د گوند د يوه جنبي سازمان په توگه تاسيس او تشکيل کړ .

همدا وجه ده چې دننه سازمان د انقلابي مبارزې د زده کولو په خاطر دلوړې زانگو او مقدماتي مدرسي په توگه خلاند نوم کيښلي دي .

دافغانستان دخوانانو دافغانستان دخوانانو دموکراتيک سازمان په وجود کې ، دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند تر لار پسر وني لاندې په ډير وسخو شرايطو کې له ځانه ستري قهرمانې وښودلې . کله چې گوند د افغانستان د سلطنت په وجود کې دښووالي وراسته نظام پر ضد مبارزه کوله نو دخوانانو تنظيم پدې برخه کې ډير ستر بنديونکي او قهرمانانه ، ميتکرانه او گټور تاريخي نقش ولو يلاوه .

زهون وطنوالو لادا خيزه لنډه هيره کسري او چيري هم نه شي هيرول چې همددا د افغانستان خوانان وو چې د خوانانو انقلابي نهضت يې په برياليتوب سره پر مخ پيښه او همدا خوانان وو چې د محصلانو په نهضت او دکارگرانو په امتصالي نهضتونو کې يې خپل ستر بنديونکي او لار ښوونکي نقش لو يلاوه .

دهند نو خوانانو د «هوروو» آوازونو دکابل ښار او د هيواد دنورو ښارو نو ځمکه او آسمان تر زاوه ، داسپندان په کمزوري کولو او بيا په پريکړوني ټول سره يې وړانولو او لښکورو- نو پروسه کې خوانانو خپل خلاند نشن ولويلاوه دمحصلانو انقلابي نهضت يې له کارگري نهضت او دبرگرانو له غور څنگو نو سزه په انقلابي مبارت سره تلفيق کړ او په هويښاري

سره يې د عمومي نهضت بهير ته ځانونه ورگډ کړل . او گوند په ډير زغم او پوره نکت مسره د افغانستان د خوانانو د سياسي روزني او په هغوي کې د انقلابي ټري ليد دخبرولو پروگرام پر مخ پيښه او زهون خوانان يې په انقلابي ايد باورزي باندې سمبالول . په هغه نجات ښوونکي علم باندې چې انسان ته دټولني او طبيعت د انقلابي بدلون په خاطر د مبارزې لاري جاري ورزده کوي .

دافغانستان خوانان چې دافغانستان دآزادي او مشروطيت دلاري دنده ورو ميړنيو ، او د «شاهان خان پرواني» په خپل سر بنديونکو او يو لاديزو آزادي غوښتونکو او لار و نه او لسيان وو ، د ظاهر شاهي استبداد په ډير سختو کلنو کې په ميړانه وچنگيډل او دخپلو آزادي غوښتو لکو او مشروطه طلبو پلرو نو او نيکونو د دودونو بيرغ يې لوړو سانه او له هر راز سپکاوي څخه يې وژغوره .

دافغانستان خوانانو دافغانستان دخوانانو د دموکراتيک سازمان په وجود کې را تانته کړه

چې د مشروطه غوښتونکو او د آزادي دلاري د سر بنديونکو قهرمانانه ، ناماني نهضت د لارښوونکو او نشورا داومي اوانسي نژدي د خوانانو د نهضت خلف الصدقان دي او دهغوي دزده وړتيا او سر بندي يې له بودو نو سره سم دهيواد دخپلو د غرت او شرافت بيرغ لوي ساتي او دخپلو د عادلانه آرمان په لار کې چنگيري .

دافغانستان خوانانو دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند په لمن کې دارتجاع اوستم ، داستثمار او لوښاري پرضد دنه پخلا کيدونکي مبارزې خلا نند د رسو لسه وا خښل او هغه نجات ښوونکي علم پيژده کړ چې سې نهغې په وسيله يې کولي شول ، خپله ټولنه په انقلابي توگه بدله کړي . همدغه علميزهون خوانانوته ور زده کړل چې څنگه بايد د ډير اميلو انقلابونو په خيره په ميړانه سره نمرگ سترگوته وگوري او ترينه ونه ډارسي ، څنگه د طبقاتي مبارزو په اوږدو کې دخپلو د غرت او شرف بيرغ لوړو ساتي . د عصر دمتخينو او انقلابي افکارو بيرغ له سپکاوي څخه پيژي کړي ، څنگه دخپلو عادلانه آرمان په لار کې دسولي ، پرمختک ، دموکراسي ، آزادي ، ټولنيز عدالت او ترقي په لار کې و چنگيږي .

لو څنگه پر نه له امتياز څخه نه ستري کيد- نکی مبارزه وکړي . څنگه گوند له هر ټول شي او «کين» انحراف له اپور نو ليزم ، سکتاريزم ، دگمنايزم ، رويژ يو ليزم ، کاذب انقلابي توب ، ما چرا جويي ، افاريزم ، شوونيزم ، کاغذ يازي دگمنايزم ، امتياز غشو بندي او داسي لسو و ... څخه خوندي وساتي او لدغو سازماني او سياسي لارو غيو سره په ميړانه او نه ستري کيدونکي او نه پخلا کيدو لکي انقلابيو نو په خپل مبارزه وکړي .

څنگه له چنگري ، نژادي تو پير ، اپانايدي ، راسيزم او فاشيزم ، پي عدالتي ، استثماري نوي استثمار ، امپرياليزم ، صهيونيزم او ارتجاع سره په ميړانه مبارزه وکړي او له دغو څخه

مفاهيمو څخه کر که وژي . څنگه د سولي ستر آرمان دموکراسي او بشري کرامت او له استثمار څخه دخپلو خلکو او بشريت د خلاصون په لار کې مبارزه وکړي . هغوي دگوند په لمن د وطنپالنې او کارگسري انتر ناسيوناليزم او له بشريت سره دمنځي او انقلابي او دنورو هيوادو له زيار ايتونکو سره د صميميت اوملگر توب درسونه زده کړل .

زهون خوانانو چې انقلابي ښوونه او زده کړه کړي ده ، نو دټور انقلاب په برياليتوب کې يې خپل ستر انقلابي ډول ولو يلاوه . دگوند په امر زهون خوانانو ډيري سختي وظيفې په غاږه واخيستي . او کله چې دسي . آي . اي مشهور اجنت حفيظ الله امين او د هغه تور فاشيستي پالنه زهون د قهرمان گوند پر ضد نسيه او و ټکه پيل کړه او پدې لار کې يو لړ برياليتوبونو ته ورسيد زهون خوانانو ، دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند داصولي منبر توب په دستور د هغه دنور او لاولي اقتدار پر ضد د روا او عادلانه مبارزې بيرغ پورته کړه زهون خوانان ټله ټله جيلونو ته ولاړي ، شکنجه خايونه يې وليدل ، بولي گو توبو ته ولاړل ، ټله ټله شپيدان شول ، خو دگوند دغرض او دخپلو شرف او عزت بيرغ يې له لاسه ونه غور ځلوه او نسيه نسيه نه شو .

زهون خوانانو نامين دنور فاشيستي پالنه اقتدار په شرايطو کې خپل وظيفې هير نکړل او د نويم انتر ناسيونال د مشر دغه وينا په اساس چې ! «يو اخی له کارگرانو او برگرانو سره دکار له لاري واقعي انقلابي کيدی شي» دافغانستان له کارگرانو او برگرانو سره اوږه په اوږه داسپندان او ستم پر ضد وچنگيډل او يو ځل بيا يې خپل قهرمان زهون په تاريخ کې ثبت کړل .

او داندې وروسته د نور انقلاب له تکاملي پراوه ، زهون دخوانانو په غاږه ، دنوي اوبه استعمار د خلاصي ټولني دجوړولو ستر مسووليت پروت دي .

پدې باب دافغانستان دخپلک دموکراتيک گوند د مرکزي کمیټې عمومي منشي ، د انقلابي شورا رئيس اوو صدر اعظم بېرک کارمل دخوانانو د دموکراتيک سازمان فعالينو ته خطاب وويل .

«ستا سي وظيفي ... شرايط خيزه ، پراخه او زوري دي ... بايد ووايو ناسي څنگه کړي شي يو نيسمن او وروسته پاني هيواد په يوه بله پای او سر لوړې هيواد باندې بدل کړي ، څنگه کولې شي يو يوي سواده او نيسمن هيواد په يوه با سواده او پر مخ تللي هيواد بدل کړي . نو زهون د هر خوان ، وظيفه ده چې په خپله يې زده کړي او نامکان په حدودو کې او له خپل ډير کوچني وزگار وخت څخه په استفادي سره زيار ايتونکو ته په ليک لوست در زده کولو سره د کارگري طبقې او دافغانستان دټولو زيار ايتونکو دسياسي او طبقاتي شعور دسطحي دلوړو نو په لاره کې ، د کارگري طبقې په جلب او جذب اوسازمان وړکولو کې ، په کلي او ښار کې مبارزه وکړي . څنگه دنوي ټولني دجوړولو ټول ستر مسووليت په وروستي تحليل کې ستاسو ، خوان نسل په غاږه دي .

... و سپاس و درود

ما بر تو باد، ای

کودک

کودکان ما آنها که

میدیرند و آنها که زنده

میدانند



دوکتورس انا هیتا درین لحظه میگریست، با تمام وجود خود میگریست ، چرا که خاطره آنانیکه در راه وطن جان باخته بودند یکبار دیگر زنده گردید .

• در کشور ما ۳۵ کودک از هر یک صد کودک نرسیده به سن پنج سالگی میمیرند، در حالیکه میتوانند زنده باشند و زندگی کنند اگر شرایط وقایع و معافیت کنلوی به صورت سر تا سری گسترش یابد .



• در تالار بزرگ کابل نداری تا گمان سکوت سایه انداخت اشک در چشم هانست و غنچه هاراه های گلوهارا گرفت و همه به گریه افتادند - گریه تلخ و دردناک - گریه - بر که از قلب ها مایه میگریفت و با اشک ها آشکار میگردید ، و این صحنه بود تلخ و تکان دهنده ، زیرا

روز جهانی کودک که به اساس فیصله سال ۱۹۵۴ سازمان ملل متحد همه ساله به کوشش اداره یونسف و به وسیله همه کشورهای عضو ملل متحد بزرگداشت میگردند در واقع هوشداری است برای حکومت ها و سازمان های وابسته که با درک و شناخت شرایط و ضوابطی که در مجموع حیات کودک را خوش یختی و آینده اش را با خطر برابر می سازد کارنامه های علمی و تطبیقی را در ابعاد گونه گونی که بتواند جلو گیری با سامانی های زندگی کودک در سطح ملی و جهانی باشد به عمل پیاده کنند و به این ترتیب زمینه های مطمینی را برای نسل فردایی ریزی نمایند .

در کشور های نور از اکتشاف نگهبداشته شده جهان سوم که به خاطر استیلای خان سالاری در جریان سده های فراوان جوامع انسانی فقر - بیسواری و بیماری سه پدیده شوم زندگی همگانی مردم به شمار میاید حیات کودک بیشتر در معرض انواع گونه گونه گسون بیماری ها قرار دارد و نه تنها مسایل اکتشاف ذهنی روانی و اجتماعی به هیچ عنوانی مطرح نمیباشد که به خاطر عدم حتی کمترین شرایط زیست انسانی که زندگی را بتواند در پائین ترین سطح آسایش و آرامش قرار دهد حجم و فیات کودک هر سال بیشتر و بزرگتر می نماید و به تعداد قربانیان خرد سال افزایش به عمل میاید .

در افغانستان این تراژیدی - تراژیدی بزرگ های نا بهنگام کودک و یازندگی در پائین ترین سطح ممکن آن عمیق تر از هر کجای جهان در چشم انداز مآقار دارد - باین بودن سطح سوان و آگاهی عمومی - باین بودن سطح

اقتصاد ملی - عدم شرایط زیست صحتی - عدم شرایط نامین حفظ الصحه فرنی خانوادگی و اجتماعی - کنیف بودن محیط زندگی - کمبود وسایل گسترش خدمات اجتماعی ، عدم موازنه در عرضه خدمات تعلیمی و صحتی میان شهر و ده و عدم یک کار نامه موثر و قایوی سر تا سری در شمار عواملی است که موجب میگردند از هر صد کودک جامعه ما ۳۵ تن آنها پیش از آنکه به سن پنج سالگی برسند بمیرند و بقیه نیز حیات درد ناکی را که فاقد هیچ گونه بیمه اجتماعی است بگذرانند .

با توجه به اینکه این همه عوامل نابسمان در زندگی کودک میراث شوم روش های سیاسی نادرست خان سالاری است که در جریان سده های فراوان حکمفرمای زندگی مردم بوده است با آنکه در حال حاضر آن نظام هایستند و روش های مترقی سیاسی جایگزین آن گردیده است باز هم جبران آن کاری نیست که در مدت کمی بتواند عملی گردد و ایجاب طرح و تطبیق کارنامه ها و پلان های مختلفی را در ابعاد وسیع زندگی اجتماعی میکند در گذشته روز جهانی کودک در کشور ما و تجلیل از آن صرف یک شعار بود و بزرگداشت از آن فقط در جمع آمدن عده ای به سالون های مجلل و گلو بندادن هر مقاله خوانی های بی محتوا و گفتن و پختن کردن حرف های ملالی و وعده های دروغیم خلاصه میگردید و این مراسم هم فقط برای کودکان خانواده های بر گزار می شد که در سطح رفاه خانوادگی و اجتماعی قرار داشتند و گرنه میلیون ها کودکی که در ده و دشت و کوه و شهر ما گرسنه بودند و نان نداشتند بیمار بودند و دوا نداشتند و امراض سازی گشتند



کودکان ناز و وکتون پارچه زیبای وحدت ملی را به نمایش گذاشتند این نمایش چه از نظر شکل و چه از نظر محتوی خود نمایش بود قابل پذیرش .

جوانان کشور هند سیم داشتند و بر نامه هنری راه اجرا در آوردند . آنچه در بخش های مختلف این نمایش گونه بیشتر جلب توجه میکرد استعداد قابل پرورش کودکان ما در زمینه های هنری و نمایش «بیرق» که به وسیله گروهی از های چشمگیری خاص داشت . نمایش «بیرق» که به قبیله گروهی از کودکان شیرپور و وکتون به اجرا آمد در تحریک احساس عاطفی بیننده ها نقش فراوان داشت ، در این نمایش کودکان به چهارگروه تقسیم بندی شده بودند و هر گروه ملبس به لباس های سیاه ، سرخ و سبز بودند که در مجموع خود رنگ بیرق ملی را افاده میکرد و گروه چهارم نیز لباس قرمز یی به تن داشتند لطفاً ورق بزنید

به وسیله ریاست کودکانهای کابل و با شرکت اعضای شورای انقلابی برخی از اعضای کابینه ، فعالین حزبی و مسئولان ارگان های دولتی به تجلیل آمدند و آنکه آیاتی چند از قرآن عظیم الشان تلاوت گردید و سرود ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان پخش شد ، بیانیه های به وسیله رئیس کسود - کستانها - رئیس حمایه طفل و مادر - نماینده یونسف در کابل ، معاون صحت طفل و مدیر مسوول مجله طفل و مادر ایراد گردید که در آن به تحلیل وضع زندگی کودک در ابعاد مختلف آن در کشور مابرداخته شد .

در بخش دوم این مراسم نمایش گونه یی ترتیب شده بود که به وسیله کودکان کسود - کستانهای «حمید و وکتون» «شیرپور و وکتون» «جمال مینه و وکتون» «مهری و وکتون» «نازو و وکتون» «مکرور یان و وکتون» «حلیمه و وکتون» به اجرا آمد و در بخشی از نمایش نیز نو-

* صحت تنها معنی سلامت جسمی را ندارد، بلکه بهبود کامل حالت های جسمی ، روانی اجتماعی است که معنی صحت را دارد .

* نمایش گونه های که به وسیله کودکان کودکانهای کابل به اجرا آمد در مجموع مانگر استعداد ها و ظرفیت های هنری بود که در میان کودکان ما وجود دارد .

زیر این شعار ، توسعه هر چه بیشتر تبادل تجارب و معلومات را در میان کشور ها به استناد وادامه زمینه توسعه معلومات در مورد پرابلیم های اطفال کشور های مختلف و به تجزیه و تجلیل آوردن این پرابلیم ها ، انکشاف خدمات ترجیحی برای معلومات تخنیکي ، سهم گیری در انکشاف و تنظیم پالیسی های متمر برای اطفال و توسعه همکاری و تعاون در خدماتیکه به بهبود و بهتر شدن وضع اطفال در کشور های روبه انکشاف ارتباط دارد تاکید میکند و کشورهای عضو را به عملی ساختن آن توصیه میدارد .

بدون شك اگر کشور های از انکشاف دور نگهداشته شده فعالیت جمعی گسترده در این زمینه ها داشته باشند و پرابلیم کودک را جدی تر از آنچه تاکنون بوده است تلقی کنند دشواری ها راه حل مییابد مشروط به اینکه اداره یونسف نیز در تمویل پروگرام هایی که باید به عمل پیاده گردند سهم فعال بگیرد و این کشور ها را که بیشتر آنها به مشکل اقتصادی مواجه اند یاری دهند

در کابل یازدهم جوزا روز جهانی کودک، امسال با شکوهی هر چه بیشتر در تالار کابل تدارکی بر گزار گردید در این مراسم که

سال در میان شان به درد و مرگ میبرداخت از این جشن ها خبر داشتند و نه هم آثرا خود میدانستند ...

اداره یونسف سازمان ملل متحد امسال در جهانی کودک را با شعار «کودکان در دهه شان» در همه کشور های وابسته به سازمان ملل به تجلیل میاورد و از این روز قدر دانی می نماید. این شعار یکبار دیگر به همه ی حکومت و خاصاً حکومت کشور های جهان سوم یاد ری میکند که با تحقیق و مطالعه در زمینه سگی کودک عوامل نارسایی ها و نابسامانی را تشخیص دهند و با پیاده کردن طرح های علمی شرایط تازه یی را به وجود آورند صحت طفل در سه بعد وسیع جسمی-روانی اجتماعی خود تقسیم گردد - فعالیت های یوی علیه امراض و بیماری های کشنده وی کودکان توسعه داده شود زمینه های یسی و آموزشی فراهم آید و شخصیت کودک درخواه دو اجتماع مورد احترام بیشتر بر گیرد .

با توجه به اینکه هیچ کشوری تنها با انکا تجارب خود نمیتواند بر نابسامانی ها فایق و برای رفع دشواری های زندگی کودک سطح جهانی با ید تلاش مشترک کشورهای موجود داشته باشد ، اداره یونسف



کودکان شیر پور و وکتون در اجرای نمایش بیرق استعداد فراوان خود را تبارز دادند.

و درو
باد، ای
کی
ها که
آنها که ز
مانند



واین کودکان زنان و مردان فردای کشورمانند فردایی که چگونگی رشد و انکشاف آن به چگونگی شرایط و شرایط تربیوی امروز ما وابسته است .

دو سارچه رقص بومی که به وسیله نوجوانان کشور هند به اجرا آورده شد در نوع خود جالب و دیدنی بود، اما جالب تر از اجرای نمایش اناتس مربوط به ایسن بخش نمایش بود که در آن تذکر میرفت اجرای رقص به وسیله «کودکان» کشور هند، حتی در متن چاپ شده پروگرام روز جهانی کودک که برای بینندگان توزیع گردید هم نوشته شده است که: «دو سارچه نمایش هنری از اطفال کشور دوست هندوستان» در حالیکه حداقل سن اجرا کننده های این بخش از پانزده سال بالا میباشد و معلوم نیست از نظر پرودیسور های پروگرام تجلیل از کودکان دوران کودکی تا چند سالگی میباشد، اما آنچه از این نمایش فهمیده میشود این است که انسانها تا بیست سالگی هم میتوانند کودک به شمار آیند .

• • •

وزیر تعلیم و تربیه در آخرین بخش برنامه بزرگداشت کودک تحایلی را که به وسیله انداره یولیسف تهیه شده بود برای نماینده

ما همه افغانیم - ما همه انسانیم
 راه اجرا می آورند ، اما سخن در مورد اجرای نمایش گونه وحدت ملی این است که نماینده مردم کابل هم در دیدف ملت های افغان به سن ظاهر میگردند و معلوم نیست این تفکیک ملیتی چگونه باید توضیح گردد، چه در نمایش سخن از ولایت های افغانستان و خصوصیات فرهنگی شان نیست بلکه ملت های افغان با لباس های محلی شان نمای از وحدت ملی راه نمایش میگذارند که ظاهر شدن و شرکت کودک خرد سال ملبس به لباس محلی مردم کابل در کنار این ملت هسا زاید است .

«نمایش پسته چینی» که آثرا کودکان کودکتان مکروریان به اجرا می آورند نیز ابتکاراتی چشمگیر دیده میشود و در این شعر است ایران بیانیه والی منطقه یش از گشایش مراسم پسته چینی وبه وجود آوری يك نمای رسمی تشریفاتی در يك نمایش هنری به وسیله کودکان .

مکروریان بود که در پهلوی فورم و ارائه خوب از محتوی با مفهوم تری نیز برخوردار بود . در بخش نمایش وحدت ملی نخست مادر وطن روی سن ظاهر میگردد و دکلمه زیبایی راه اجرا می آورد و بعد دسته های دو نفری خرد سالان دختر و پسر که هر کدام لباس های محلی یکی از ملت های افغانستان مانند : ازبک، هزاره، بلوچ، پشتون و... را پوشیده اند به ترتیب روی اسنچ می آیند و در مجموع ترائه ی زیبای :

«نوستان ماهه گسی زانه ایمن دامانیم
 گر که پشتون و اگر تر کمن از جوز جانیم

ما همه افغانیم - ما همه انسانیم
 اگر از لولور رو پنجشیر و اگر از باغیان
 گر هزاره و اگر زانه نورستانی
 گر که سنی و اگر شیعه و اگر تاجیکیم
 همه گلهای همین گلشن و این بوستانی
 همه گی یار و برادر همه غم خوار به هم
 گر بلوچیم و اگر ازبک و ترکستانی

که گمان میرود در مفهوم سمبولیک خود هدف از رنگ سفید و نمایاندن صلح خواهی مردم در زندگی ملی شان بوده است .

در بخش دیگر نمایش که زیر عنوان «استعدادها شگوفان میگردند» به وسیله کودکان جمال مینه به اجرا آمد در ترتیب دیکور نمایش ذوق زیاد به کار رفته بود اما ارتباط منطقی میان نامی که برای نمایش برگزیده شده بود و آنچه که محتوی نمایش را تشکیل میداد وجود نداشت ، شاید هدف از ایسن نامگذاری متوجه ساختن بیننده به استعداد های بوده است که قابلیت شگوفایی و باروری را دارند ، پارچه نمایشی کوتاهی که به وسیله دون از کودکان مرستون اجرا شد از نظر ارائه مایم های چهره اجرا کننده ها و تلاش که در این زمینه به عمل می آوردند جالب توجه بود .

جالب ترین بخش های این نمایش اجرای «وحدت ملی» به وسیله کودکان نازو و پشتون و پسته چینی به وسیله اطفال کودکتان



بخش دیگر از نمایش روز کودک کسه نمایانگر استعداد های خفته و قابل پرورش کودکان ماست .

آگاه بار خواهند آمد و در غنای فرهنگی ما سهم عمده‌ای خواهند گرفت ، آری این ها مسایلی است که نه تنها در روز جهانی کودک بلکه در همه روز های سال و سال های قرن تا زمانی که صحت عام گردد و تعلیم و تربیه تعمیم یابد هم چنان به عنوان دشواری های قابل حل در چشم انداز ما قرار دارد و بدون شك انقلاب افغانستان نیز چشمی تازه سوی این مسائل دارد و آنرا در رأس فعالیت های اصلاحی بنیادی خود پذیرفته است چنانکه در اصول اساسی انقلابی به همی این مسائل به حق حیات با صحت ، به حمایه طفل و معاند به نامین و تعمیم معافیت کنلوی در مجموع به زندگی کودک و معاند عطف توجه شده و این مسائل در مانده های بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم به خوبی انعکاس یافته است .

به آرزوی آن روز که همی این دشواری ها راه حل یابد و کودکان ما از زندگی با بیمه و بشوالت بر خود دار باشند ..

مادر چه شرایط نا هنجار و نا بسامانی رشد میکنند و بزرگ میشوند و هر گز از یاد نمیرند که مرگ های ناپهنگامه صدوپنجاه کودک از هر یکپزار کودک که از سن تولد تا پنج سالگی اتفاق می افتد در حکم یک فاجعه ملی است ، فاجعه ای که اگر طب و قیایوی ما گسترش یابد و معافیت کنلوی عملی گردد اگر شرایط تغذیه طفل و معاند بهبود یابد و آگاهی کافی در مسائل صحت خانواده به مردم داده شود ، اگر محیط زیست از آلودگی ها پاک گردد و تا مین حفظ الصحه فرد خانواده و محیط به عمل آید و اگر عوامل بیماری زادر مجموع به کنترل آید این زندگی ها همه قابل وقایه آید و هر گز ما شاهد مرگ ۳۵ کودک از هر یککصد کودک خود در سنین میان نو تولد تا پیش از پنج سالگی نخواهیم بود و در همین شمار اگر شرایط تربیوی و آموزشی مساعد شود و ساحه عرضه خدمات اجتماعی در دهات و روستاهای ما گسترش یابد آنها یکبه زنده میمانند هر یک فردی سالم ، با سوان و

کودکان معصوم چه نغمه های جانکاهی را باید در قلب های کوچک خود لانه دهند و چه خاطره های دردناکی را برای همیشه با خود داشته باشند ؟

مراسم خاتمه میباید در حالیکه چشم ها هنوز نمناک است و قطرات اشک نشسته در گوشه چشم هاویا افتاده بر روی رخسار ها در زیر نور چراغ های روشن سالون درخشش خاصی دارند .

نجلیل و بزرگداشت روز جهانی کودک در کشور ما با شکوه آغاز گردید و باشکوه خانه یافت ، اما مطالعه و تحقیق در زمینه زندگی کودک و نا بسامانیهای آن کاری است که نازه باید شروع گردد و میگرد - چرا که امروز هیچ دولت مترقی با شعار پراگنی به سراغ مسائل و دشواری ها نمیرود و انتظار هم ندارد که شعار دهی راه حل مشکلات جا معه باشد بدون شك مسوولان امور مربوط به کودک به خوبی آگاهی دارند که کودکان

کودکستانهای کابل و آن کودکانی که برانسان در جریان قدرت نمایی امین نامین مانند خونخوار وی به شهادت رسیده بودند بزیع کرد و این رقت انگیز ترین صحنه های عظمی این برنامه نمایشی بود ، چرا که ستورس اناهیستارانتب زاد در این زمان فقط یک عضو بیته نبود ، لیک یک زن بود ، یک مادر نبود ، دری که احساس داشت و این احساسی که رابه فراوانی در چشمش می نشاند و به سر به اش و امید داشت ، وی میگریست بسا تمام احساس خود و از ته دل میگریست ، این گریه در چشمان ایننده هاهم اشک می ماند ، شاید در این لحظات درد آور هشتم ستورس اناهیستارو هم همی بیننده هادراین اندیشه شدند که در روز جهانی کودک چه بشمار کودکان ماکه در سوک پدران از دست رفته اند ناباورانه اشک میریزند ، چه بشمار آرزو ی که در مورد این کودکان معصوم بخاک است و چه خانواده های که بار سنگین دست دادن عزیزان روی شان ه های خمیده است فشار می آورد و آنها می اندیشند که این

سلسله گفت و شنودها و نشست های اقتصادی ژوندون در زیر نظر

مسائل

سیاسی و اجتماعی، فرهنگ

درباره زیربنای اقتصاد

لطفا دست نگهدارید ورق نزنید

در جریان دو هفته ای که از کارنشتر نخستین جدل ما در دور چهارم آن میگذرد وبد نبال در خواستی که از از خواننده های ژوندون به عمل آمد نا طرح عمیق تر بین و همگان ترین دشواری های خود را با ما در میان گذارند، صد ها خانواد و تعداد بی شماری از علاقمندان این سلسله گرد هم آیی ها با ما تماس گرفتند و مساله کمبود مسکن و عدم ضوابط و معیار های تثبیت شده در کارگرایه منازل را به عنوان يك مشکل اساسی همه خانه بدوش های شهر که تعدادی فراوان از جمعیت ما را در کابل تشکیل میدهند، معرفی کردند، ماضی اظهار سپاس از همه ایسن خواننده های تنها مجله هفتگی همه خانواد های کشور موضوع کمبود جای رهائشی را با شرکت مسوولان صلاحیتدار دوگنی به جدل می آوریم و باز هم در انتظار نظر دمی های سود مند شما خواننده های آگاه خود و نظرات و انتقادات و پیشنهادات شما میباشیم.

زیر نظر گروه مشورتي ژوندون.

کمبود منزل رشتی

خانه بدوش های شهر ما چه میگویند

در این دور سخن :

- ۱- محمد شفیق عظیمی مر بسی شعبه اقتصادی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان .
- ۲- غلام سخنی غیرت رئیس تهیه مسکن .
- ۳- دیپلوم انجنیر عبد الستار اوریا رئیس آبرسانی و کانالیزاسیون .
- ۴- دیپلوم انجنیر داود سروش رئیس پروژه سازی «شاروالی کابل» .
- ۵- دکتر عبد الواسع بشر یار شهر ساز و مهندس انستیتوت پروژه های شهری و تعمیراتی .
- ۶- حبیب کارگر معاون فنی فابریکه خانه سازی .
- ۷- محترمه حمیده مدیر لیسسه عالی ملالی .
- ۸- لیلی کاویان معلم لیسسه عالی ملالی .
- ۹- کریم پرو دیو سر مجله تلویزیونی .
- ۱۰- سید عزیز الله مر مؤزعضو گروه مشورتي ژوندون .
- ۱۱- امیر گل مدیر ناحیه زده شاروالی کابل .
- ۱۲- باز محمد فاضل مدیر ناحیه ۲ شاروالی کابل شرکت داشتند

را حله راسخ خرمی :

که این بل از استحکام بیشتری برخوردار باشد تقاضا و توافق بیشتری هم میان اقتدار و طبقات و رکن اجرایی دولت به وجود میاید. ژوندون این مجله همه خانواد های کشور را به گشایش می گیرد و میگوید :

رسالت های گروهی و وسائل ارتباطی تنها رسالت تویر و آموزش بوده های وسیع کم سواد و بی سواد را عهده دار نمیشاند . این سازمان ها در واقع بل رابطه ی هستند میان مردم و حکومت ها و به همان بيمانه ی

با سخنانی بپرامون اهداف ژوندون از دایر ساختن گرد هم آیی های این مجله دور سخن را به گشایش می گیرد و میگوید :

رسالت های گروهی و وسائل ارتباطی تنها رسالت تویر و آموزش بوده های وسیع کم سواد و بی سواد را عهده دار نمیشاند . این سازمان ها در واقع بل رابطه ی هستند میان مردم و حکومت ها و به همان بيمانه ی

وزارت ها و تاسیسات دولتی پایددر بودجه سالانه خود مقدار پولی را جهت تهیه خانه برای ما مو ران بی بضاعت در نظر بگیرند تا کویپرا - تیف تهیه مسکن با استعاده از این پول برای ما مو ران مستحق بدون استعطاء خانه مسکونی تهیه بدارد تنها راه حل دشواری کمبود مسکن در کابل رشد تولید صنعتی تعمیراتی است .



* حکومت های از تجاری عمده او آگاهانه کوشیدند مرا وریان هابانوا قصص صنعتی ساخته شود وفعلا لیت های مکرور بیان سازی جهت انحرافی بیا بد تا مردم از زندگی آبارتمان تشینی رو گردان شوند .

سرنوچهوانان ، جوانان و خانواده ها

های پیشی یک دشواری در سطح ملی

دگونه زندگی میکنند و با چه مشکلاتی روبرو میباشند

پلان ها و کار نامه های علمی و بااشرکوسیع تمام موسساتی که به نحوی با موضوع ارتباط دارند راه حل بیاید و زوندون شاد است که باز هم ابتکار را بدست می گیرند ، پیشگام میشود و با زمینه سازی برای این گرد هم آیی که در آن همه مسوولان امور در این زمینه دعوت شده است نقش و رسالت مطبوسه عانی خود را به انجام میاورد امیدوارم این کار زوندون دنبال روی هایی داشته باشد و سازمان ها و موسساتی که با مسائل مربوط به زندگی مردم در تماس اند ، این روش را در گردهم آیی ها و بحث آزاد و مرور مشکلات ویر رسمی و انگیزه یا بی اجرا گیرند تا راه حاصل دشواری ه ازود تر به کاوش آید .

سخن را به رووف راصع می سپارم که طرح و تنظیم گفت و شنودهای زوندون با اوست تا پرسش هارا به طرح آورد و جدول را آغاز کند.

رووف راصع :

باتوجه به اینکه دشواری کمبود مسکن هر سال وسعت و پهنای بیشتری مییابد - تصور نمیشود که فعالیت های خانه سازی به شکل مدن که بیشتر شامل مکروریان سازی و پلاک سازی میشود ، بتواند جوابگوی نیازمندی های ما در این زمینه باشد ، بهترین گواه نیز در این مورد این است که در جریان یک دهه تاسیساتی خانه سازی ما نتوانستند اند برای پیش از تقریباً دو هزار خانواده جای رهایشی تهیه و اعمار کنند در حالیکه برای رفع حتی نسبی این مشکل هنگامی ما به اعمار چند هزار مسکن در سال نیاز داریم ، پرسش این طور طرح میگردد که مسوولان امور شهر سازی و خانه سازی باچه دلایلی از پیاده ساختن طرح های تعمیراتی مدن و گران قیمت به عمل نطقا ورق بزنید

یکروز و دو روز است و نه به وسیله یک دستگاه و اناره از میان برداشته شده میتواند ، کاری است که باید با مطالعه و تحقیق کافی علل و اسباب به وجود آورند آن ، با طرح و تطبیق

مقرر دارد ، مشکلی که هر روز گسترش بیشتر میاید و خانواده های زیاد تری را در جمع خانه به دوش های شهر ما قرار میدهد بدون شک حل و رفع این دشواری نه کار

جدل هاست به علت ها برسد و اساسی ترین راه های حل دشواری را عنوان کند .

مساله بی خانگی در شرایط کنونی به صورت یک مشکل چند بعدی هنگامی در مقابل



گوشه بی از میز مردم زوندون در زمینه کمبود منزل رهایشی



در ساختمان های میکروبریان تمام ضروریات رهايشی مدنظر گرفته شده است

*شاروا لی کا بل زمین تو زیع میکند بدون آنکه در فکر تا مین خلد
مات شمیری مانند آب، برق وغیره باشد. همین اکنون در خا نه های مساحه چمن
وزیر آباد که شاروالی زمین تعمیراتی آنرا تو زیع کرده بیش از دو متر
آب ایستاده جمع است و برای مردم خیر خا نه تا هنوز هم با تا نك آب
آشما مید نی تو زیع میگردد.

دفاع می کنند چرا کوشش نمیشود که راه
های مشر تر دیگری برای حل این پرابلم به
کاوش گرفته شود ؟
سخی غیرت رئیس تهیه مسکن:
نظر پرسنده محترم را نائید میکنم در
مورد اینکه فعالیت های میکروبریان سازی با
جریان کند و بطی خود جوابگوی نیاز مندی
های ما در زمینه کمبود مسکن نیوده نیست،
اما پیاده شدن طرح های بلاک سازی به عمل
در واقع تنها روشن بوده که امکان تهیه
خانه های کاملاً صحی را نیز در کشور ما فرا
هم آورده است .
بدون شك پروژه های میکروبریان سازی اگر
به همان گونه یی که به طرح آمده بود به
تطبيق هم میآمد تعداد بیشتر مردم میتوانستند
که از این طریق صاحب خانه شوند ، اما با
کمال تاسف حکومت های ارتجاعی سد راه
انکشاف میکروبریان سازی شدند ، به عنوان
مثال یان آور میشود که تمام بلاک های مساحه
اول ودوم میکروبریان که شامل شصت بلاک
رهايشی میشود و در آن بیش از دو هزار خانواده
زندگی دارند در مدت پنج سال اول پلان خانه
سازی اعمار شده است .

و به این ترتیب برای اینکه به اهداف خود
نایل شوند به ایجاد مشکلات پرداختند، مسایل
قیمت گذاری و پرداخت قسط های دراز مدت
را به گونه یی به طرح و تطبيق آوردند که
مشتریان که بیشتر شان هم از افتخار روشن
و در سطح پائین اقتصادی قرار داشتند قدرت
پرداخت قسط را نداشته باشند و یا برای خانه
سازی وظایفی را تعیین کردند که جهت

و یا اسفالت برخی از کالته های شهر ...
چنین نا بسامانی های بود که جلو رشد
سریع تولیدات معدن ساختمانی را گرفت
اما خوش پختانه از نو سال پیش دوباره این
فعالیت ها در جریان اصلی خود قرار گرفت
و تلاش به عمل میاید که بارفع نا هنجاری ها
مساحه تولید گسترش داده شود که در این
زمینه دقیق حیب به شما معلومات میدهند .
حبیب کارگر معاون فنی لخانه سازی
- به نائید گفته های رئیس تهیه مسکن
یاد آوری میکنم که حکومت های ارتجاعی
و غیر ملی افغانستان پیش از پیروزی انقلاب
نور تلاش میوزیدند که بپر قیمتی که باشد
جلو انکشاف و حتی فعالیت خانه سازی حرف
شود چنانکه اگر انقلاب نور فقط چند ماه در
به پیروزی میرسید این موسسه بدون شك
بارکود و توقف کامل برابر میشد .

انحرافی داشت ، مانند میک سازي ، بل سازی



کوشه ی از ساختمان های رهايشی سرزمینه

مابعد از انقلاب فابریکه را در شرایط بسیار
ناهنجاری تسلیم شدیم و برای پیاده ساختن
یک رفودم وسیع در اولین فرصت تصمیم گرفته
شد که با تعدیل وظایف فابریکه حج
تولیدات خانه سازی بلند برده شود .
پلان پنج ساله خانه سازی به گونه یی طرح
گردید که در سال اول پلان ۴ بلاک در سال
دوم ۶ بلاک در سال سوم ۸ بلاک در سال چهارم
۱۰ بلاک و در سال پنجم ۱۲ بلاک ساخته شود
به اساس طرح تطبيق در نظر گرفته شده بود
که در سال ۱۳۵۷ - ۸۰ بلاک اعمار گردد
که با تلاش انجیران و کارگران ما ۶۰
بلاک ساخته شد هم چنان حجم کار در سال
۱۳۵۸ بیشتر از حد پیش بینی شده بود .

زمین های ساحه شهر را به مصرف تعمیرات
 میسرانیم پیش برویم در چند سال اول پلان
 ۲۵ ساله شهر کابل تمام زمین ساحه تعمیر-
 اتی ۲۵ ساله را از دست می دهیم و با مشکل
 عدم تطبیق ماستر پلان رو برو میگردیم پلان
 که به اساس آن در مدت ۲۵ سال باید پنجاه
 و یک در صد مجموع تعمیرات شهر بلند تر
 از چهار منزله باشد فعالیت های خانه سازی
 و تهیه مسکن در شرایط کنونی به حدی کم
 و ناچیز است که در واقع باید آرایش به حساب
 نیابوریم برای رفع مشکل کمبود مسکن ما باید
 چندین دستگاه ساختمانی که ظرفیت هس
 کدام چند برابر ظرفیت موجود خانه سازی

قبول واقع گردند .
 مشاورانی کابل درخبربان مدت دو سال بعد
 از پیروزی انقلاب در زمینه رفع مشکل کمبود
 مسکن فعالیت های گسترده ای داشته است
 که پیاده ساختن در حدود دوازده پلان آسفلتی
 و توزیع بیش از ده هزار نمره زمین در این
 شمار است ، اما با آن هم از حجم مشکل
 کمبود مسکن کاهش چشمگیری به عمل
 نیامده که من دلیل آنرا افزایش مهاجرت ها
 از شهر ها و روستا ها به خاطر شرایط خاص
 کشور به سوی مرکز میدانیم و یقیناً باعادی
 شدن اوضاع و بر گشت مهاجران به جایگاه
 های اصلی شان خود به خود مشکل کمبود
 خانه نیز تا حد زیادی رفع میگردد رفقا

کافی به نظر میرسد اینک از محترم سروش
 می خواهیم در این مورد که چرا مشاورانی کابل
 نمیتواند فعالیت های خانه سازی و یا توزیع
 زمین تعمیراتی را در حد نیاز مندی افزایش
 دهد صحبت کنند ؟
دیپلوم انجیر فروش :
 مشکل کمبود مسکن مساله است که خاص
 کابل و حتی افغانستان میباشد به جرات
 میتوانم بگویم که این دشواری امروز در سطح
 جهانی مطرح میباشد و تا جوامع بشری هستند
 همه ی کشور ها صرف نظر از چگونگی روش
 های سیاسی شان به پیمانه های کم یا زیاد
 با آن مواجه خواهند بود در بررسی نخست
 خود سه عامل را به عنوان به وجود آورنده

این يك حقیقت روشن است که خانه سازی
 به شکل مدرن خود به هیچ وجه نمیتواند مشکل
 کمبود مسکن را در کشور ما حل کند ، دلایل
 در این زمینه فراوان است به اجازه شما
 نگاه می آیم :
 ۱- کمبود زمین : ظرفیت نهایی
 خانه سازی در سال ۱۳۵۷-۳۱ هزار مترمکعب
 بوده است و با تعدیلاتی که قرار است در سال
 های ۵۸ و ۵۹ به عمل آید این ظرفیت به
 صورت نهایی خود به ۴۱ هزار متر یکمیدر
 سال میرسد که به این ترتیب ما با استفاده
 از قدرت نهایی خود بعد از عملی شدن تعدیلات
 در نظر گرفته شده خواهیم توانست سالانه
 فقط ششصد منزل رهايشی را اعمار کنیم ، و
 این حتی نمیتواند يك دهم نیاز مندی هارا هم



باشند داشته باشیم .
رووف راضع :
 - به پاسخ گفته های آقای سروش من تو
 نکته را یاد آوری میکنم که در واقع انتقادی
 است به دفاعیه شان مورد اول اینکه مشاورانی
 کابل قسمت های از شهر را زیر تخریب می
 گیرد اما آبادی آن سال ها دوام میاورد به
 عنوان مثال من تخریبات تپ وزارت تعلیم
 و تربیه و خیابان کابل را نام می گیرم این
 مناطق تخریب شد .

اشاره ای داشتند مبنی بر اینکه مشکل کمبود
 مسکن باید از طریق مشاورانی و یا توزیع
 بیشتر زمین به منظور اعمار خانه های ارزان
 قیمت حل گردد اما من با این طرز تفکر
 موافق نیستم هر چند در شرایط کنونی جز
 این چاره دیگری هم به نظر نمیاید .
 برای حل مشکل به شکل علمی آن نظر
 من است که باید تولید صنعتی ساختمانی
 افزایش داده شود و تعمیرات بلند منزل جانگزين
 منازل به شکل اتی گردد
 اگر ما به همین روال و پیمانه ای که اکنون

کمبود مسکن در کابل بر می شمرم - عامل
 اول رشد غیر طبیعی نفوس و افزایش بی تناسب
 جمعیت است و عامل دوم مهاجرت های که از
 شهر ها و روستا های کشور به مرکز روستا
 صورت روز افزون صورت می گیرد - عامل
 سوم مهم تر از دو اصل اولی است و آن اخلاقی
 فساد و فساد گرایي است به این ترتیب که
 همه احساس مالکیت ندارند و می خواهند به
 صورت مستقل صاحب منزل رهايشی باشند
 منزل های که دو منزله و بیشتر از آن باشند
 و این طبیعی است که نمیتواند به عنوان يك
 اخلاق اجتماعی ستوده مورد ستایش و تحسین

رفع کند ، بنا برین به نظر من در بهبودی
 فعالیت های خانه سازی - تهیه مسکن - بنایی
 ساختمانی افغان و دیگر موسساتی که عهده
 دار تهیه منازل رهايشی مدرن میباشد اگر
 پروژه های تهیه منازل رهايشی ارزان قیمت
 مانند پروژه پنجاه فایلی خیر خانه به
 صورت گسترده در دست تهیه گرفته نشود
 بسیار مشکل است کسه بتوانیم دشواری
 کمبود مسکن راه حل بیاید .
رووف راضع :
 دلایلی که مسوولان امور تهیه مسکن و خانه
 سازی در زمینه انتقاد زولنون ارائه دادند

مقولات ، فرا ر داد ها و نهاد های خشک
پوسیده و لاکر آمد می آباشند . و
به این و سبیله زمینه ی ذهن آنان را ویران
می نمودند .

در گوش های شان افسانه می خواندند
نه حماسه . اما در روزگاران ما . اوصاف
و زمانه دیگر گشته است کودکان
قرن ما دلبسته ی افسانه های زرد پری
و سبز پری نیستند . کودکان قرن ما خواب
نیستند پیدا ر اند .

به پری های سرخ می اندیشند بس
دگرگونی ها و رستاخیز های اجتماعی
به شفق های سرخ و سپیده دمان را ستین .
در گذشته که جامعه ی ما به شیوه ی
غیر عا دلا نه و استبداد ی اداره می گشت
و تفاوت ها و ناهمگونی های اجتماعیه
بیداد می کرد . کودکان ما نیز در عصر نی
سنگین دست و پای می زدند . پسر ارباب
بان یو سی از حریر به مکتب می آمد
و هر کبی رهوار داشت و پسر دهقان با جامه
ای وصله دار و چر کین با پای برهنه
و تن لاغر .

اما ادبیات معاصر که از زلد می جدا
نیست ، اندوه کودکان را ، رنج شان
و بد بختی های شان را که در جوامع
طبقاتی زندگی می نمایند بازتاب می -
دهد .

بنا می مرا به خانه ی خود برد مهمان
مردی بزرگ مرتبه از دوستان من
بردم به سپو با خود آن کودکی که هست
نخل امید من ، گل من ، بوستان من
شدن میزبان ز دیدن اوشادمان و گفت:
خرم شدند از قدمت کودک کن من !
گفتش ز ، بر آورد اکنون قیای خویش
آزانوار دست بپر سوی خوان من .
دیدم بد بد شد عرق شرم بر رخس
چند آنکه آب شد جگر خو نچکان من
لرزید در برم دلو گنم چه شد ترا ؟
ای مر جع امید من و نود ما ن من ؟
از من نهست راز دل خویشرا دریغ
آنکس که در دل است جواز راز نهان من .
از شرم خیره خیره نگه کرد سوی چرخ
چون آهوی ریمده غزال جوان من
تا چار لب بیستم و شد همچو زهر تلخ
هر لقمه ای که رفت فرو در دهان من
از کوی دوست جانب منزل شد پروان
او در کنار من چو غم بیکران من
گفتم: قباچرا تنه ی زتن برو ن ؟
از من مپوش راز خود ، ای رازدان من
گفت : ای پدر اگر بکشم من زتن قبا
خندند بر بر هنگیم همگان من
گفتم خطا ست گرتو بشر مر ز فقر خویش
فقر است فقرت ای شرف نودمان من
طلبی که در بهار تنم شود بز رنگ
آسم زرد کسی نشود در گمان من (۱)

شاعر درین قطعه به کودک زمانه ی خود
درس زندگی می دهد . تضاد های آشتی
تا پذیر طبقاتی را می نمایاند . اما تسلیم
نمی شود . او به کودک نمی گوید که
صبر پیشه نماید و در ذهن او تدا می نماید
که کودک دارا شایسته ی آن است
که در نازدگی و نعمت به سر برد و تو
کودک مردی نا دار و فقیر هستی با بد این
لکت را بپذیری و حکمی از لری آتش تلقی



قنوش

به مناسبت روز جهانی کودک .

سیمای کودک

در ادبیات معاصر

پری و زرد پری را جعل می کردند . این
گونه تو یسند گمان به گونه ی نا خود آگاه
ستا پشگران کا خبا و شا هزار گمان می
گردند و بشوا یان و فقیران را تحقیر می
کردند . نشان می دادند که کودک کسی
فقیر و بنیم گشته آواره می شود شهر و
دیار خود را ترک می کند تا به سبز پری
ها و زرد پری ها برسد . یعنی به کاخ
یا دشاها ن را به یا بند و برده ی در بار
ها شوند . افسانه سازان گذشته برای
کودکان از پری های سرخ حرف نمی
زدند آنان نمی خواستند که در چشم
کودکان کینه بکارند . خشم در برابر
مستکبران و غاصبان و کاخ نشینان که
فقیر و فقر را تحقیر می کردند . مس
خواستند که فقر پامر ما به گدا ،
باشا هزاده و یا شاه دخت آشتی نماید
و این طرحی بود پوشالی و حتی خائنانه که
توده ها را در تاریکی و نا آگاهی می
داشتند و می خواستند عملا در خدمت
اربابان بیاورند .

به اصطلاح نویسندگان در گذشته نامی
نوا نداشتند ذهن کودک کان را با یک مشت

خدمت یک اقلیت ن آسای و تبیل نیست
که نظا هر به هنر شنا سی می نما یند و در
برابر مفا هر هنری قیا قه ای می گیرند
و چنان وا نمود می نما یند که گویند از هنر
چیزی می فهمند . با ری کودک در گذشته
ادبیات ندا شته . اگر داشته از نوع ادبیات
زرد پری و سبز پری بوده است .
نویسندگان در گذشته که خود آرزو
های سر کوفته داشتند و رو یا ها یی در
سر می پروراند و شب ها خواب کاخ های
مرمر و فرش های الوان و کنیزگان
سیمین تن و غلام زرین کمر می دیدند
این آرزو های سر کوفته را به گونه
قصه ، نثر افسانه ، داستان و شعر بیان می
داشتند . در ذهن خویش قصه ها یی را
پرورش می دادند و به صفحه ی کاغذ می
ریختند و یا در مجامع و مجالس می خواندند
و با این صحنه آرا یی ها و پندار با فی ها
ذهن کودک کان را مسموم می نمودند .

نویسندگان در گذشته برای آنکه
به آرزو ها و امیال سر کوفته ی خود
پاسخی داده باشند دست به آنچه پندار
یا فی می زدند .
داستان های شاهزاده و گدا و سبز

سیمای کودک کان ، کودکان دوست
داشتنی که آتش فردا را فروزان نگاه می
دارند ، آینده به دست های شان ساخته
می شود .

بر هر چه دشواری است و نا همواری
بیر وز می آیند . در ادبیات نری باز تا یی
کسرت ده دارد . هم در میتون نشری وهم
در متن شعر های امرو ز .

در گذشته به مساله ی کودکان و نوجوانان
کمتر توجه میشد . کودک را به مسایلی
واهی سرگرم می داشت و او را دستور
می داد که : «کودک خوب سلام می دهد»
سلام به هر کلان می دهد . فقط همین .
بگذریم ازین که این نظم گونه از نظرس
قافیه هم غلط است و به جای کلان سلام
باید می بود . ادبیات در گذشته به این

بخش بر اهمیت یعنی ادبیات کودکان توجهی
نکرده است و این می تواند اهمالی باشد
که قلم به داستان گذشته مر تکب گردیده
اند . اما در روزگاران که همه ی بنیاد ها
و ارزش های یی پاسخ به نیاز انسان در هم
می شکند و فرو می ریزد . ادبیات هم
هد فی دیگر می جو ید و هنر دیگر فقط در

کسی . شاعر هرگز چنین نتیجه نمی گیرد
تسلیم نمی شود . در کونک حس مقاومت
را پیدا می کند به او یاد می دهد که
فرمایند سر افتدگی تواند بود . قسری
آگاهانه مسایه فخر فراوان است آدمی
درین کوزه است که آید بد و بولا دین
می شود . می تواند بر برباد های
بیداد قامت راست نماید و به نور آن
حکیم روا بر جباران خاتمه دهد .
فخر پزیرترین آموزگار است و بسیاری
از افتخارات جوانان مع انسانی کما نس
بودند که در نامان گر سنگی ها بزرگ
شده . رنج آنها معلم شان بوده است و
آنان را به قلله های دانش رسانید است
باری فقر افتخار است افتخار انسان ، فقر
ویران می کند و می سازد . نود ها را
به تفکر و پر خاش و می دارد . پدر که
شاعر است به فرزند می آموزد که باید
تلخی ها را زشتی ها و غصه را تجربه کرد
و شناخت تا بی درد بار نیاید . زیرا بی
دردی نمی کشندی همه ارزش های انسانی است
نیاید بی درد بود و از رنج نمی دانند بی
خبر . شاعر به فرزند خویش می آموزد
که مادی فقر تعیین کننده زندهگی
فرمانست . با دیده می نمی دانند و فقر
زدگان را در یک صف واحد مبارزه بسج
کرد و بر ضد اربابان سر ما به و ستم
بر انگیزد . باید از درد نود ها از رنج
مردم بی خبر نماید . شاعر به کودک
زمانه ای خود می آموزد که آید به باشد
مانند بولان و استوار باشد مانند سنگ
و صخره . نرفتن مبارزه را تا آخرین مرحله ای
بیروزی از کف نگذارد . با همه مستکران ،
غاصبان و سیاهکاران در ستیزی
پیوسته به سر برد .

کودکی کوزه ای شکست و گریست
که پای خانه رفتن نیست
چکتم او متناگسر برسد ؟
کوزه ای آواز و ست آژ من نیست
زین شکسته شدن ، دلم شکست
کار ایام جز شکستی نیست
چکتم گر طلب کند تا وان
خجالت و شرم کم ز مردن نیست
گر نکو هست کند که کوزه چه شد ؟
سخنم از برای گفتن نیست
کا شکی نود آه می دیدم
حیف دل را شکاف و روزن نیست
چیز ها دیده و نحو است
دل من هم دل است آهن نیست
کودکان گر به می کنند و مرا
فرستی بپر گر به گردد نیست
نامن مادران خوش ست چه شد ؟
که سر من به هیچ نامن نیست
خواندم از شوق هر که را مادر
گفت با من ، که مادر من نیست
از چه يك دوست بپر من نگذاشت ؟
وصله ، نالم زدن به جامعه ای خویش
خوشه ای چند می توانم جسد
گر که با من ، زمانه دشمن نیست
دشمن از من ، خجسته روی بناقت
کار ایام جز شکستن نیست
کز چه معنی ، دیه بر تن نیست
من که دیبا ندا شتم همه غم
دیدن ای دوست چون شنیدن نیست
طوق خو رشید ، گر زهر د بسود
شماره ۱۱-۱۲

لعل من هم به هیچ معدن نیست
لعل من چیست ؟ غنچه های دلسم
غند خو این به هیچ بخون نیست
اشک من ، گوهر بنا گو ششم
اگرم گوهری به گردن نیست
کودکان را گلج هست و مسرا
نان خشک از برای خوردن نیست
چاه ۲۱ را به نیم جو نخر نسد
این چنین چاه جای اوزن نیست
ز سم آنگه دهند بپر هنرم
که نشانی و نامی از تن نیست
کودکی گفت : ممکن تو کجاست ؟
گفتم آنجا که هیچ ممکن نیست
صله ، نالم زدن به جامعه ای خویش
چکتم نسج کم است و سوزن نیست
نوشته ای چند می توانم نسج

او ستادم نهاد لوح نسج
که جو نو ، هیچ طفل کون نیست
من که هر خط نوشتم و خواندم
بخت ، با خواندن و نوشتم نیست
چرخ ، هر سنگ نداشت بر من زد
دیگر ش سنگ در فلاخن نیست
چکتم خاتمه ای زمانه خسراب
که دلی از جفاش این نیست (۲)
در این قطعه رنجی که کودک زینم سر
کند ، رنجی که نظام استبدادی بر او
تحمیل می کند ، نشان داده شده است
در نظام های سر ما به ناری سر نوشت
بسیاری از کودکان همین گونه است نظام
غارتگر مادر و پدر او را از دستش می
گیرند و آواره اش می نمایند در نظام های



چه توان کرد و وقت خر مسن نیست
دوسها یم نخوا ند ، ما ند تمام
چکتم در چراغ روغن نیست
هه گو یند پیش مسنا متشین
هیج جا بپر من نشمن نیست
من نرفتم به باغ با طفلان
پسر پزیردگان شگفتن نیست
گل اگر بود ما در من بسود
جو لکه او نیست ، گل به گلشن نیست
گل من خار های پای من است
گر گل و یا سمن و سو من نیست

که آید به دست های شان سناخته
می شود کوچک ترین نامی وجود ندارند
انعامی شود اما واقعیت چیز دیگری است
نظام های انسان شکن سر ما به ناری
در همه زمینه ها و زمانه ها انعامی
کند ، لای می زند و ذهنیت های با سناک
سلسله تبلیغات میان نمی و به نور از
واقعیت می زند . اما حقیقت نهفته نسج
مانند . در جوانی سر ما به ناری کودک کان
به سوی نابودی ، ناهی و انحراف کشانیده
می شوند . برای آنان ارزش ها بی تعین
کرده اند که به کونک مجال شگفتن و
نوا ناهی های دیگر را نمی دهد . اگر
پرورش گاه ، شیر خوار گاه و کانون
های فرهنگی هم وجود دارد انحصاری
است . برای همه نیست . همه ای کودک کان
در کشور های سر ما به ناری از مزایای
یکسانی برخوردار نیستند . کودک کان
ترو تمدن در بهترین مکتب و مدرسه
ها در من می خوانند . همه چیز برای شان
میسر است . اما کودک کان زحمتکشان
با پای برهنه و شکم های گرسنه و تن
های لاغر تکیه به مکتب خانه ها می
آیند . قطعه ای با لایزه این گرفتاری
ها ، غصه و عسرت های کودک کان اشاره
دارد که در سر زمین های طبقاتی زندگی
می کنند شاعر چون ذهنی شرفی دارد
رنج کونک را بیان می کند و با کودک کان
همنوا می نماید . اما نتیجه ای عمیق از

تصویری که به دست می دهد نمی گیرد
بیان کردن درد ها و موزون کردن آنها
به تنها می هنر نیست . تقریباً یک طرفه
به پیش قاضی رفتن است . اگر از غصه
هامی گوئیم باید راه رهایی را نیز نشان
دهیم . اگر از درد ها که کم نیستند می
نویسیم باید درمان را نیز بچوئیم . در
قطعه رنج کودک شاعر از رنجی که
کودکان شرفی و وابسته به نظام های
کهن ارجاعی و طراز پانجاهی محصل
می شوند حکایت می کند . اما فقط یک
حکایت نویسی نمی خواهد یا حر به ای
که به دست نارد به جنگ سیاهکاران ،
غاصبان و ستم کاران برود که این
همه بد بختی ها را آفریده اند و سیاه
روزی با آورده اند . پاری حکایت
نویس محض نیاید . شعر امروز می تواند
در دست شاعر به اسلحه تبدیل شود
اسلحه ای و پر انگر و سازنده . ما ند
بتکی بر فرق اربابان ستم فرود آید
وراه ساختن جامعه ای نوین و برتر را نیز
نشان دهد . رنج در غصه واقعیت های شناخته
شده ای جامعه ای طبقاتی و طراز استبدادی اندوزون
کردن درد ها به تنهایی هرگز بسته نیست
آنچه کار هنر مند ، نویسنده و شاعر
را مشخص و مجزا از کار دیگران می
نماید ، شیوه بیان ، طرز پرداخت
است .

پاری شاعر در قطعه رنج کودک - که
آن را با صمیمیت هم سروده است ، فقط
یک حکایت نویسی است . کودک کان را
نوست می دارد و دلش می خواهد که
کودکان اینهمه در عذاب و شکنجه باشند
لطفاً ورق بزنید

اما نتیجه‌ی که می‌گیرد، نتیجه‌ی علمی و دقیق نیست. به توهمات متوسل می‌شود به شیوه‌ی ای‌قد ما بر گناه را به نوس پخت و پزیر و فلک می‌اندازد. و تسلیم می‌شود. عصیان نمی‌کند و نمی‌خواهد این واقعیت را بگوید که پدر بختی کودکان با آسمان و فلک را بطله‌ی این‌ها است و نظر مهای پو سید و وارثا می‌است و سر ما به نارای غاصب است که پدر بختی پدر می‌آوردند عسرت و سیه روزی می‌کارند. شاعر نمی‌گوید که گناه از اربابان محلی و حکام مستغیر است که ما را بی‌ها و لزوت‌ها در جنگ خود دارند. آسایش خود را در خوردن، گشتن و فرسایش دیگران می‌جویند برای آنکه نور چشمی‌هایشان در رفاه باشد و از آن کونک بی‌نوا شب‌گر سینه‌سر به بالشت می‌گسازند (اگر بالشتی داشته باشند) شاعران با پدر صریح باشند و اهلیت گفتن و سروتن را داشته باشند. دوران ما دوران فرسودگی زنجیرهای استبداد است.

افتی تو میان آتش و خون گسرت چشم مرا کنند از جای گسرت قلب مرا کنند پاره حاصر نشوم که شعله‌ی جنگ آتش زدن ت به گما هوا ره چون من همه ما در آن گیتی دا رند ز جنگ نفرت و ننگت ای لعنت ما در آن دنیا بر هر که فرزند آتش جنگ. (۳)

آن گونه که اشاره گردید کودکان در کشور های طراز استبدادی مانند لاله های نازه رس و شکوفه های سپید لگد مال می‌شوند. امنیت برای شان نیست جنگ افروزان و سطره جویان می‌خواهند برای نو لیدات لعنتی خویش برای اسلحه‌ی انسان گیتی خود بازار بیا بند. نمی‌خواهند که در جهان صلح ووصفا و امنیت و برابری برقرار باشد همه‌ی پیمان‌ها و قرارداد های صلحجویانه را نقض و نابود می‌نمایند.

دهد. برای شاعر زما نه‌ی مساکه آگاه است و به رو پداز های جهان نظر دارد. پدیده‌ی لعنتی و نامردی. زیرا «با کشته شدن يك انسان، است که کاینات را از میان می‌برند». انسان است که دنیا را دگرگون می‌کند. بزرگترین شکو هندی‌ها را می‌سازد. و آخرین تضاد های خود را با طبیعت حل می‌کند.

در شعر ما در آن صلح می‌خواهند شاعر از کودکان سخن می‌گوید از آن شکوفه های سپید و جوانه های بالنده که جهان فرنا را می‌سازد. دنیا بر برین وزیا را. در این قطعه شعر فطنتند بند و ی محض کودکان نیست نفسی خواهد که زیبا بی‌ها و شیرینی‌های آنان را حکایت کند و میزبان نوسنی خود را بیان دارد. او به پدر بد و لعنتی و نامردی که همانا جنگ های تجاوزگر گرا نه باشد نفرت و نفرتین می‌فرستد و از همه‌ی ما در آن دنیا نتوت می‌نماید که خشم و نفرت خویش را از جنگ های غار نگرا نه و انسان کش اظهار دارند جنگ های که منطبق نمی‌شوند، دیوانه است و لگام گسیخته و حتی گما هوار ه های کودکان بر گناه را خوین می‌کند.

سر خوش و خندان زجا برخاستم خانه را همچون پشت آرامتم شمع های رنگ رنگ افروختم عود واسپند اندر آتش سو ختم جلوه دانم هر کجا را با گلی نرسگی یا میخکی یا سنبلی کوند کم آمد به بر خواند هورا جا مه های نازه پو شاندم ورا شادمان رو، جانب بر زن نهبان تا بداند عید، یا ران چه ناند. ساعتی بگذشت و پلار آمد ز سر همچو طوطی قصه‌ساز آمد ز سر گلت: مادر! چاهه امچر کین شده قیرگون از لکه های کین شده بسکه براو چشم حسرت خیره شد رو نقش بشکست و رنگش تیره شد هر نگاه کینه کز چشمی گسست لکه ای شد روی نامانم گسست از سر ره کس شراری بر فروخت زآن سر ریک گوشه از این چاهه سوخت مانده بر این چاهه نقش چشم شان کینه و اندوه و فبروخشیشان. گلتش این گفتمه جزیندار نیست گلت مادر دیندهات بیدار نیست بقیه در صفحه ۵۴

به گفته‌ی ای از صمد پیرنگی آن نویسنده ساده‌ی رو ستایی که نوست کودکان بود. «... به کودکان در کنار محبت با پدر کینه را هم آموخت. کینه‌ی ای مقدس و رها بی‌بخش را. نمی‌توان یا سخ کینه‌ی دیگران با محبت داد خشم در برابر خشم. در زما نه‌ی ما دیگر کودکان نیز اسیر نیستند، دانش روز نه‌ها بی‌به روی شان کنوده است. دیگر مجبور به اطاعت کور کورا نه نیستند. نمی‌خواهند انسان‌ها ی زرد پری و سرخ پری را باور کنند کودکان دوران ما قضای ما می‌ها سیاه کو چو لور را می‌خوانند به حرکت، رفتن، کوشش و سر انجام پیر وزی ایمانی را ستین و خرابین دا رند می‌روند تا برسند.

میر ما گر آن سر ما به های انسان می‌خواهند حبیب های خود را بپر نما یند و زدن گمی را بوکام دل بگذرانند و از این رو ست که جنگ پدری می‌آوردند و در قلمرو ها و سر زمین های دیگر به غارت و تجاوز می‌پردازند. جهان خود را ناند و غاصبان. اگر نمی‌از ساکنان روی زمین حتی بیشتر از آن نابود شوند برای آنان فرق نمی‌کند. امپریسم لیسیم و استعمار در پی آن است که آقایی جهان را به دست آورند بکه تا زان باشند و بر تر. به مسابلی حتمانه دل خو شر دارند. به رنگ ها و نژاد های خود ر اصالت های خا نواد گمی افتخار می‌نمایند. امپریسم و استعمار در حوادث مر گباری که هیرو شیما، و پینام لبنان افریقا. امریکا ی لاین پدر آورند، ملیون ها کودک را بی‌مادر نمود و ملیون هامادر را بی‌فرزند.

شاعر زما نه‌ی ما که خود ما دراست و دلپسته‌ی کودکان و نفسی آنهمه بی‌دردی و بی‌بندوباری را می‌نگسرد نمی‌تواند سکوت کند و با این سکوت در جنایت سیاه هکاران انیا زگر ند. مادر که زدن گمی او را فرزندش تعبیر می‌نماید چگونه می‌تواند بر ضد جنگ افروزان و جهانخواهران نشورد صدای خود را از دیوار ه های سیاه استبداد بلند نکند. او نمی‌تواند خشم خود را فرو خورد. و از پیدادگران کینه به دل نگیرد.



ای کونک دلفریب و زیبا وی میوه‌ی زدن گما نی من آینه‌ی روشن است رویت از کو دکمی و جوانی من من عمر عزیز یز رفته ام را در روی تو می‌کنم نما شسا بینم ز تر یچه های چشمت آینه‌ی پر سعادت سی را چشمت دو ستاره درشت است چون اختر پخت تو در خشان بوی نس معطر نسو آرام دل است و راحت جان آنگه که تو دست کو چک نسو چون حلقه فتد به گردن من گو می بودم جهان در آغوش لرزد ز محبتت تن من، ما در چه فدا بی عیبی است از خود گذرد برای فرزند ما در دل و جان و زدن گمی را با مهر کند فدای فرزند. ای کونک دلنشین زیبا وی نو گل زدن گما نی من گر سر بد هم نمی‌سپارم یک لحظه ترا به دست دشمن گر پشه به صورتت نشیند از جای پر م، شوم دگرگون آخر چه تحملی که بینم

بمناسبت اولین کنگره‌ی معلمان کشور :

الف : میم

مکاتب آینده‌ما مجهز با آخرین وسایل تعلیمی عصر خواهند بود

در کشور ما پس از پیروزی خیزش ظفر مند ششم جندی حقیقت انقلاب نور روز تاروز به مردم ما آشکار و آشکار تر می شود . مردم بخوبی با گوشه‌نویس خود احساس و لمس می کنند که بفرط پیروزی و بهزیستی رهنمایان ، مردم ما می بینند که دولت انقلابی شان حتی از لحظه‌ها هم برای خوشبختی و آرامی شان استفاده می کند و علی الرغم نوبت ها و دسیسه ها و سنگ اندازی های دشمنان سوگند خورده و از خارج صادر شده می سازد ، کاروان با عظمت انقلاب به پیش می رود و هر آن نیروی را که خیره سرانسه سدره آن می شود خرد و خمیر می کند و آرزو های پلید شانرا با عمل انقلابی خنثی و نقش بر آب می سازد .

اخیراً در سلسله اقدامات انقلابی و وطن

پرستانه‌ی حزب و دولت کنگره‌ی سراسری معلمان جمهوری دموکراتیک افغانستان و با شرکت نمایندگان کشور های دوست در کابل دایر گردید که روشننگر کار این کنگره یابایی ارزشمند ، انقلابی و عالمانه برك كارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک شورایی و صدر اعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان بود ، ایشان دو یابایی پر شور و همه جانبه‌ی شان ، موجزاً پلان ها و پروگرام های دولت انقلابی را در زمینه‌ی تعلیم و تربیه تشریح کردند .

طوریکه همه می دانیم در گذشته ها یعنی قبل از پیروزی انقلاب نجانبخش نور کشور ما در همه‌شئون اعم از اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشوری بود دارای نظام اقتصادی اجتماعی

فئودالی ، که این نظام مابین عقب مانده و عقب گرا و در تصرف عدوی معهودی وقت خوار و مر تجع و وابسته به امپریالیزم بود ، نوام با این وضع ، وضع تعلیم و تربیه در کشور مابین عقب مانده و منحط بود . متناسب با فصدی بی سواد و تحصیل نکرده (اضافه از نود در صد) تعداد طفل مکتب رو نیز در همین سطح بود . فرا گرفتن تعلیم و تربیه منحصر به طبقات حاکمه‌ی مرتجع و نا حدودی به افشار متوسط الحال بود طفل دهقان و زحمتکش هم از نگاه نبودن مکتب و وسایل تعلیم و هم از نگاه ضعف اقتصادی و اجبار به کار برای رف معیشت ، راهی به مکتب و فرا گیری تعلیم و تربیه نداشتند . چنانچه در بن مورد برك- کارمل منشی عمومی کمیته‌ی مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان در بیانی‌ی شان چنین می فرمایند:

«سیستم تعلیم و تربیه در گذشته به منافع

طبقه‌ی حاکم جبار خدمت می کرد و در حلقه‌ی کوچک سلاطین و اغنیا قرار داشت. آبادهفانان و یا کارگران و پیشه وران می توانستند طفل خود را به مکتب شامل سازند ؟ مگر میلیون ها طفل کشور خود را ندیده ایم که در سنین کودکی با مادر و پدر زحمتکش خود در مزارع و کارگاهها هر روز با کارتوا- نرسا دست بگریبان بوده اند ؟....»

آری مردم زحمتکش ما باوجود آنکه همه

نعمات مادی جامعه را با عرق ریزی و کسار طاقت فرسا می آفریدند خود از دست آوردها و نتایج حاصله‌ی کار خود امکان استفاده را نداشتند علاوه برآنکه عدوی بسیار محدود از اطفال زحمتکش و افشار و طبقات متوسط می توانستند به مشکل به مکتب بروند و تعلیم عقب مانده‌ی آنوقت را فرا گیرند در مرحله‌ی متوسطه‌ی تعلیم سد و مانع دیگری را هم طبقات حاکمه و دولت های مرتجع بمقابل آنها قرار می دادند .

چنانچه در ریفورم به اصطلاح معارف در سال ۱۳۵۴ رژیم داودی امتحان تبعیض طلبانه‌ی کانکور صنوف هشتم را اختراع کردند که در نتیجه‌ی آن تعداد بیشماری از نوجوانان از نعمت تعلیم محروم ساخته شدند . اگر امروز آرشیف وزارت تعلیم و تربیه را ورق بزنیم خواهیم دانست که در لست به اصطلاح ناکام های کانکور صنوف هشتم اکثریت قریب به اتفاق شان نوجوانان مربوط طبقات زحمتکش و متوسط جامعه‌ی ما بود و اگر تعداد انگشت شماری از نورچشمی های طبقات حاکمه اتفاقاً زیر ساطور کانکور آمدند آنها فوراً به ممالک خارج جهت ادامه‌ی تحصیل روانه شدند و دست کانکور تنها گله‌ی زحمتکش را فشرود .

و برای اغوی مردم ما کورس‌های به اصطلاح حرفه‌ای را دایر نمودند ، شرط اساسی این کورس ، این بود که شانلان آن بعد از فراغت هیچ حق نداشتند از دولت طالب کار شوند . در همان وقت صدای اعتراض مردم زحمتکش بلند شد که مابا تحمل فقر و مذلت و بارندوش

بودن بگردن فامیل های خود کورس به اصطلاح حرفه‌ای را تعقیب نماییم پس از فراغت از آن بازم از آینده اطمینان نداشته باشیم و بارندوش فامیل (پدر و مادر زحمتکشی که همانقدر پول بدست می آورند که خود شان بخورند و نمیرند) باشیم . ولی کجا بود گوش های شنوا ، کجا بود کسی که حق را بشنود و بحق رفتار نماید .

طلوع آفتاب جانبخش انقلاب ظفرمند نور همه این بیخ های ظلم و استبداد و تبعیض را آب کرد و لغو کانکور صنوف هشتم و جذب و جذب شاگردان کانکور زده از جمله‌ی اولین اقدامات فرهنگی دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بود و دروازه های معارف بدون تبعیض و بدون استثناء بر روی همه و بخصوص زحمتکشان متوح گردید و زمینه فراگیری تعلیم به همه میسر گشت .

ولی پس از آنکه به کمک و امرامپریالیزم و بخصوص امپریالیزم جهانخواار امریکا خلف دیگر مرتجعین سابق یعنی حفیظ الله امین (این دشمن الله و امین) بر سریر قدرت رسید وضع تعلیم و تربیه هم مانند همه شئون حیات مردم ما دستخوش در همی و بر همی شده و این غول خونخوار حتی از محبوس ساختن اطفال معصوم منجمله شاگردان صنوف ابتدایی هم دریغ نورزید خانه ، مکتب ، اداره ، کارگاه ، فابریکه ، مزرعه و بالاخره همه جارا وحشت و ترس از دولت جبار امین فرا گرفت و کشور ما به يك زندان بزرگ تبدیل شد چنانچه بعد از عنو عمومی زندانیان سیاسی تعداد بیشماری از اطفال که محبوسین سیاسی بودند از حبس رها گردیدند و این داغ تنگی است بر جبین سیاه امین و پالشی .

ولی باز هم به با یمری مردم دلیر و آزاده‌ی افغانستان و به ابتکار زعامت انقلابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سربرازی اردوی رهایی بخش کشور طومار جبر و فساد امین بتاریخ شش جندی ۵۸ درهم پیچیده شد و مردم ما یکبار دیگر با صمیمیت و برادری و برابری در فضای آزاد کشور به کار و یکبار انقلابی و وطن پرستانه پرداختند .

نظربه گذارش وزیرتعلیم و تربیه‌ی جمهوری دموکراتیک افغانستان تحولات چشم گیر و شگرفی بعد از پیروزی انقلاب ظفرمند کشور در ساحة تعلیم و تربیه نصیب مردم کشور ما شده است : فرزندان تمام افشار جامعه ، صرف نظر از ملیت ، جنس ، مذهب ، موصف اجتماعی در کسب معلومات از حقوق مساویانه برخوردار باشند . سیستم واحد تعلیم و تربیه تعلیم به لسان مادری رایگان بودن تمام انواع تعلیم و تربیه از مشخصات سیستم جدید مکاتب است .

آری همانطوریکه معو تبعیض و نفاق در همه ساحات حیات جامعه‌ی ما از طرف حزب و دولت پیگیرانه عملی می شود هکذا وزارت تعلیم و تربیه به عدایت مقامات بالایی حزب و دولت و در صدد تطبیق ریفورم و افعامترقی و انقلابی در کشور می باشد چنانچه در گذارش فوق این موضوع چنین ارزیابی شده است : «در حال حاضر فعالیت های دامنه داری در جهت ایجاد سیستم جدید تعلیم و تربیه آغاز بقیه در صفحه ۵۴



ناتوان پشت ناتوان باربود و توانابست هر دو آن

س - هر روز

اطفال مصیبت زده‌ی جهان در چه حال اند زندگی‌های فاقد عدالت اجتماعی در شهرها وروستاها

ریشه‌های سرطانی بنایای ما قبل فیو دالی و فشارهای بی‌حد و حصر فیو دالیزم، بیداد و دسپوتیسم و لبرنگهای دولت‌های وابسته به فیو دالیزم و ارتجاع داخلی و امپریالیزم جهانی، سلسله‌های پر چرخه‌دوار بود بروکراسی فاقد فرهنگ و دانش و حفظ و گسترش سد‌ها روش‌های هزاره‌ها مظاهر سیاه حکومت‌های منحل و دستگام‌ها و مو سمانت چو شدند مربوط به دلالت و کمپرا تودان جوك صنعت

یغماگری‌ها و تاراج سیستم‌های دره‌های باز اقتصاد سرما به داری و پورزوازی ضد ملی و وابسته به انحصارگران جهان غرب، در پیشاپیش آن امپریالیزم امریکا، و در نهایت شدت و اوج‌گیری سرسام آور ما لکیت‌های خصوصی بر و سابل تولید در شهرها و روستاهای بر خسی از کشورها، چپاول هر چه بیشتر از مزد اضافی کار و بعضاً از کار لازمی از طریق ما لکیت و سیع و بی‌شمار زمین‌های حاصلخیز و مسالکیت زیر سایه‌ی شوم - فیو دالیزم، و ما لکین سرمایه‌دار، و سرمایه‌داران بروکرات که از دو سر خون توده‌ها را می‌مکنند، در پس از کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین

ساخته‌اند گمی و حیات را آتقدر بر توده‌ها تنگ و دشوار و مصیبت بار و مرارت آور ساخته‌اند، و از تفاوت‌های اغراق آمیز زندگی این طبقات متضاد تا آنجا در سراسر جهان تشوشات و اضطرابان و بی‌نظمی‌ها و بی‌ثباتی‌ها بوجود آمده که دنیا را در مخاطر انداخته و صلح گیتی را بی‌استه‌تهدید میکند، کشور های صلح دوست و علمبرداران امنیت جهان در پیشاپیش اتحاد جماهیر شوروی و لگو شپا بی‌دوست و دشمن شیپور بیداری میزند، ولی ترساک سرما به داری

و ما لکیت‌های بی‌حد و حصر خصوصی بروسایل تولید و نیروهای مولده، طوری استثمارگران را بی‌خود و بی‌هوش و مد هوش بر جا و مقام غیر انسانی شان میخ‌کوب نموده که خیر منافع خویششان نه چیزی می‌شوند و نه چیزی می‌نگرند، دیوانه‌های سرکش ثروت و سرما به که از خطرات آمال شوم شان جهان رنگین و زیبای ما در مساحت ملی و بین‌المللی سخت در تلاطم و بی‌قراری و اضطرابان افتیده، خود را به غفلت زده‌اند و مانند عنکبوت بی‌استه‌تهدید می‌نگرند، بر اعمال شوم و مکیدن خون توده‌های کشورها و سرما به‌های ملت‌ها اتمام میدهند.

الکتشافی و پیشرفت تکنولوژی، جهان ما را خیلی فشرده و قریب هم ساخته، ابتکارات گوناگون و دست‌رسمی بر وسایل اتوماتیک و متنوع الکترونیک در مساحت‌های مطبوعات و اطلاعات و همچنان وسعت و پهنائی مطبوعات از نظر کمسی و کیفی، رشد افکار و اندیشه‌های مترقی بصورت عمیق و سطحی و نفوذ فلسفه‌ی جهان بینی مترقی، در رنگ و بود جوان معشری آرزوهای زندگی بهتر و انسانیتر، آزاد و مرفه را در شهرها و روستاهای بی‌س از کشور ما دامن زده و دارد میزند که این دامن خوردن‌ها لپادها و ضمیرهای انسانهای

استثمار شده‌ی قاره‌های اعظم را رزمندگی و مبارزه آید یا لوزگی توأم با انتقام جویی مثبت و آسما می‌بخشد، از عمق در سطح و از سطح در عمق را می‌دهد، این حکم تا ریش، کارگران، دهقانان و رنجبران را به منظور دگرگونی‌های زیربنای اقتصادی و اجتماعی فرهنگی و کلتوری در تکاپو و تلاش انداخته و روند تکامل مسل تاریخ را تسریع‌میشه‌اند. دیگر شر و ش

آزادی‌ها، برادری‌ها و برابری‌های اجتماعی گوسها و چشم‌های پسر، دهند گمان متمکن را بی‌هم باز کرد می‌کند، بعد از این حتی روستای‌های زیر چکمه‌های فیو دالیزم نمیتوانند در مشکلات و نا مساعدترین شرایط حیات قناعت ورزند، چه رسد به کارگران و زحمت‌کشان شهری در شهرها. استثمارگران بهره‌کش به این حقیقت آفتاب باید تن در دهند که این پروسه قانون تکامل تاریخ و جبر زمان و اصول فلسفه تحول و تغییر از مغایرت طبیعت است، طبیعتی که گاهی خارج از شعور و ذهن و ضمیر ما نیست، و نمی‌شود با شد.

شناخت همه‌جا نهای دشمنان نوده‌ها که بذات خود انگیزه‌های حرکت و جنبش و جهش متمکنان است از یکطرف و مساعد شدن روز افزون خطوط مواصلا ت، و سایل سهل‌ترایی و اسباب‌ترانسهپورتی به معیارهای ملی و بین‌المللی از جانب دیگر سبب شده است که روستای‌ها، به خصوص نسل جوان و روشن آن از شرایط نامساعد و دشوار پستایک استعمارگران و بهره‌کشان بوجود آورده‌اند و به اسلوب‌های منسوخ و

کهنه و فرسوده سد راه هستند سر باز زندگی و دلیرانه و هوشیارانه عبور کنند دهیه‌ها و تلخی‌ها و مرارت‌های آنرا که ناشی از سود خورد کننده‌ی ملاکین و ستم‌فیو دالیزم بود. است ترک کرده‌اند شهرها، در پیش‌گیرند. در حالت کنونی عوام مل و

اسباب و انگیزه‌های کلی همچو روستای‌ها بسوی شهرها، نا برابری‌های خیلی محسوس و تفاوت‌های بی‌حد و حصر اجتماعی و شیوه‌های کمیت سیاه و تا ریک متکی به فیو دالیزم است که بدون

شک ما به درد سر، مشکلات گوناگون، اضطرابان و تشوشات و پرا بلم‌های بغرنج شده که جلو آن بیچ صورت از طریق بخش‌اندیشه‌های کهنه و فریبده میان‌تیمی رو بنایی و چاره‌های سطحی بنا سی از سیستم‌های سرمایه‌داری به شیوه‌های امپریالیستی ضد ملی و ضد منافع قاطبه توده‌ها گرفته شده نمیتواند.

جلو این وضع نا هنجار و هولناک زندگی‌های تا ریک را که دارد راه تکامل تاریخی را بر سرعت می‌پیماید جز انقلابات اجتماعی و گذار بسوی مرحله ملی و دموکراتیک که در مساحت اقتصادی سکود دولتی پیشاهنگ آتی نماید، و پروسه شیوه اقتصاد در همتا پی شده روستاگر حیات مانی ملت‌ها میگرداند راه و چاره برای کشور‌های زیر بهره‌کشی فیو دالیزم و سرمایه‌داری لجام گمیخته وابسته به امپریالیزم جهانی دیده نمیشود. گروپ‌ها، جمعیت‌ها، احزاب و حلقه‌های با دانش مترقی که خصلت و ماهیت، ارتباط و وابستگی ارتجاع و استثمار داخلی و خارجی را در پر تو جهان بینی علمی و اندیشه‌های مترقی بصورت سالم ترک

برونزی ها و فولاد های
سپاس و جسم های سپهر
سنگین را در هم باز کرد
در زمین حسی در سالی
با یقین دلیلی از سبب
تا سالی در زمین سزا
چه رسد به کار گستر
معموری در شهر فاس
این حیثیت آثار را
این دوره قانون تکلیف
و اصول فلسفه تعلیم
بیعت است ، فیض که
در نفع و سعیر با بستن
چه جای نشان سپهر
و انگیزه های حرکت و
شأن است از یک طرف
و خطه ها و ملات و
و اسباب را نسوزد
ملی و بین المللی از
ساده است که در ستاره
نسل جوان و روشن آن
و شور و هیوسا
ن و بیهوشان و
به اسلوب های منوع
در راه هستند بر
و شایسته به غیر
مهران های آنرا که
گشته ملائکین رستم
کرده راه شوها
در حالت کنونی
های کنی عبور
برها ، تا برای
س و تفاوت های
ی و شیوه حاکمیت
به یو دالیزم است که
وز سر ، مشکلات
کشور و بر ابله
که جلوان بیج
اندیشه های کبه و
و بنا بر وجه های
سیستم های سرمایه
بر یا بیستی عدلی
به زنده ها گرفته
و مع تا هجر و
های تا رنگ را که
و یخی را بر ست
ت اجتناب و گنار
و گرانیک که در
سکیز عوان پیش
در دسه شیوه
سنگر حیات مالی
و برای کشور های
و دالیزم و سرمایه
به امیر یا لیزم
ها ، جمع ها ، اجز
دانش مترقی که
و با سنگر از
می را در نو جهان
های مترقی صورت

کرده اند و و تار و پود و قماش آنها را خوب آشنا اند باین امر اجتناب ناپذیر

اعتقاد کامل دارند که این همه تا بسامانی ها و پند بختی ها و تاریکی های گوناگون در بسیاری از کشورها میراث سوم فیودالیزم ، استثمار ، استثمار و دولت های سیاه و منحن و بسته به امیر یا لیزم جهانی است که جز اتلا بات اجتماعی به منظور هد فمندی بر حله ملی و دمو کراتیک ، یعنی مبارزه و سرکوب کردن نظام فرسوده و گندیده فیو دالی و قطع کردن دست های در از امیر یا لستی در مساحات سیاسی ، اقتصادی و کلتوری ، و تأسیس عدالتا جماعی بر مبنای یک نظام عالی اجتماعی و همگونی های اجتماعی و اقتصادی عاری از هر گونه تبعیض و امتیاز ، چاره دیگر ندارد .

طریقه ها و شیوه های ماست مالی ، سازشهای رو بنایی و پرده اندازی های اغوا گرانه به اساس مکتب های منسوخ شده و تقاله گردیده ارتجاعی ، نمیتوانند از شیوع بدبختی ها و سیاه روزی های توده های استثمار شده چنان بکا هد و از نا آرا می ها ، سرا سیمه گی ها ، پفراری ها ، غوغا ها ، غریو ها و مهاجرت ها از روستا ها و کنار مزرعه ها سوی شهر جلو گیری کند ، چون نتوانسته اند مشکلات و پرا بلم های رو بنایی و بسیار طبیعی زند گمانی روزمره مردمان دها تو روستا ها را رفع و حد اقل قناعت زند گسی

بخور و نمیرشان را بصورت نسبی فرا هم بسازند لهذا روز تا روز گره روی گره و مشکل روی مشکلات ملی و بین المللی افزوده میگردد .

مطالعات ، کاهشها ، ارزیابی ها و بالاخره احصایه ها را پور های ار گمانی قابل اعتبار مربوط به ملل متحد و بعضی دیگر موسسات ذی علاقه بین المللی از سالها با این طرف نما یا نگر ایسن واقعیت اند که طرح پلان و پروگرامهای عاجل و همه جا تبه به منظور بهتر ساختن و سرو سامان دادن زند گمانی روستاها و روستایی ها امریست نهایت ضروری و در خور توجه جدی دولت ها در مساحات ملی و بین المللی ، زیرا اجتناب و فرو گذاشتن از مسئله بهتر ساختن حیات در روستاها از یکطرف به تولید مواد

غذائی که بدون شک حیاتی محسوب میگردد لطمه میزند و از جانب دیگر مهاجرت ها و سرا زیر شدن روستایی ها بسوی شهرها ، انواع مشکلات و پرا بلم های روستا مراکز شهرها و بنا در نجا رتی و مناطق صنعتی خلق کرده و میکند . چنانچه و گناه عظیم به عقب نگه داشتن روستاها و روستایی ها و جلو گیری از آهنگ رشد طبیعی آنها که تا ریخ طولانی و خیلی رقیب دارد ، از سالها نشو و شا ت همه چنانیان را بوجود آورده است ، روی همین اصل سالها قبل ملل متحد توانست پلانهای مفید و علمی اکتشاف روستاها را از جهات مختلف

زند گمانی در برخی از کشورها اکتشاف نیافته و رو به اکتشاف چنان در مساحه تطبیق قرار دهد که روستاهای افغانستان نیز شامل این پروگرام چنانی قرار داشت ، پلانها به منظور رفع تفاوت های مبرم حیات شهری ها و شهری ها ، روستاها و روستایی ها طرح و مورد عمل قرار داده شد ، ازین پلان « اکتشاف دها ت » کشور

های مصر و هندوستان بهره گیری های مهمی نمودند که در تغییر نسبی سیمای بعضی از روستا های شان تا ثیر محسوس بجا گذاشت ، مشا هده کردیم که این پروگرام های مفید ملل متحد در کشورها بنا بد خالت های سوء حکومت های ارتجاعی و معالک بزرگ امیر یا لیستی مسیر خود را عوض نمود ، از سرعت عمل و وسعت نظر عالین کاسته شد و همچنان از غسایه و اهداف اصلی انحراف بعمل آمد و از حرارت بسر نی گرایدن گرفت .

تفاوت ها و تا برای های نامطلوب و غلو آمیز بین شهرها و روستا های بسی از کشور های اکتشاف نیافته و رو به اکتشاف که سیستم های اجتماعی و اقتصادی ضد منافع قاطبه مردم دارند ، روز تا روز تفاوت های عمیق و وسیع را جولان میدهند .

احصایه های موسسات بین المللی نمایانگر این واقعیت های تلخ و مرارت بار است که ۵۵ فیصد نفوس چنان در شهرها بسر میبرند ، درین صورت هجوم روستاها در شهرهای بزرگ و مجلل در پای بنا های با شکوه و قصور خیره

کنند . وزند گمانی لو کس و چشمگیر ، در پیرامون آسمان خراشها و کنار نسالارها ، گامزینوها ، کبره ها و پارکها که بهزاران کلبه های حقیر و فقیرشان نگاه ها را جلب می کند ، و اما نهایی صاحب نل را زجر و شکنجه روانی میدهد که میان کلبه های گلی و کبه های خسی ، چادر های نازک بلزبچه بادها و مغاره های نمناک

و ظلمانی ، اسالها ، اتم از مرد و زن ، بیرون جوان و طفل با صد ها آرزو و حسرت ، دور از هر گونه شرا یط زیست و نشانه زندگی مدنی شبها را بروزها و روزها را به شبهای ظلمانی و ماهها را به سالهای طولانی تحویل میدهند و در شرا یط بسد لجن حیات تا ریک فرو میروند ، اما چنان غرب داد از حقوق بشر میزند .

تا کتون چنان لروت ها و سرما به ها ، دولت های انحصارگر و سیاست مدار های امیر یا لیستی نظیر کارترها و امثالین که اعمال مغایر انسان و انسانیت ایشان عوامل و اسباب و انگیزه های این همه بدبختی های انسانها ی فقیر و مستمند چنان گردیده گاهی به صحت و سلامت ، غذا و مسکن تعلیم و فرهنگ این ملو نهایش آورده سرگردان فکر نکرده اند ، در حالیکه اگر بجای پلانهای جنگی و تولیدات چشم گیر انواع سلاح های مدرن نظامی

و بجای راه گشاهای بزور و توطئه و دسیسه بسوی ایجا رهندو خلیج فارس ، پلانهای چنین دقیق برای نجات هزاران انسان کسه با مرگ دست و گریبان اند طرح نمابند گویا بزرگترین پرابلم های واقعی چنان را رفع مینمایند .

جوانان با برهنه عقب مو تر های کولس آخرین بود شتاب زده می نوند تا برای پاک کاری و شستو شو و صافی زنی از یک دیگر سبقت کنند ، زنان بار دار جوان بد رفت ها را پاک میکنند ، تا اندک بوی آن به مشام قصر نشین ها نرسد . اطفال بی بضاعت و بی سر نوشت از شدت گر سنگی در میان زباله دالهای زیر آسمان خراشها و منازل با شکوه ، رستورانها و خورا که فروشی ها مثل حیوان بو می کشند و سرو دست فرو میبرند و تقاله هارا در میاورند . و آلودگی ها را با مسزه و جلالت میخورند و شکم های خویش را بازی و تسلی میدهند .

این همه بد بختی های که بر مبنای تا همگونی ها ، تفاوت ها ، تا برای ها و تضاد های خیلی محسوس در شهرها و روستاها استوار است ، مسلما برای بسیم های بزرگ و عجیب را بخصوص در شهر های بزرگ و آلبوه پدیدار ساخته که بدون شک اساس و ما به انواع جسم و جنایات ، امرای و انحرافات روانی ، نشو و شا ت و پرا بختی های روز افزون اجتماعی خواهد میشد .

حکومت های ملی و دمو کراتیک و دولت های مومنیستی که بر مبنای مبارزات طبقاتی و به منظور تأمین عدالت مساوات ،



اطفال کشور های استثمار شده یی افریقا، می سوزند و می سازند .

تر حیات بسر می برد، و پیوسته با گرمسنگی،
چهل، فقر و مرض دست و پنجه نرم می کرد
مغلوب این آفات می شد.

در آن زمان ها میان مفت خواران
و اولین نعمات مادی جامعه ای ما حد
فاصل صریح و روشن وجود داشت و لی
نسبت عقب ماندگی زیاد و عدم موجودیت
گردان پیش آهنگ زحمتکشان این حد
فاصل به صورت عملی به مردم شناخته
نشده بود و این کار برای اولین بار در
جامعه ای ما با تأسیس گردان سرسپردگی
زحمتکشان حزب قهرمان و زنجیر شکن
دموکراتیک خلق افغانستان، صورت
گرفته قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند شور
طبقات و اقشار جامعه ای ما بعد از اینها
بودند.

۱- فتو دالان، فامیل سلطنتی و در
باریان، پیروگران فاسد، کمرها-
دوران (دالان تجارت امیر یا لیستی)
و غیره که به مشکل می توانستند پنج درصد
جامعه ای ما را بسازند، ولی همه نعمات
مادی و معنوی جامعه در خدمت شان
و در اختیار شان بود. پرواضح حیات شخصی
خود طبقات حاکمه مرتجع تا اندازه ای در
گذشته ها روشنی انداخته شده در اینجا
به ارتباط موضوع وضع حیات پر تنعم
اطفال شانرا می نمایانیم.



اینست نمای از طفل و مادر در تحت تسلط رژیم های فرتوت گذشته.

الف : ادیب

اطفال امروز خومان

بهر روز

همانطوریکه خود این مفت خواران در
کمال ناز و نعمت بسر می بردند اطفال لاشان
پشتا به نور چشمی های طبقات حاکمه
از همه امکانات حیات مرتفع و آرام و
پر ناز و نعمت برخوردار بودند. بعد
از آنکه درین فامیل ها طفلی بد دنیا میامد
همه و سایر امکاناتی که قبلاً آماده
شده بود برای شان موجود بود. دکتر،
دوا (بداکتر) و دوا که اصلاً محتاج نمی
شدند زیرا محیط سالم صحیح متضمن صحت
و عاقبت شان بود (معلم، مدرسه های
خاص و غیره همه و همه در خدمت شان
بود بر بی های طبقات حاکمه اکثر برای
بدنیا آوردن طفل خود روانی خسار می
شدند تا در کلینیک های مدرن و به قیمت
دستریج زحمتکشان نور چشمی را بد دنیا
آوردند.

و بر بی جان هم بعد از فراغت از حمل چند
صباحی راه تقریب و رفع نفاخت پیر دازد
که درین کار مطلب مهم دیگری هم
نبوده و آن اینکه مقادیر وسیع
قاجاق و مال التجاره را نیز با خود برای
فروش و تحویل پول آن در بانک های
کشور های غربی، می بردند، و آقازاده هم
نوریه ابتدائی مکتب را در مدرسه های

پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک شور
عصر به یگیج کننده و پر باد دهنده ای
بود بر پیکر فرسوده فتو دالیزم و ارتجاع
داخلی و امیر یا لیزم و ارتجاع بین المللی
درین منطقه جهان. پیروزی این انقلاب
شکوهمند نه تنها نوید الهام بخشی بود
در جهت رها کردن زحمتکشان و کلیه وطن
پرستان و آزادی خواهان بلکه حیثیت
بین المللی کشور را نیز دو چند ساخت
و به جهان این حقیقت نمودار شد که
کوه های هندوکش و پامیر با با
وسپین غر، سرزمین وادی های آمو،
هلمند و ارغنداب، سرزمین عقاب های
بلند پرواز اینک در صف آن کشورها
قرار دارد که صدقه در صدد سر بلندی
و بهبودی خلق های شان و صلح جهان
مبارزه و پیکار اند. برای بهتر فهمیدن
این تحول شگرف نظری به عقب میاندازیم
به دوران های سیاه و جهنمی استبداد
فتو دالی و سلطنت های دست نشانده و
منحط. در آن زمان ها که فقر و مسکنت
تبعیض و نفاق بر مردم غیور ما پدید می
کرد و کاخ نشینان خیره سر و زمامداران
تن پرست لحظه ای هم در فکر و طنز
مردم نبودند طفل سر زمین ما از همه بد



دکترهای پیشرفته و مترقی اطفال از کمک های وسیع صحی و آموزشی برخوردارند



اطفال زاده رنج و فقر در کشورهای عقب نگه داشته شده .

مخصوصاً (خصوصاً انگلستان) سیری کرده و با ز می گنت و هنوز به سن نو جوانی نرسیده بود که مشاغل و پست ها و مقامات مهم دولتی را اشغال و به نازو کبر فروشی مشغول می شد . این را می توان شمه از چگونگی حیات اطفال در پاری بحساب آورده و اما طفل فتودال و بیرو کرانان بزرگ و کمپرا دوران بر دست و پشت زنان و دخترانی و پسران طبقات افشار زحمتکش بزرگ می شدند و هر کدام چندین لاله و کنیز و خدمتگذار مسی داشتند ، چه بسا که این نور چشمی ها اکثراً برای تفریح و ساعت تیری خود اطفال هم سن و سال خود را که مر بوط به طبقات و اقشار زحمتکش می بود لت و کوب می کرد و اکثراً معیوب و حتی از حیات محروم می ساخت . صدق ایسن حقایق را همین نسل جوان و پیرا امروز ما شهادت خواهند داد .

۲- دهقانان : اکثریت قاطع جامعه دهقانان را بزرگران (دهقانان کم زمین ، متوسط الحال ، بی زمین کارگران ذراعتی و اجاره کارانی) و جوانان تشکیل می داد این طبقه پمفابه عمده ترین طبقه و هم چنان از نظر کمی زیاد ترین افراد جامعه می باشد را تشکیل می دادند . طفل دهقانان به معنی عام کلمه فرزندان رنج و کار و زحمت

روز خستختان جا معه

بهر فردا

دهقانان در رنج زاده می شد در رنج بزرگ ۳- کوهچی ها : هو طنان عبور و شراقتند کوهچی ها در حدود بیشتر از یک ملیون بقیه در صفحه ۵۷ می شد در رنج غرق می ریخت و در رنج و فقر و مسکنت بدرود حیات می گنت .



در معالک پیشرفته و مترقی به استعداد اطفال توجه زیاد مبذول می شود .

بودند بعد از آنکه بد نیا می آمدند البتة بوضع بسیار اسفناک و ابتدائی و بسد ون هیچ نوع کمک طبی و فنی یا خاگ و مکسروب ها یکجا بود ند پنجاه تا شصت در صد این اطفال نسبت فقر غذایی ، عدم موجودیت محیط سالم صحی ، عدم موجودیت هوا و نا کتر هنوز نخندیدند می مردند و تعدادیکه اتفاقاً زنده می ماندند بمجرد یکه به پای خود روانه می شدند در مزارع و کشتزار ها و جو بیار ها با پدر و مادر خود یکجا و دوش بنوش به کار مزدوری و دهقان می پرداختند از مکتب و معلم و درس خیری نبود و اگر احیاناً مکتب در دیار شان موجود هم می بود نسبت ضعف اقتصادی و حیات بی چیزی نمی توانستند به مکتب بروند زیرا مکتب رفتن آنها معنی سگر سنگی ، پر هنگی و بی سر بنا می داشت (دهقانان از خود خاگه ای شخصی نمی داشتند و در دهقانخانه های فتودالان بسر می بردند و اگر می خواستند بمکتب بروند یعنی از خدمت فتودال سر باز بزنند در دهقانخانه هم جانی برای شان نبود) وسایل کار هم خیلی ابتدائی بود و کار با آنها مستلزم رنج و زحمت فراوان بود و

غولان کلي تياری په غيز کي ليو لي و
 تبا چي شپي هوا سره ليو لي وه او له
 لري ديوسه سبي غباد وهي تياری کي کي
 سکوت ما تلوه .
 اسلام په بیره له خو په را پا خيد ، خري
 وهي سترگي لي په خپر وو مو بلسي او
 داوړنه اړمسي له کينلو سره يي شاو خوا
 سترگي په تياره کي و غړ و لي . دخپل
 کنزو دور عثمان خوا ته ورو خکيده ، په
 او و پ و يسي و بسوراره ورو يسي و ر نه
 وويل :

عثمانه ! ... هي عثمان نه ... پاخه...
 عثمان سترگي پرانيستلي نورور ډنگري
 غيږي نه يي خپر خپر و کتل او پداسي
 حال کي چه په زيرو پند و گو نو يي خپله
 لسپي نکه سره بیره گروله په خاي
 کتينا ست وي يو بختل :
 -خه وايي ؟
 سبا خه ليمه شپه ده ... خراغ ولگو چه
 نا وخته کيږي .

عثمان دهمدي خبري له اور يد لو سره
 سم له خاله سره وغورید او د کسولي
 پسي کتج ته د خراغ در اختلو لهارووهي
 شو ، خراغ لي را واخيست ، و لي لگا وه او
 بیره خپلي بستري ته راو خکيده . اسلام
 دلاس او سترگو په اشاره خه ورو پو هول
 او عثمان ديو هيد لو په علامه دسر له

نيو وو لو سره سم دغسي چوپ او په
 ډير احتياط د شير جان دبستري خوا ته
 ورغی ، ساه يي بند ه کړه ، غوز و نه يي
 ورو دهغه خوانه وريژدی کړ ، خو
 لسپي شيبی لي همدسي غوږيو ، وروسته
 له هغه بیره نه اسلام ته را غي او ور ته و يي
 وويل :
 سبه خوازه خوب ويد ه دي ...
 اسلام خواب ورکړ :
 -سمه ده .

او ددي خبري له کولو سره سم يي له
 ملاخه ټولي الوري گلداره دستمال خلاص کړ ،
 ددويو خولي چن بنالونه يي تري داوويستل او
 مخي ته يي کتيناو دل . عثمان هم دغه کار
 وکړ او پس له هغه دواوو يو خاي دخپلو
 دويو په شمير لو شروع و کړ .
 دوه واره يي په ډير غوراو پا ملر نه رو يي
 و شمير لي ، وروسته له هغه يي له جيونو
 خخه خه نو ري رو يي هم بړي و ر زيا تي
 کړي او پيا يي هم يو وار ټولي دويي دتريم
 خل لپاره و شمير لي . له دي کار سره سم
 ددواوو سترگي له شو قه وخليد لي او
 عثمان په ډير خو پسي وويل :
 سزما خخه غولهي يوو لس زره او دري
 سوه رو يي دي .
 -اوز ما هم پوره غورلس زره او خلور
 سوه .

دواوو په مينه و خندل او اسلام زيا ته
 کړه :
 -خو نه يي پنځه و يشت زره او اوه سوه
 رو يي کيږي ... که خنگه ؟ ...
 عثمان له خوښيه لاسونه سره و سروويل
 اود گوټو په شمير لومي شروع و کړه :
 - يعنی بس دوه زره او دري سوه روپسي
 لانوري هم په کار دي ؟
 او اسلام ور جو خته کړه :

هوا... او وروسته له هغه په ډير زر په
 خير خپل وطن او ټاټوبي ته ستانه شو .
 دعثمان سترگوته خپل گروښوي خنکه او
 نوي کوزده ليغه ودرید له ، سوډا سويلي يي
 وکيښي وي ويل :

همدسي دي لالا ... که دخداي رساله
 ډير زړبه انشالله له خواږيه خلاص شو .
 دايي وويل او په ډير شوق يي دخپلو ورغويو
 ټناکو ته خير خير وکتل . اسلام له خوښي
 او اميدواري خخه په ډکه موسکا وويل :
 - هي هلکه زرشه چي شپه سبا شوه .
 او په چټکي سره يي په دستمال کسي
 ددو ييو په بيجلو شروع و کړه . دواوو
 دويي بیره نه په دستمال لو نو کي تر ملاوو
 وټي لي ، خراغ يي سر کړ او په خپلو خايونو
 کي پر يو تل .

د کلي له بړي خوا د سبي دښايځ لاهمه
 غسي په وده غمجنه کوټه کي خپريده .

سپار لمانځه مهال چه دشپوک د سر
 چنسي چر گا نو يو بل ته ديداري بڼوټه

ډک کړه . وروسته يي اسلام ته مخ ورواړه
 اوه وي ويل :

-هو انډيره په زهه پوري ده ...
 اسلام مسکي شو هيخ خواب يي ور نه
 کړ او همد سي يي خپله لار په مخ کسي
 وا چو له . خو گا مه په مخ لاهل او عثمان
 بيا خپله خبر تکرار کړه :

-ډيره په زهه پوري هواده
 اسلام په تر مي و خندل ، عثمان ته يي
 مخا مخ و کتل وي ويل !
 -خنگه ؟ .. داواز بللو شوق خو به نه توي
 درغلي ؟ ...

او عثمان دسپاره اسو يلي له کينلو سره
 په مات زهه خواب ورکړ :

-په لالا ... هغه دهلکوب شو نو له نه
 دي را پاني ... دژولند تر خو چنتا ن زهه له

خو شمير جان په زهه کي ددوي شواو
 په خلاف عجيب شو رما شور او اهوډوډوډوډو
 راز راز چو و نو لو په سر اخيستي و او
 زهه يي دډار او ويري خورونکو منگو او
 ورمښود ، يي شميره يو بستني لي په سره
 لفظه کي سرته ورتلي ، غولدي همداسي
 لاخوا په دغني د تارونو په شان د هغه له
 زهه با ندي را چا پير يد لسي او په
 يوه گنگه خلق تنگي کي يي لا هو کاوه...
 نه يو هيد ه چه خه و کړي ، خه و نه
 کړي ، په حيرا لي کي ډوب دغسي خوند
 سر له عثمان نوي سره په مخ روان و ،
 په زهه کي له خانه سره ډ غيد ه او له
 خپلو يي شميره انډيشو سره يي چدل کاوه
 په يوه عجيبه دوه لاري کي گير را غلي و ،
 نه يي خه کولو ته زهه بڼه کولاي شو
 او نه يي دهغه پر پينو دل په خان زغلاي
 شوه ، خوځو واره يي شيطان لا حول کړ ،
 خو نه ، هيخ فا يد ه يي نه کولو ...
 بيگا شپه يي دغسي ليغه ستر گو ته نا

ويدله ، غو نم شيان يي يو يو له مغزه
 تيريدل ... په حيراني يي شاو خوا سترگي
 وغړ و لي او يي اختيا ره يي تر ژ بسی
 لاند ي تکرار کړه ! پنځه و يشت زره او
 اوه سوه روپي (هه...) په زهه يي ډيري او
 اميد لري را تاو شوي سر يي کتيناو چلوه ، بیره نه
 په خپلو اند يښو کي ورک شو ! پنځه
 ويشت زره او ... يعنی اوه سوه رو پسي
 لار ياني ؟ ... هن ؟ ... بيا يي زهه ور ته
 ودریديد ه خو بیره ته يي ډير زر زهه غت
 کړ ، تيري زماني ور په ياد شوي ، په زهه

يي غسي او خپگان جاله و کړه او په پراخ
 تند ي يي گو لغو کړ بسی وو بستلي ، په
 خلق تنگي يي سر پسي او کيني خوا ته
 وښو واره ، دليو لي په شان يي په
 بیره او غصب له خا نه سره وو يل : (نه...
 نه ...)

او په چټکي يي خو گا مو نه واخيستل
 بيگا شپه ور په ياد شوه ... بيگا شپه
 ويښ و ، تر سپاره ويښ و او په خپلو
 غوږو يي و اور يد ل چه اسلام عثمان ته
 وويل : (غولهي پنځه و يشت زره او اوه سوه
 روپي کيږي ...) په خپلو غو ټو نو نسي
 دوتوي نو شمير لوږغ او ريد لي و او په
 زهه کي يي له اسلام نوي سره يو خاي
 رو يي شمير لي وي ...

دلبر دلبر لي وها تنگي له خبر يد لو سره
 سم نوي هم خپل مخاي ته و رسيد ل . مخي
 ته پرا خي لمني او زر غونو ددو غير خلاصه
 کړي وه ، ډيره بڼکلي سيمه وه ، صاف سي
 هوايي زهه له په وجدا و حرکت راو ستل
 او زر غونو ټو ټو يي دسبا وو ن وږ مو نه
 په غنو اچو لو سري ته بیره نه خوا لسي
 او جوش ور پا خينه .

فراری قاتل

(اکير پری)

دي را پري ايښی ...
 دايي وويل ، سر يي کينه و اچاوه او
 دري و اډه همد سي په چو پتيا کي ډوب
 په مخه رهي شوه .

شا و خوا زهه وپولکي سکوت حکمفرما
 و ، چو پتيا هري خوا ته لمن غو ټو لي وه
 او هغوي دري واپو همد سي په چو په خو له
 مخ به وډاندي گا مونه اخيستل ...

اسلم او عثمان دخپلو سره يو مخاي کړيو
 روپيو په فکرونو کي لا هو و ه ، خپسل
 کور او ملک ، ډيره نه مستبدلو اميدواري
 يي زهولو ته خوښي او قوت ورباخښه ،
 دخواږيو او سختيو لار غملو ته يي هغو لو
 په بڼکليو بڼکليو چو رتو نو کي يي ډوبول .
 هغوي په خيال کي خپل کلي ته تللي وه ،
 پتي او خنکي يي له گروي خخه خلاص
 کړي و ه او عثمان خپله نا وي کور نه
 را و ستلي وه خوي شي و ورغی بسی
 ودرسه تير لي او ...

کول او شپي وهلي ستوري لا يو يو په پراخ
 آسمان کي په خليد و وه ، د ملک جيبيل
 دري واپه مز دوران اسلام ، عثمان او شير
 جان دهر ي ورغی په شان له خو په پاخيدل
 په بیره يي دکار مسا مانو نه او نور ضروري
 شيان په خا ددو نو کي سره تلو کړه اوله
 کلي خخه پېر دهنجو ټولو لو لپاره را ووتل
 دکلي په پای کي يي د نري په و ښو بست
 لښي په غاړه د معمول په شان لمونځونه
 او او د سوله و کړه او وروسته له هغه
 دري واپه په چټکي او چوپه خوله په
 خپل کار پسي رهي شوه . هوا لا ښا شته
 تياره وه او زمري دميا شتي سپا رښي سري
 وږ مي زهه نو ته خاص حالت او جذ به
 وربښله . عثمان پورته آسمان ته و کتل ،
 ديوه يوه خليد و نکيو ستو ريو په ليدلويي
 مينه او خوښي حس کړه او سري يي
 داوړدي ساه په کينلو له صا لي هوا خخه

له هغه يې دلېنو کوي ، مسکر او دتحقیقانو
ټول سا مالونه تیار کړه او له شیر جان
څخه تحقیقات پیل شو، شیرجان دتحقیقانو په لمری
سر کی منکر و خو تر و هلو ټکو لو لاندی
آخرسیری لاری ته را غی او اقرار شو . د
ولسوال او قو مالدان صاحب ټو لو پوښتنو
ته یې دښتیا نی خوا بو ته ورکړه ، داسلم
او عثمان د ټو لو ټو له کیسه یې لحظه
په لحظه په تحقیقانو کی وویل او په داسی
حال کی چه غوللو صورت یې دڅار او وهلو
به سبب ور ته ریز دېده ددغسی خو د ند
سر په خپل ځای و لو ید .

ولسوال صاحب چه له ها لمری ور ځسې
لاړی ور ته په قارو په شیر جان و رمنه
کړه، دزه له اخلاصه نی دهغه په ټکو لو
پیل وکړ او سپکی سپکی ښکتنځلی ورتنه
پیل کړی . ښه یې ولکاوه او ورو مننه
له هغه یې په داسی حال کی جی ډیر یری غاړی
رکونه له قاره شیخ شیخ دریدلی وه اوسترگی
یې د وینو د پیا لو په شان تکی سری
او وښتی وی په خپل ځای کښینا ست ،
سر یې را پسر و ته کړ او په ډیر قاری
ورجیفه کړه :

آخر ... آخر ولی دی دا حماقت وکړه؟
او شیر جان چه دولسوال دخبری په
معنی ښه نه و ږه شوی ، سر یې کښته واچاوه
په ډیر مات زده یې وویل :
صاحب که ته هم وای همدسی دی
کول ...

سری خواشین سترگی یې مخکی له دی
چه و لسوال دی غږویلائی شی په کول
کی ور غږولی او زیات ته یې کړه !
دیدا رلس کا له کییری چه ښځه لرم
خو دولور رو یې می بی لار اوسه ور پوره نه
کړی ندی تر او سه یې کور داری په
لاس له نه را کړی ... هر څه چه می
وکړه ونه شوه ... بله چاره نه وه ...
او صاحب ، بله هڅه چاره نه وه را پاتی ...
او په او ښکو ټکی سترگی یې کښته
وا چولی .

ولسوال صاحب خو لفظی خیرخیر شیرجان
ته وکتل ، وروسته له هغه یې په ډیره خلق
تنگی او قهر خپل میز په سوک وو اسه ،
مسکر وته یې امر وکړه :
- پوی زی !
او سر یې کښته واچاوه .

ولسوال صاحب شیر جان دنیو لسو
دخبر له اورید لو سره سم په منډه ولسوالی
ته ځان راوړ ساوه ، قو مالدان صاحب یې
هم را وغوښت ، چه را غی ، ورو مننه

و درید لتهه شیبه حیرا نی یو ووې ، بیرته
یې ځان سر و پور اوه او په کلکه داسلم
خواه ورغی . اسلم د شیر جان دلېنو ډرځ
له اورید لو سره سم سر را پور ته کړ ، په
موربا نی یې ورتنه وویل :
سهی شیر جان ، څه کوی ؟ ...
او شیر جان خواب ورکړه :
سهیخ دغسی ... نسوار دوسره دی که
په ؟ ...

دایم گذارونه هم په ډیره بیره یو په بل
پس په سر را کښته شوه و دغسی بسی
حر کته یې په ځای و غور ځاوه .
شیر جان په داسی حال کی چه له
ډاره ټکی سترگی یې په کوییری کی
ځس را و تللی وی او په ډیره وار خطا یسې
یې شاو خوا خارله ، دبی حر کته او په
وینو کی لژد اسلم د چنازی څنگ
کښینا ست ، په بیره یې د هغه په کر خته
ملاکو تی په حر کت و اغلی ، دوو پیسو
گلداره اناری دستمال یې تری را خلاص
کړ او په چکی دشتمان په خواوړی .
په عثمان مظلوم یې هم داسلم و رخ
را وستله او دهغه له ملا څخه ټولی درویدو
پیل وکړه یې هم تری راو اخستل . له دی
کاره چه را خلاص شو نو دوه پیسې یسې
خپلی او دوه یې نور کړی او په منډه
یې دښتی لاریه هڅ کی واچوله ...

دغی ورځی په سبا کلیو او داسلم او
عثمان په وینولې یې چنازی پیدا کړی ، په
غولم کلی کی یو دم شور ما شور او هنگامی
جو پی شوی ، هر ه خوا گو لگو مس
پیل شوه او په هرلوری دته ډ نهوری خوری
شوی چه : داسلم او عثمان یې و زلی دی ...
چا ... ولی ؟ شیر جان ... څخه شو ؟ ...
ونښید ... او ... او ...

خبره تر ځان او حکومتی پوری ورسیدله
او حکومتی په ډیر زیار د شیر جان په
پیل کړه .
ولسوال صاحب له دی پینسې څخه ډیر
په قار و ، په کلکه یې قو مالدان صاحب
ته ابر و کړ چه که له ځمکی وی که له
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه
سم ورو سره جوړ شی ... قوسا دنان
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب
ته یې دزه له کوی وعده او ډاډ ورکړه
او په شیر جان پس یې لته پیل کړه .
کلی نقار او تندی په اور سو خید او
خو ټلو دولسوال صاحب په شمول په خورا یې
تایر شیر جان دیدا کید لو انتظار پوست .

دوه ورځی په ډیره بیره یوه په بله
پس تیری شوی او ددیرمی ورځی په ماژدیگر
لاس او پینسې تری شیر جان و لسوالی
نراوړل شو ...

ولسوال صاحب شیر جان دنیو لسو
دخبر له اورید لو سره سم په منډه ولسوالی
ته ځان راوړ ساوه ، قو مالدان صاحب یې
هم را وغوښت ، چه را غی ، ورو مننه

دایم گذارونه هم په ډیره بیره یو په بل
پس په سر را کښته شوه و دغسی بسی
حر کته یې په ځای و غور ځاوه .

دایم گذارونه هم په ډیره بیره یو په بل
پس په سر را کښته شوه و دغسی بسی
حر کته یې په ځای و غور ځاوه .
شیر جان په داسی حال کی چه له
ډاره ټکی سترگی یې په کوییری کی
ځس را و تللی وی او په ډیره وار خطا یسې
یې شاو خوا خارله ، دبی حر کته او په
وینو کی لژد اسلم د چنازی څنگ
کښینا ست ، په بیره یې د هغه په کر خته
ملاکو تی په حر کت و اغلی ، دوو پیسو
گلداره اناری دستمال یې تری را خلاص
کړ او په چکی دشتمان په خواوړی .
په عثمان مظلوم یې هم داسلم و رخ
را وستله او دهغه له ملا څخه ټولی درویدو
پیل وکړه یې هم تری راو اخستل . له دی
کاره چه را خلاص شو نو دوه پیسې یسې
خپلی او دوه یې نور کړی او په منډه
یې دښتی لاریه هڅ کی واچوله ...

دغی ورځی په سبا کلیو او داسلم او
عثمان په وینولې یې چنازی پیدا کړی ، په
غولم کلی کی یو دم شور ما شور او هنگامی
جو پی شوی ، هر ه خوا گو لگو مس
پیل شوه او په هرلوری دته ډ نهوری خوری
شوی چه : داسلم او عثمان یې و زلی دی ...
چا ... ولی ؟ شیر جان ... څخه شو ؟ ...
ونښید ... او ... او ...

خبره تر ځان او حکومتی پوری ورسیدله
او حکومتی په ډیر زیار د شیر جان په
پیل کړه .
ولسوال صاحب له دی پینسې څخه ډیر
په قار و ، په کلکه یې قو مالدان صاحب
ته ابر و کړ چه که له ځمکی وی که له
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه
سم ورو سره جوړ شی ... قوسا دنان
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب
ته یې دزه له کوی وعده او ډاډ ورکړه
او په شیر جان پس یې لته پیل کړه .
کلی نقار او تندی په اور سو خید او
خو ټلو دولسوال صاحب په شمول په خورا یې
تایر شیر جان دیدا کید لو انتظار پوست .

دوه ورځی په ډیره بیره یوه په بله
پس تیری شوی او ددیرمی ورځی په ماژدیگر
لاس او پینسې تری شیر جان و لسوالی
نراوړل شو ...

ولسوال صاحب شیر جان دنیو لسو
دخبر له اورید لو سره سم په منډه ولسوالی
ته ځان راوړ ساوه ، قو مالدان صاحب یې
هم را وغوښت ، چه را غی ، ورو مننه

دایم گذارونه هم په ډیره بیره یو په بل
پس په سر را کښته شوه و دغسی بسی
حر کته یې په ځای و غور ځاوه .

داځای نری واپوته اشنا و بیا په تیره
اسلم او عثمان ته خو بیخی رو ښا نه وچه
له شیر جان څخه ښایسته ډیره موده
مخکی لاهم هندی ځای ته را تلل او غولنده
ورځ یې په کار په کیسې تیروله دشره دراختی
لمنی په سر کی دمعمول په شان سره پیل
شوه، اسلم نیس لاس ته و خو خیسند ،
عثمان مخامخ رهی شو او شیر جان په
هندي نژدی شا و خوا کی دهغو په لته پیل
و کړ . لفظی په بیره یوه په بله یسې
تیر ید لی ، اسلم او عثمان په خو ښ زده
او ډیره مینه خپل کار کاوه او شا و خوا یې
هنجی ټولولی ، خو د شیر جان په زده کی
لاها غسی غو غا بر پاره او هر څه چه یې
کول دی لغتی چور تو نو یوی شیبی آر
ته له پر پښود ، وار په وار یې اند پینه
وی و یل :

ا وتلوسه ډیر ید له او هر گری یې
په زده باندی جو وتولو او لا چاری منگولی
ټینگولی . حیران حیران یې شا و خوا
کتل ، هڅ نه پوهید ه چه څه و کړی ؟

په یوه عجیب حالت کی اسیر و ، وارخطا یې
ویری او امید واری نری واپو یو ځای په
ځان مشغول کړی و او له ده څخه یې د
کار لاری چاری ور کولی . په خلق تنگی
یې خت و گسراوه ، بیا یې سر کښه
واچاوه او په فکرونی کی ډوب شو . خوشی
نوری هم همدسی په منډه یوه په بله یسې
تیری شوی او آخر شیر جان خپل خوځ
تصمیم و نیو ، په کلکه یې له ځانه سره
ووړل :

(خما ... هو ، حما با ید چه دغسی
وکړم ...)
او سر یې را پورته کړ ، اطراف یې
له نظره تیر کړه ، ښایسته ډیره لار هسی
خوا یې اسلم تر ستر گو شو چه یوازی ،
په نه ستړی کیلو لکی ټول په کار لگیدای
او سر یې کښته یری غولند دی خو لندی
لفظی یې غیر خیر و رته و کتل ، له
ځانه سره یې وویل : (با ید چه ور شم...)

او په بیره د هغه په خواو رهی شو، همدسی
په جو په خوا اوله شور ما شوره په ټک
زده داسلم په خو اور روان و ، زده بسی
ډار او وارخطا تی مینود او تر شور لاندی
په نری لتهه غاږه یې دخو لو لیکه چاری
وه ، خلق تی وچ کلتک و او ژبه یې دوج
لرگی په شان په خوله کی تاویدله .

داسلم پام لار اوسه نه ته وو وراوړو
ښتی ، ښه چه ور لیزدی شو ، ځای په ځای

استاد سر آهنگ رادخانه اش دیدار میکنیم خانه بی که برای رسیدن به آن باید چند کوچه برگرد و خاک و دارای جوی های لوش برعقب مسجد جامع چمن گذر شود ، وقتی دروازه منزلت را که با رهنمایی چند طفل و نو جوان یا فته ۱۱ میکوبیم ، پسر بچه ده دوازده ساله بی درپ را برویم میکشاید و بی آنکه حرفی بزن بگوید از همانجا صدا میکند که از مجله ژوندون آمده است و چند لحظه بعد استاد که معلوم میشود به اساس وعده قبلی در انتظارم بوده است برایم خوش آمدید میگوید و دروازه اتاقی را برویم میکشاید استاد برای چند لحظه مرا تنها میگذارد و من نگاهم بروی فرش، دیوار ها ، قفسه ها ، قاب های عکس الماری و هر آنچه در آن اتاق به چشم میخورد خیره میماند - چرا که اینجا در مجموع نمایی از سطح زندگی و مقدار رفاهی است که استاد توانسته است در برابر سال هازحمت کشی وده ها افتخار معنوی ای که برای مردم خود ارمغان داده است بدست آورد .

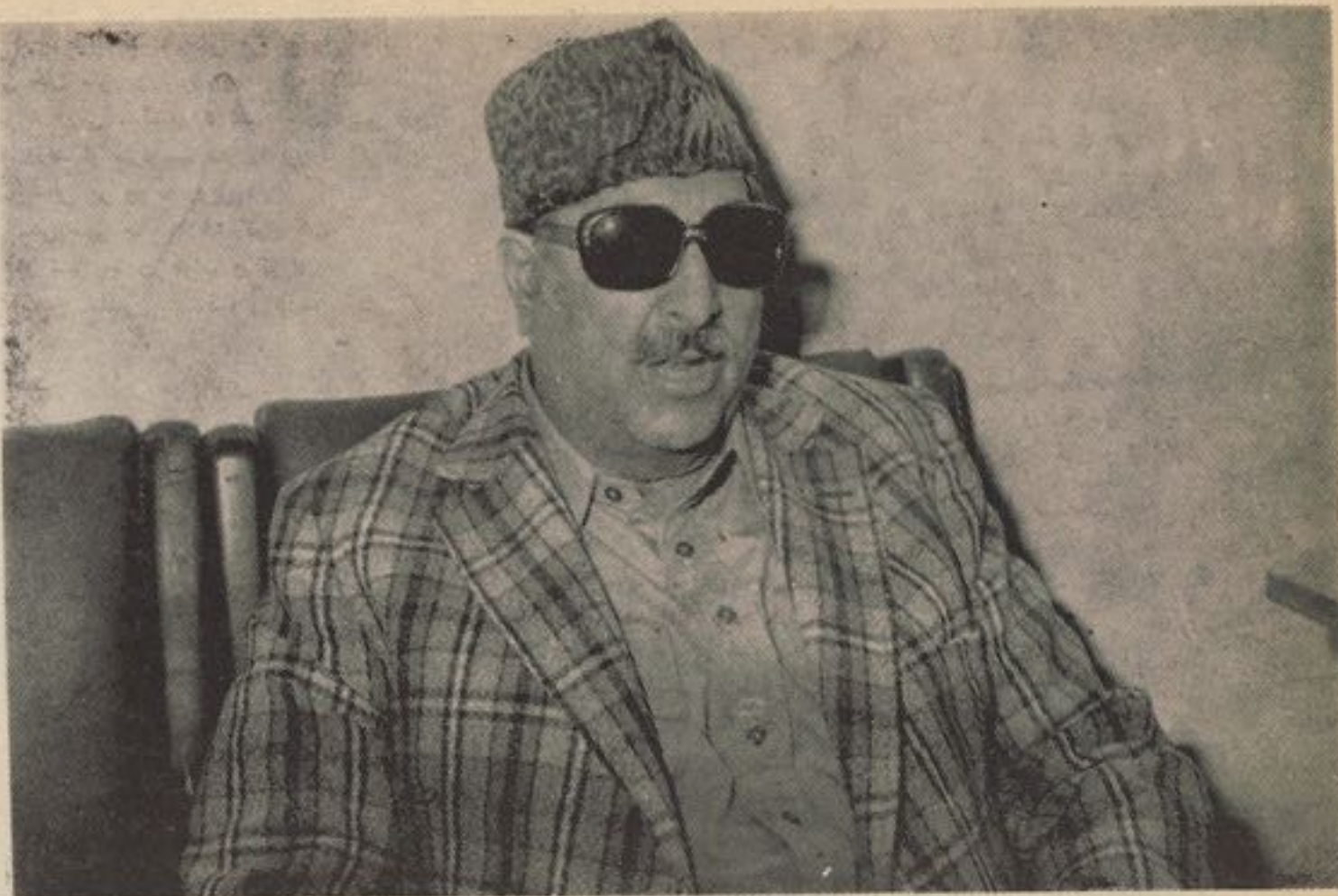
در فضای اتاق غروری در فکر نشسته موج میزند، قاب های عکس که هر کدام خاطره و یادبودی از زندگی استاد و یانشان های افتخار وی را در آغوش کشیده اند روی دیوارهایی که رنگ سپید آن به مرور به زردی گرایده است خود نمایی دارند و کلم های که در گذشته خوش رنگ بوده اند با نقش های زیبای خود روی کف اتاق افتاده است و چار طرف اتاق تو شک ها و پستی ها جای گرفته اند .

استاد وارد اتاق میگردد و ظرف چای را پیش رویم قرار میدهد، خسته به نظر میاید و نفس تنگی آزارش میدهد . روی توشک در کنارم می نشیند و جای تعارف میکند . گفت و شنود را با وی آغاز میکنم و میپرسم :

استاد درجمل ها و گفت و شنود ها بی که موسیقی دانان و یادست اندرکاران موسیقی در مطبوعات و یا رادیو به عمل میاورند مادر باره موسیقی افغانستان با دو نوع نظر متفاوت دوبرو هستیم نخست اینکه موسیقی کشور ما چه در شکل بومی و چه در شکل کلاسیک خود از موسیقی هند مایه و ریشه دارد و نمیتوان آنرا موسیقی با خصوصیات مستقل به شناخت گرفت و دیگر اینکه موسیقی کلاسیک هند اساسا در کشور ما زاده شده و بعد به وسیله امیر خسرو دهلوی به هند انتقال یافته و در آنجا با توجه به اینکه موسیقی جزء مراسم مذهبی به شمار میاید زمینه رشد و انکشاف فراوان یافته و به موقسم امروزی خود رسیده است .

در حالیکه در این جا شرایط به گونه بی بوده که غنای مردم مانع شگوفایی آن شده که در هر دو گونه ی این نظرات آمیختگی موسیقی افغانستان و هند تاکید میگردد - نظر شما در این زمینه چیست و کدام نظر را در مورد یاد شده قبول دارید ؟

امیر خسرو دهلوی یک نوع خاص موسیقی را اختراع کرده است که «خیال» نامیده میشود و پیش از این سبک و یا مکتب در هند نوع موسیقی رواج نداشت که «ههرت» نامیده میشود



گفت و شنودی کاملا اختصاصی با استاد سر آهنگ . از : ر ، دریا

... زین قلم حیرت حبابی گل نکرد

مروری بر زندگی استاد سر آهنگ :
استاد سر آهنگ در آغوش خانواده دانش پرور پا به عرصه وجود گذاشت پدرش استاد غلام - حسین از دانشمندان بنام دوره خود در رشته موسیقی کلاسیک هند بود که اساسات علمی موسیقی مکتب امیر خسرو دهلوی را آموخت و خود شاگردان فراوانی را در این رشته به تربیه گرفت .

استاد سر آهنگ نخست زبردست پدر به آموزش موسیقی پرداخت و آنگاه که در صنف هشتم درس می خواند به کوشش پدر که استعداد شگرفش را در زمینه موسیقی به شناخت گرفته بود ، عازم کشور هند گردید و مدت شانزده سال تمام را زیر دست استاد عاشق علی خان که یکی از چهره های شناخته شده و دانشمند بنام آن کشور بود به آموزش موسیقی کلاسیک به شکل علمی آن پرداخت تا خود پدر چه استادی رسید و وارد وطن خویش افغانستان شد و ی از بیست سال به این سو در مسابقات بزرگ کشور هند که در زمینه موسیقی کلاسیک و با شرکت شناخته شده ترین استادان و دانشمندان بدان رشته دایم میگردید اشتراک کرده و مدال ها و عناوین فراوانی را از این مسابقات به دست آورده است که « سر تاج موسیقی » از پوهنتون لا آباد ، « کوه بلند موسیقی » از پوهنتون چندی گر ، « بابای موسیقی » از پوهنتون بمبئی ، و عنوان های « دکوری » « ماستری » و « پروفیسری » از پوهنتون کلکته در این شمار است .

استاد سر آهنگ هم چنین بیست و یک مدال طلا تاکنون بدست آورده که هفده مدال از کشور هند، دو مدال از کشور پاکستان ، یک مدال از شاروالی کابل و یک مدال نیز از رادیو افغانستان میباشد . وی مؤلف رساله « قانون طرب » میباشد که در زمینه اساسات علمی موسیقی کلاسیک هند به نگارش آمده و تاکنون شاگردان زیادی را در این رشته زیر تربیه و آموزش گرفته است . استاد سر آهنگ از بید لیست های کابل بوده و بیشتر سرو ده های همین شاعر را به آواز می خواند .

اجتماعی آن راه رشد و کمال خود را پیموده است - اما پاسخ به این پرسش کس ریشه ها چگونه به وجود آمده اند مشکل است. چرا که ریشه های هنر بومی هر قوم به ریشه های فرهنگی آن قوم میرسد موسیقی از روزی که انسان در تاریخ وجود داشته است همراه انسان بوده منتها به اشکال گاهلا بومی و غیر علمی خود ورسیدن به این ریشه ها اگر محال نباشد غیر ممکن می نماید .

برخی از مسوولان امور موسیقی کشور در کلت و شنود های اختصاصی خود بازوندون این طور ابراز نظر کرده اند که مادر زمینه موسیقی کلاسیک عند استادی نداریم که بتواند شاگردان مکتب موزیک را تدریس کند آنها مدعی هستند که خوب نواختن ، خوب خواندن و خوب فهمیدن در موسیقی هر گز معنی این را ندارد که شخص معلم خوب هم باشد . این گفته ها و اظهار نظر ها جقدر از نظر شما درست یا نادرست است؟

تغیر این گفته ها نه تهادت نیست بلکه مفاداری غرض آلود هم هست ، البته استادان موسیقی کلاسیک عند هیچ وقت به خود اجازه نمیدهند در مکتب موزیک درس بدهند چراکه آموزش موسیقی کلاسیک باید از خرد سالی

واژ سن هفت سالگی آغاز گردد و چند دهسال دوام آورد . در حالیکه شاملان مکتب موزیک از یکسو بزرگسالانند و از سوی دیگر مدت آموزش در این مکتب آنقدر کوتاه مدت است که حتی برای آموختن ابتدای ترین اساسات موسیقی کلاسیک هم کفایت نمیکند معیار های آموزشی در موسیقی کلاسیک عند آنچه که در مکتب موزیک مورد قبول میباشد فرق میکند ، یک شاگرد موسیقی نوع کلاسیک علاوه از دانش استعداد و آواز خوب و رهنمایی خوب باید فرصت کافی هم برای مشق و تمرین داشته باشد در «رتناگر» که یکی از تالیفات مهم در زمینه هنر موسیقی است گفته شده است که برای فرا گیری موسیقی کلاسیک به شکل کامل علمی یکصد و پنجاه سال عمر لازم است تا علاقمند موسیقی پنجاه سال بیاموزد - پنجاه سال مشق کند و پنجاه سال هم بنوازد و به این حساب فقط استعداد های شگرف و خلاق قادر خواهند بود موسیقی را در اساس و علمی بیاموزند .

شاگرد موسیقی کلاسیک عند باید با انواع راک های هفت سوره ، شش سوره و پنج سوره لقیه در صفحه ۵۳

آنها که میگویند موسیقی از افغانستان به هند رفته است اشتباه میکنند هم چنان آنها هم گه اعتقاد دارند موسیقی ما هندی است دچار اشتباه شده اند .

آنها که دنبال رو موسیقی غربی شده اند فقط بی هنرانی اند که از موسیقی فقط تقلید را میدانند و مسخ آهنگ های دیگران را و آن را بنام کمپوز خود به خورد مردم دادن .

امیر خسرو دهلوی فقط موسیقی بزمی را جانشین موسیقی رزمی متداول در هند ساخت و این هرگز به آن معنی نیست که او موسیقی کشور ما را با خود به هند برده باشد . چرا که امیر خسرو خود موسیقی را در هند فرا گرفت .

بیشتر موسیقی رزمی بود، موسیقی که شامل آواز خوانی هایی از فتوحات جنگی و مدحیه ها و گاهی هم اجرای اشعار مذهبی میگردد که کمتر مورد علاقه مردم عوام قرار میگرفت و بیشتر در باری بود - یعنی را جاها و حکام و امرا آن را دوست داشتند .

امیر خسرو این شکل موسیقی را بزمی ساخت و اشعار عاشقانه را در موسیقی جانشین شعر های حماسی و رزمی قرار داد که تا امروز هم همین روش در یک سیر تکاملی اساسات موسیقی کلاسیک عند را میسازد. البته بعد از امیر خسرو سبک هاوراک های دیگر هم مانند راک «غار» «سور پل» و «وزیلیف» اختراع گردید که در انکشاف موسیقی نقشی عمده دارد .

موسیقی بزمی که خسرو دهلوی به قول شما مخترع آن است آیا به هیچ وجه از موسیقی بومی افغانی که در آن وقت میان مردم هارایج بوده است مایه نگرفته و امیر خسرو آنرا با خصوصیات کاملاً مستقل عرضه داشته است در این صورت راه موسیقی افغانستان از هند جدا میشود ، شما این نظر را قبول دارید ؟

شما اساساً با دو نوع موسیقی روبرو هستید موسیقی غربی و موسیقی شرقی - در موسیقی شرقی به خاطر زمینه های مشترک فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در کشور های این منطقه ریشه های موسیقی کسان نیز مشترک است همانگونه که این مورد در کشور های غربی موسیقی غربی نیز صادق میباشد - اما این گفته هرگز معنی آنرا ندارد که اساس های موسیقی مادر سبک امیر خسرو دهلوی وارد هند شده باشد موسیقی مرز ندارد

اما خصوصیات زندگی جمعی هر جامعه در شکل های آن تبارز میکند . درست مثل چند دریا که از منبع واحدی سر چشمه گرفته باشند . اما راه هر کدام جدا باشد - در زمان امیر خسرو دهلوی موسیقی افغانستان از خصوصیات جدا گانه بومی و محلی برخوردار بود موسیقی هنداز ضوابطی دیگر ، آماریشه هادر نهایت بهم می پیوست همانطور که اکنون هم همین طور است و همیشه هم همین طور خواهد بود .

امیر خسرو دهلوی فقط با ابتکار ات خسود توانست سبک نوی را ایجاد کند و موسیقی رزمی و مذهبی را به موسیقی بزمی و عاشقانه بدل سازد و او که خود موسیقی را به شکل



سرتاج موسیقی ما هنوز هم یرتاج موسیقی منطقه می توخشد .



یوسته بگنشته

هیل

از تاریخ باید آموخت

جوانان دلیر وطن :

تاریخ کشور و مردم هندوستان را ازین سبب با کمی تفصیل بررسی کردیم که علاوه از گرفتن درس های آموزنده از آن ، تاریخ مردم هندوستان و تاریخ کشورها بخصوص در دو قرن اخیر خیلی بریکدیگر موثر بوده و شباهت هایی نیز دارند .

آوانیکه پای استعمار ، بخصوص استعمار انگلیس در آسیا بخصوص آسیای جنوبی باز شد و سایه شوم استعمار بر سر زمین افسانوی هند مستولی شده کشور های منطقه بخصوص کشور قهرمان و سلطنتور ما افغانستان ازین استیلای ملکوتی صدمه دیدند .

انگلیس بعد از آنکه هندوستان را با حیل و نیرنگ های بوفلمون اشغال کرد چون ازدهانیکه برکنج نشسته باشد باینز بینی زیادی اطراف این گنج را میباید تا کسی دیگر بر آن حمله نکند و او را ازین گنج شایگان محروم نسازد . ازدهای انگریز چون اطراف این گنج را بدقت ملاحظه نمود و تاریخچه آنرا بدقت مطالعه کرد و طریقرا که به گنج هندوستان خطری را مواجه میساخت مورد تدقیق قرار داد ، همانایگانه راهی که از همه بیشتر خطر داشت راه شمال غربی بود ، یعنی راهی بود که از کشور مایه هندوستان می رسید این تشخیص انگلیس بود و این تشخیص خیلی درست هم بود زیرا :

اولا هندوستان از طرف جنوب شرقی و غرب توسط بحر احاطه شده بود و هیچ خطری از آن طرف متوجه هندوستان شده نمی توانست که انگلیس در آنوقت قوی ترین بحریه جهان را در اختیار داشت در شمال غرب هندوستان هم کوه های سر بلبل کشیده همالیا قرار داشت و این خود چون سد بزرگی بود که هند را از گزند حملات مصوون نگه میداشت پس یگانه راه از شمال شرق بود و آنهم سرزمین افغانیا بود . ثانیاً انگلیس وقتی که تاریخ منطقه را بدقت مطالعه کرد بطوری در یافت که این مردم افغانستان بودند که در قرن ۱۱ در زمان محمود غزنوی بر هند تا ختند و بخصوص انگلیس بعد از مطالعه جنگ بانی پت و فتح افغانیا و بالاخره سیاست های زمان شاه ابدالی کاملاً متیقن شد که گنج

هندوستان را تنها افغانیا تهدید کرده نمیتواند لذا برای حفظ ماقدم درصدد کشیدن نقشه های شوم و استعماری در قبال کشور ماند . این نقشه ها شامل سه مرحله و سه نوع بود در قدم اول انگلیس هادر قبال افغانستان به سیاست دفاعی و وسیعی پرداختند یعنی میخواستند که از ورود افغانیا به هندوستان جلو گیری نمایند و بعد از این سیاست انگلیس تغییر کرد و به سیاست تعرضی پرداخت و لسی باید دانست که سیاست دولت استعماری انگلیس در افغانستان خیلی غیر انسانی خیلی ظالمانه و سفاکانه بود . زیرا انگلیس آنقدر بر طعمه های چاق و پر فیض هندوستان گرم آمده بود که آنرا تقریباً مال خود می شمرد و برای محافظه آن هم پلان های بسیار طولی المدت و خطرناکی را در قبال افغانستان طرح و تطبیق نمود . انگلیس هادر مورد افغانیا می دانست که نمی شود با جنگ و اشغال نظامی آنرا از بین ببرند ، زیرا می دانست که مردم افغانیا روحیه ی عالی و وطن پرستی و سلطنتوریا یکه دارند هرگز تسلط بیگانه را بر خود نمی پذیرند چنانچه این واقعیت را هم در گذشته ها مطالعه کرده بودند و هم در نتیجه ی جنگ های اول دوم و سوم عملاً دیدند .

لذا انگلیس و سیا ستعداران بو کتیم سیاست های خیلی ظالمانه و غیر انسانی را برای کشور ما طرح کردند و آنرا اینک بهر شکلی که ممکن باشد مردم افغانستان را در نفاق و خانه جنگی بین خود نگه دارند و کشور را بارچه بارچه و غیر متحد سازند از بر قرار ی ارتباطات دیپلوماتیک آن با جهان خارج جلوگیری نمایند که این موضوع مانع ترویج و نشر تمدن و انکشافات جهانی در افغانستان میشد ، فاصله بین دولت ها و ملت ما را زیاد سازد تا در نتیجه زود خورد ها و جنجال هابر سر تصرف قدرت بلبای دیگری باشد که مردم افغانستان را بخود مشغول سازد هکذا آوانیکه دولت از مردم فاصله میگیرد متوجه خود انگلیس ها میشود و این بتوبه ی خود زمینه بیاچه ساختن نقشه های شوم اش را در کشور ما مینماید

و اینسن خود بکنوع کنترل غیر مستقیم توسط خودش بود . این سیاست انگلیس یعنی کنترل افغانستان توسط دولت هانیکه دست نشانده انگلیس باشد از همه بیشتر موثر تر و خطرناکتر بود . زیرا طوری که قبلاً گفتیم مردم افغانستان در صورتیکه توسط دشمن مستقیماً تحت تسلط باشند به شدیدترین شکلی مقاومت و مبارزه می نمایند در حالیکه با دشمن نقابدار بجز ائتار و افراد آگاه و زعماء افراد های آنوقت مقاومت نمی کردند انگلیس توسط این دولت های دست نشانده می توانست بدون اینکه خودش علناً قدرت را بدست داشته باشد همه امیال خود را عملی سازد و حقیقت هم نزد عوام الناس مقشور بماند .

این طرز نفوذ انگلیس در افغانستان بعد از سلطنت زمان شاه ابدالی پیوسته در افغانستان حتی تا پیروزی انقلاب نظر مند نور ۱۳۵۷ ادامه

داشت متنا گراف این نفوذ بعضا بسیار بلند (در زمان شاه نجف ، امیر دوست محمد ، امیر یعقوب ، امیر عبدالرحمن و نادر) و بعضا با گراف باینتر در افغانستان ادامه داشت .

استعمار انگلیس در قبال افغانستان از بکنوع سیاست ضد انسانی و خلاف کرامت انسانی و حیثیت یک ملت هم استفاده می نمود و آنرا بکنوع با تبلیقات و پروپاگاندا های وسیع و دروغین خود کشور ما را بحدیث یک کشور وحشی ؟؟ جاهل ؟؟ دزد ؟؟ دروغ گو و غیره معرفی می کرد تا اعمال خلاف انسانی و دهنشانه ی خود درین کشور توجیه نموده باشد . در حالیکه صفات بالا خود صفات امیربالیست ها و استعمار گران می باشد ولی استعمار انگلیس تلویحاً این القاب و عیوب را به یک ملت آزاده و قهرمان و سلطنتور نسبت می داد بگذار حقایق خود بر ملا شود چنانکه فعلاً هم شده است .

ادامه دارد

چه عواملی در خوشبختی

خانواده مؤثر است



من همیشه در جستجوی زندگی نمونه های آله بوده و هستم ، و این تنها من نی بلکه همه کس چنین آرزویی دارند و می خواهند که در زندگی خانوادگی خویش خوشبخت و سعادتمند باشند ولی سوال در این جاست که چگونه میتوان این ایده آل را بدست آورد و با شرایط دست داشته خود چنین زندگی را ساخت . شکی نیست که اکثر ما زندگی متوسط و پایین تر از متوسط داریم ولی با تمام این ها باز هم میتوان برای خود زندگی درست کرد که نااندازه زیاد قناعت بخش باشد .

از این اسراف بی جا نمیکنند . دعوت کمتر میروند ، و مهمانی کمتر میکنند ، لباس که برای چنین دعوت ها لازم است ، دیگر خرید آن لزوم ندارد و ده ها مثال دیگر .

خانواده متوسط الحال میکوشند که همان پول ناچیز و محدود را تا آخر ماه به مصارف خانه و احتیاجات اصلی برسانند . و دیده شده که این خانواده ها با تمام این محدودیت ها باز هم توانسته اند که یک مقدار پول را بطور ذخیره در هر ماه داشته باشند که البته در یکسال این ذخیره ی مسا خانه یک مقدار بپول قابل توجهی شده است . و با همین پول است که احتیاجات و ضروریات اولیه خانه تا اندازه مرفوع میگردد ، جالب این جاست که بیشتر اعضای این خانواده از صحت کامل برخوردار هستند . زیرا این ها در قسمت خورد و نوش خود توجه میدانند و میترسند از اینکه اگر در خوردن و نوشیدن افراط نمایند بیمار شوند و طبیعی است که بیماری مصارف دارد که این نوع مصارف بر اقتصاد خانواده لطمه شدید وارد میکند و از طرف دیگر میدانند که بیماری سبب کوتاه شدن عمر میگردد . از این لحاظ کوشش بعمل می آورند تا زمینه بیماری را بدست خود مچا نسازند .

طور مثال خانواده را در نظر بگیریم که عبارتند از زن و شوهر و یک یا دو کودک که بیشتر خانواده های جوان ما به همین تعداد اند . خوب باین خانواده چهار نفری و با معاش متوسط دوازده هزار افغانی بطور باید کرد که از بکطرف این پول کفاف مصارف خانواده را بنماید و از جانبی هم یک اندازه آن طور پس انداز باقی بماند .

در این جا وظیفه زن است که با دور اندیشی خویش این مقدار پول را بوجه احسن تا آخر ماه برساند . و همانطور یکه قبلاً تذکر رفت یک مقدار آن را پس انداز نماید .

شاید بپرسید چگونه ؟ آیا امکان دارد ؟ باینسان میگویم ، بله ، این یک موضوع ثابت است که هر قدر درآمد پولی تان زیاد باشد به همان بیمانته مصارف نیز زیاد میگردد و اغلب این مصارف بی جاوی بپسوده میباشد .

مثلاً وقتی که اعضای خانواده پول زیادی داشته باشند عوس میکنند که هر ماه لباس تازه بخرند ، مهمانی نمایند و به مهمانی بروند و طبیعی است و فتنه دعوت میروند باید دعوت بدهند . و همین دعوت رفتن ها دعوت نمودن ها مصارف بکار دارد .

اگر خانواده که عاید ماهانه شان محدود است و تنها همان معاش ماهوار باشد هرگز

نامه‌ها در جو ان به کودکش

بتوای کودکی که مرد وزن فردا هستی، بتو که آینده کشور ارتباط دارد و بتو که جامعه نیاز مند است سلام می‌فرستم . شادی و سرور تو سعادت می‌آفریند و به زندگی رنگ دیگری می‌بخشد . بگذار بگویم این تویی که سعادت می‌آفرینی و زندگی می‌بخشی، وقتیکه خنده های کودگانهات را می‌شنوم و زما نیکه دستهای کوچک و زیبایت را لمس میکنم در خود احساس عجیبی می‌یابم . توام با این احساس خوشی یکتو غرور در خود حس میکنم، غروریکه ناشی از وجود تو است، زیرا من مادر توام این افتخار را دارم که بگویم تو فرزند منی . لاکن عزیزم این افتخار و سعادت وقتی تکمیل و دو چندان میشود که فکر کنم توانسان شریف و سالم و مفیدی برای جامعه فردای خود خواهی شد . بلی جامعه ای که سخت نیازمند همچو تو انسان های شریف و با وجدان و وطن پرست است .

من بحیث مادر وظیفه خود میدانم که در تربیت



تو گوش و سعی بلیغ نمایم ، و این کار را خواهم کرد . نازنده هستم این کار را میکنم اما کودک عزیزم امروز که تو حرف های مرا آنطور که من توقع دارم نمیدانی اما فردا خواهی دانستی . و خواهی فهمید که چقدر مسوولیت بزرگی را در آینده بدوش خواهی داشت آنوقت که تو عهده دار این مسوولیت خواهی شد من نخواهم بود و روح من و قتی از تو راضی و خوشحال خواهد شد که تسو واقعا به مردم کشور صادق و وفادار باشی . امروز این لبخند های کودگانهات که خالی از هر گونه ریا و تزویر است . برای من مایه دلگوشی است .

اما فردا که مسوولیت های زندگی بدوش گذاشته میشود آیا باز هم خواهی خندیدی؟ بیستم چه جواب میدهی ؟ حتماً خواهی گفت که جامعه آن روز ما، جامعه سعادت بار و خالی از هر گونه تضادها و تفاوت ها خواهد بود . و طبیعاً است که در جهان جامعه انسان میتواند به آرامی زندگی

آنانیکه بیش از حد چاق هستند

بخاطر داشته باشید که صحت بزرگترین نعمت برای هر انسان شمرده میشود پس برای حفظ و نگه داشتن آن دقت، توجه و کوشش بعمل آورد تا از این نعمت بی بهره نگردیم راه های گونا گونی وجود دارد که جلوگیری از چاقی و سلامتی را گرفت یکی از این راه ها ورزش های متناسب به سن و سال و دیگری رژیم غذایی مناسب است .

چاقی بیش از حد از جمله عواملی شمرده میشود که صحت و سلامتی انسان را تهدید میکند پس برای جلوگیری از این وضع چه باید کرد؟

بهترین راه و مبارزه با چاقی بیش از حد همانطور که قبلاً تذکر رفت ورزش و گرفتن رژیم غذایی متناسب است . هر قدر که سن و سال بیشتر شود به همان اندازه بر چاقی افزوده میشود که این وضع از نظر صحت و سلامت جسم خطرانی در پی دارد .

از خوردن چربی زیاد جدا خود داری نمایند غذائیکه مواد نشایسته زیاد دارد به مقدار کم مصرف کنید . بهترین غذا در این فصل خوردن ترکاری و ماست است. آنانیکه به این مشکل سردچار اند باید قبل از غذا حداقل نیم ساعت از صرف غذا یک پیاله ماست و یا مقدار معینی از سلاطین صرف نمایند. زیرا با این عمل اشتیاق

که برای خوردن بیشتر غذا بوجود می‌آید، کمتر شده و این کار سبب میشود که شخص مبتلا به چاقی کمتر غذا صرف کند . از طرف دیگر خوردن سلاطین و ماست انرژی لازم را به بدن میدهد و ویتامین های که در ترکاری و ماست وجود دارد نیاز بدن را مرفوع میسازد البته در پیروی رژیم غذایی نباید ورزش فراموش گردد .

باید توجه شود که ورزش هم از خود مقررات و اصولی دارد که باید جدا مراعات گردد . مثلاً شخصیکه سنش از چهل و پنج تجاوز نموده نباید ورزش های که برای جوانان است ، نماید برای جوانان ورزش های که متناسب به سن و سال آن ها میباشد ، باید از طرف آنان اجرا شود .

زنان و دختران که بیشتر مورد تهدید چاقی قرار دارند باید متوجه ورزش های شان باشند زیرا ورزش یک پسر با ورزشیکه یک دختر می‌نماید تفاوت زیادی دارد . برای دختران و زنان بهترین ورزش ادمان های آزاد از قبیل ریسمان بازی، دویدن ، تینیس، آب بازی و غیره میباشد .

با بکار بردن و عمل نمودن این دستورات امید است آنانیکه از این ناحیه ناراحتی دارند ، تکلیف شان مرفوع گردد .

از بی اعتنائی دیگران نسبت بخود

نهر اسید



تعیین به جلب توجه دیگران و مورد ستایش قرار گرفتن چیزی از تعالیات طبیعی بشر است مگر این تعایل در نهاد بعضی ها چنان شدید است که رول تعیین کننده در نسوع شخصیت ایشان دانش و ایمن موضوع سبب میشود که برای ارضای خود خواهی ها و خود پسنندی های خویش دست به اقدامی بزنند .

یکی از روانشناسان معروف در سالهای اخیر باین حقیقت پی برده است که وقتی انسان باین اعتنائی و بی توجهی اطرافیان مواجه میگردد ، معمولاً دو نوع عکس العمل از خود بروز میدهد یا شدیداً عصبانی میشود و یا این بر خورد او را در اندوه فرو برده و احساس تحقیر و بی ارزشی میکند .

که در حالت اول ما از خود شدت عمل نشان میدهم و امکان آن میرود که رفتار دور از ادب و نزاکت اختیار نمایم ، مگر در صورتیکه دچار تحقیر شویم در خود غرق میشویم و چنین نتیجه گیری می‌کنیم که این کار ارزش آنرا ندارد مگر مقابل آن عکس العمل نشان میدهم و مردم همه بدعا می‌مانند و فکر میکنیم که

زندگی و جامعه میدانست برای زجر و عذاب . نکته ی که در روابط ما با اطرافیان قابل اهمیت است ، اینستکه ما چه برداشتی از محیط و اطرافیان خود داریم . رفتاری که دیگران با ما میکنند و گویانکه بسیار توهین آمیز و رنج دهنده باشد . باز اهمیتش بسته به اینست که ما از رفتار آنها چه برداشتی میکنیم . آیاتنا فقط بقیه در صفحه ۵۶

شود به سادگی معلوم می‌گردد که کشورها و دول استعمارگر و امپریالیستی، آنها را که از قیودالیزم، استعمار و استثمار، ارتجاع و استبداد، صهیونیسم و فاشیسم دفاع می‌کنند اصلاً بحق ندارند بنا بر مردم بنام انسان، بنا بر بشریت و بنا بر آزادی حرف بزنند و خود را تیکه دار دایمی آن بحساب آورند.

زیرا از امکان بدور است که دشمن آزادی از آزادی، دشمن استقلال از استقلال و دشمن بشریت از بشریت دفاع کند، فقط توجه جدی می‌خواهد تا عمال و فعالیت‌های تاریخی کشورها را و بخصوص جنایات غیر قابل تردید جهان استعمار و امپریالیستی را مطالعه کنیم خود بخود قضایا روشن می‌گردد و دوست از دشمن به آسانی تفریق می‌شود.

باز هم مثال، آیا کسی متکرر شده می‌تواند که امپریالیزم امریکا امرا نیسل تجاوزگر و یغماگر را تا دلتان مسلح ننموده و هر روز و شب با وقاحت هر چه بیشتر در کشتار خلق مبارزو آزاد یخواره عرب فلسطین می‌پردازد؟

آیا در همین روزها و سالهای نزدیک تمام رادیوهای جهان بارها از جنایات بی‌شمار ما نه اسرائیل صهیونیست سخن نگفته، یا اصلاً کدام شب و روز نیست که مسئله خلق عرب فلسطین و آزادی آن مطرح نیاشد؟ باز هم سوالی طرح می‌گردد، آیا امکان دارد دولتی که خود تجاوزگر خون‌آشام را در امرای نیسل علیه خلق عرب فلسطین مجبور می‌نماید و روز تا روز در همین مسیر با پیش در خیانت و جنایات یکجا با اسرائیل غرق می‌گردد، در جای دیگر یا مکان دور تر از آزادی مردم دفاع کند و خود را مدافع مسلمانان قلمداد کند؟ عقل سلیم حکم می‌کند که تجاوزگر و چپاولگر در هر کجا بی‌کسب باشد به اساسی موقوف طبقه‌ای اش در اجتماع تجاوزگر بود و فقط با آنها بی‌متحد و نزدیک می‌شود که به اشکال و شیوه‌های گوناگون به تجاوز می‌پردازد.

شاید در اینجا سوالی باز هم بیاید آنست که این مسائل را به خانواده چه؟ اما، علم و دانش و زندگی و حقایق سرسخت آنها می‌رساند که اینها همه و همه مربوط به خانواده‌هاست، خانواده‌هاست که اجتماع را می‌سازند و باید خانواده‌های هموطن ما قضا یا اجتماعی را چه علمی باشد و چه بین‌المللی در نظر بگیرند و دقیقاً محاسبه نمایند، تا در رهنمای فرزندانشان راه غلط را نه بیایند و به گجروی هاکتانه نشوند؟

همینطور جانب مخالف قضیه را نیز نباید ساده تلقی نمود، بلکه در سنگرمخالف دوستان انسان و انسانیست، آزادی و استلالی، ترقی و تعالی بشریت را دقیقاً مطالعه نمود و ارتباط منطقی آنرا دریافت نمود.

بقیه در صفحه ۴۱



برمادران آگاه است تا کشورهای تجاوزگر را با تاریخ و تجاوزات بی‌رحمانه آنها بر کشورهای صلح دوست و بی طرفی به اطلاع معرفی نمایند، اطلاع امروز را که آینده سازان جوامع بشری اند در جریان حوادث گذارند و آگاهی اطفال را رشد و توسعه بخشند.

سخنی در زمین مسوولیت

خانواده‌ها در برابر اجتماع

مستقل و آزاد افغانستان علیه دوستان داخلی و خارجی مردم ما به دروغ گوئی می‌پردازند کی‌ها اند و این تبلیغات از کجا منشأ می‌گیرند؟

اگر ارتباط این همه‌ها را با خانواده‌ها بیابند و عاملین اصلی آنرا بشناسند حتماً می‌توانند که دوستان افغانستان آزاد و مستقل کدام نیروها و کدام قدرت‌های جهانی، اند، مثلاً سوالی مطرح می‌گردد، لطفاً توجه کنید آیا تبلیغات را که در دیوهای بی‌بسی، صدای امریکا و دیگر رادیوهای و آژانس‌های کشورهای امپریالیستی پخش می‌نمایند می‌توان باور کرد آیا می‌توان توتی و اش...

دوست و یا به اصطلاح دوست مسلمانان دانست که اسرائیل تجاوزگر را علیه خلق عرب فلسطینی که قهرمانان بخاطر آزادی شان می‌جنگند در مسایل جهانی در صف و سنگر افغانستان انقلابی قرار دارند، دوست مسلمانان و بشر دوست بحساب آورد سوال دیگر اینکه آیا می‌توان دستگام‌های تبلیغاتی بر بنیاد کبیر را طرفدار اسلام و اسلامیت و آزادی و دموکراسی نامید؟

اگر نظر سرسری و مسرور کو تا می‌هم به تاریخ کشورها می‌نگرد افکنده

وطن خود توجه نمائیم دشمنان دیرینه داخلی و خارجی افغانستان با زهم دست بکار شده و با شیوه‌های نوین در مقابل انقلاب نجات پختی نور تو طه و دسیسه را سر همبندی نموده و تا می‌توانند درین عمل خائنه لجاجت می‌ورزند.

موضوع افغانستان، امروز آندره حساس و مهم است که می‌توان گفت با گام‌هایی که افغانستان کنونی بسوی پیروزی بر می‌دارد، دست تمام دشمنان ما و دشمنان خانواده‌های ما از سر زمین پاستانسی و افتخار آمیز افغانستان کوتاه گردید مو دیگر تلاش‌های شان هر چه باشد تلاش‌های مذبو حاله بوده و از صلاح‌های کهنه و تاریخ زده شان معلوم است که شکست خورده اند و زار نا لگی‌های شان هرگز در باره مردم افغانستان نبوده و اصلاً گریه‌ها و غمچه‌های شان در باره منافع از دست رفته و استثمار بی‌رحمانه‌ای است که سالهای در طول تاریخ مرتکب آن شدند و چه ظلم‌ها و نا رواهایی که نکردند!

خانواده‌های شریف و زحمتکش وطن ما، باید توجه داشته باشند که در زیر پرده تبلیغات و تخریبات دشمنان وطن چه مقاصد شوم و پلیدی نهفته است و کما اینکه علیه انقلاب نور، علیه دولت

واقعیت زندگی و روابط اجتماعی خانواده‌های مسلمانند که جامعه بشری یا خانواده‌ها ارتباط ناگسستی داشته و این ارتباط به اساس قانونمندی‌های رشد تکامل جامعه روز تا روز مسیر ارتقا و تعالی را طی نموده و مسئولیت عظیم مسئولان خانواده در هر مرحله زمان بصورت مشخص تغییر خورده و خانواده‌هایی که درین روند بیروزمند و کامگار اند، حتماً فیض زمانه و خواسته‌های عصر و زمان را در نظر گرفته و کوشش و کوشش را تریه نموده و تقدیم خانواده بشری می‌نمایند.

به این ارتباط عصر کنونی عصر پیروزی نور بر تاریکی و علم بر جهل و عصر گسستن زنجیرهای ظلم و استبداد تجاوز و استعمار و استثمار و غارتگری است. خو شیخانله مردم افغانستان، با خانواده‌های افغانستان آزاد و انقلابی بعد از انقلاب نور و بخصوص بعد از مرحله نوین انقلاب نور در جهت نجات از بدبختی و فلاکت، بسوی سعادت و خوشبختی گام‌های جدی برداشته و در چهره واقعیت‌های روزگار دوستان و دشمنان خویش را تشخیص و بالآخره در عمل به اثبات می‌رساند که دوستان و واقعه خانواده‌ها و وطن سر بلند ما کی‌ها و کدام نیروها و قدرت‌ها هستند. اگر به همین ارتباط یکبار به تاریخ

آینده میتواند درخشانتر از گذشته باشد.



تأمین آسایش کودکان

در اتحاد شوروی

دولت شوروی از نخستین فرمان‌های رهبر کارگران جهان در فکر آن شد تا هرچه زودتر شرایط بهتر زیست برای اطفال شوروی تأمین شده و در رفاه و آسایش ایشان بکامل سعی به عمل آید. تا اطفال امروز که پدران و مادران نسل‌های بعدی کشور اند باصحت و نشاط و مسعود تربیت شوند.

همچنان از کودکان و مادر حمایت عام‌وتام به‌عمل آمده در بخش صحت و سلامتی تقریباً تمام سال‌ها و آسایش کودکان منتهای توجه صورت گرفته است.

زیرا دولت شوروی میباید است که اگر به حال سازد گمان آینده جوانی بشری توچه صورت بگیرد. معاً را آن آینده‌قادر نخواهند بود کار سازندگی جوانی مسخ بشری را طور سازید و باید انجام دهند زیرا نهالی که امروز نرسد درختی با رور فرناها خواهد بود که هر گاه این نسل‌ها امروز خوب آبیاری شود بقسماً در آیند و نمر و ارز شمنی خواهد داد.

وما این جابرای آگاهی بیشتر خوانندگان و علاقمندان عزیزان اعداد و ارقامی را تقدیر میدهم که نشان دهنده توجه دولت شوروی نسبت به کودکان میباشد.

به غرض تشویق ذوق هنری و شگوفان ساختن استعداد کودکان در اتحاد شوروی بیش از ۱۸۵ هزار مکتب و بیش از ۶ هزار آموزشگاه هنری و موسیقی و رقص وجود دارد تقریباً به اندازه ۱۲ میلیون از کودکان در موسسات مخصوص قبل از مدرسه مورد مراقبت قرار میگیرند در شهرها و روستاهای کشورهای بیش از ۴ هزار کاخ و خانه پیش‌آهنگان و ۲۱۱۵ مرکز و باشگاه تکنیسین‌های خردسال و ۵۰۰۰ کلاس کشتی با نان و قضا نوردان خردسال و قریب ۴ هزار آموزشگاه ورزشی وجود دارد. بیش از ۲۹ میلیون کودک در سال ۱۹۷۷ در اردوگاه پیشاهنگی و مراکز ورزشی و صحت کشور غرض استراحت پذیرفته شده اند.

میتواند امروز انتظار چه نوع آینده‌ای را میتواند بپرند؟ آیا آنها هنوز هم برای بهتر شدن آینده‌شان برای سال‌های منتهای دیگر چشم‌براه خواهند بود؟

در سطح جهانی ۴/۳ حصه اطفال در کشورهای روبه‌انکشاف حیات بسیار می‌برند. آنها در شرایط بسیار ناگوار و وقت‌بازندگی نموده و مشکلات زیادی نامتکثیر حال‌شان می‌باشد.

در کشورهای فوق‌الذکر به اساس احصایه دست‌داشته، از جمله هر بیست طفلی که بدنیا می‌آید، سه طفل قبل از یک‌سالگی بیک سالگی درود حیات‌گفته و یک طفل دیگر در روزهای اول زندگی را می‌دیند و عدد ۴ و نیستی خواهد شد. پس واضح و میرهن است که در تحت چنین شرایطی نه میتوان آینده درخشان و مطمئن را برای اطفال کشورهای مورد مطالعه پیش‌بینی نمود و بهتر از همه اینکه شازده طفل از جمله هر بیست طفل که جان به سلامت می‌پرند از جمله آنها سه و یا چهار طفل در روزهای اول زندگی به‌سوء تغذیه شدیدی مبتلا خواهند شد و از هر بیست طفل در حدود هشت نفر آنها به امراض مهلکی مصاب شده و این امر اثرات سوء و ناگوارری از قبیل فلج، نابینایی و کندی رشد دماغی را برای آنها بجا خواهد گذاشت و هرگاه شرایط بدین منوال ادامه یابد از جمله هر شازده طفل صرف‌هشت‌تای آنها به ادامه تحصیلات ابتدایی و احیاناً عالی نایل خواهند شد.

بیک کلمه میتوان گفت که اکثریت اعظم از اطفالی که در سال ۱۹۸۰ یا بدین گذشته اند از فقر، گرسنگی و مریضی رنج می‌برند. چنانکه ما در آن سرزمین‌های تغییرات و تحولات عظیم و شگرفی در ساعات مختلف آن رخداده است والدین و اساتید به مشکل میتوانند درک نمایدند چنانچه تدابیر و شیوه‌های را بکار برند تا اطفال را طوری برای دنیای آینده تقدیم نمایند تا آنها واقعاً چون تو بالغان و سالخندان خیر و آگاه زندگی نمایند.

ما نینس، تکنولوژی، سایکولوژی، اخلاق، سیاست، اقتصاد و کلتور آنگونه یا تحت تغییر سریع و بنیادی جوانی گردیده اند که این امر خود منجر به آن گردیده تا تمام گیتی را در یک حالت تلاطم و پسر از چنین فرار دهد و بدون تردید مناسبات و عادات تخریب‌ت‌وویرا نی و اخلاقیات همیزه خصلت‌جهان مدرن بوده است به همین دلیل است که عده‌یی از مردم آینده را به دیدن خوف و ترس مینگرند. به حال نیاید توجه را بیک روح از سکه که پادشاهان فقر و بی‌عدالتی تا مسالواتی و ترس جوانی امروز را بازگو و بیان

میتواند امروز انتظار چه نوع آینده‌ای را میتواند بپرند؟ آیا آنها هنوز هم برای بهتر شدن آینده‌شان برای سال‌های منتهای دیگر چشم‌براه خواهند بود؟

در سطح جهانی ۴/۳ حصه اطفال در کشورهای روبه‌انکشاف حیات بسیار می‌برند. آنها در شرایط بسیار ناگوار و وقت‌بازندگی نموده و مشکلات زیادی نامتکثیر حال‌شان می‌باشد.

در کشورهای فوق‌الذکر به اساس احصایه دست‌داشته، از جمله هر بیست طفلی که بدنیا می‌آید، سه طفل قبل از یک‌سالگی بیک سالگی درود حیات‌گفته و یک طفل دیگر در روزهای اول زندگی را می‌دیند و عدد ۴ و نیستی خواهد شد. پس واضح و میرهن است که در تحت چنین شرایطی نه میتوان آینده درخشان و مطمئن را برای اطفال کشورهای مورد مطالعه پیش‌بینی نمود و بهتر از همه اینکه شازده طفل از جمله هر بیست طفل که جان به سلامت می‌پرند از جمله آنها سه و یا چهار طفل در روزهای اول زندگی به‌سوء تغذیه شدیدی مبتلا خواهند شد و از هر بیست طفل در حدود هشت نفر آنها به امراض مهلکی مصاب شده و این امر اثرات سوء و ناگوارری از قبیل فلج، نابینایی و کندی رشد دماغی را برای آنها بجا خواهد گذاشت و هرگاه شرایط بدین منوال ادامه یابد از جمله هر شازده طفل صرف‌هشت‌تای آنها به ادامه تحصیلات ابتدایی و احیاناً عالی نایل خواهند شد.

بیک کلمه میتوان گفت که اکثریت اعظم از اطفالی که در سال ۱۹۸۰ یا بدین گذشته اند از فقر، گرسنگی و مریضی رنج می‌برند. چنانکه ما در آن سرزمین‌های تغییرات و تحولات عظیم و شگرفی در ساعات مختلف آن رخداده است والدین و اساتید به مشکل میتوانند درک نمایدند چنانچه تدابیر و شیوه‌های را بکار برند تا اطفال را طوری برای دنیای آینده تقدیم نمایند تا آنها واقعاً چون تو بالغان و سالخندان خیر و آگاه زندگی نمایند.

ما نینس، تکنولوژی، سایکولوژی، اخلاق، سیاست، اقتصاد و کلتور آنگونه یا تحت تغییر سریع و بنیادی جوانی گردیده اند که این امر خود منجر به آن گردیده تا تمام گیتی را در یک حالت تلاطم و پسر از چنین فرار دهد و بدون تردید مناسبات و عادات تخریب‌ت‌وویرا نی و اخلاقیات همیزه خصلت‌جهان مدرن بوده است به همین دلیل است که عده‌یی از مردم آینده را به دیدن خوف و ترس مینگرند. به حال نیاید توجه را بیک روح از سکه که پادشاهان فقر و بی‌عدالتی تا مسالواتی و ترس جوانی امروز را بازگو و بیان

میتواند امروز انتظار چه نوع آینده‌ای را میتواند بپرند؟ آیا آنها هنوز هم برای بهتر شدن آینده‌شان برای سال‌های منتهای دیگر چشم‌براه خواهند بود؟

در سطح جهانی ۴/۳ حصه اطفال در کشورهای روبه‌انکشاف حیات بسیار می‌برند. آنها در شرایط بسیار ناگوار و وقت‌بازندگی نموده و مشکلات زیادی نامتکثیر حال‌شان می‌باشد.

در کشورهای فوق‌الذکر به اساس احصایه دست‌داشته، از جمله هر بیست طفلی که بدنیا می‌آید، سه طفل قبل از یک‌سالگی بیک سالگی درود حیات‌گفته و یک طفل دیگر در روزهای اول زندگی را می‌دیند و عدد ۴ و نیستی خواهد شد. پس واضح و میرهن است که در تحت چنین شرایطی نه میتوان آینده درخشان و مطمئن را برای اطفال کشورهای مورد مطالعه پیش‌بینی نمود و بهتر از همه اینکه شازده طفل از جمله هر بیست طفل که جان به سلامت می‌پرند از جمله آنها سه و یا چهار طفل در روزهای اول زندگی به‌سوء تغذیه شدیدی مبتلا خواهند شد و از هر بیست طفل در حدود هشت نفر آنها به امراض مهلکی مصاب شده و این امر اثرات سوء و ناگوارری از قبیل فلج، نابینایی و کندی رشد دماغی را برای آنها بجا خواهد گذاشت و هرگاه شرایط بدین منوال ادامه یابد از جمله هر شازده طفل صرف‌هشت‌تای آنها به ادامه تحصیلات ابتدایی و احیاناً عالی نایل خواهند شد.

بیک کلمه میتوان گفت که اکثریت اعظم از اطفالی که در سال ۱۹۸۰ یا بدین گذشته اند از فقر، گرسنگی و مریضی رنج می‌برند. چنانکه ما در آن سرزمین‌های تغییرات و تحولات عظیم و شگرفی در ساعات مختلف آن رخداده است والدین و اساتید به مشکل میتوانند درک نمایدند چنانچه تدابیر و شیوه‌های را بکار برند تا اطفال را طوری برای دنیای آینده تقدیم نمایند تا آنها واقعاً چون تو بالغان و سالخندان خیر و آگاه زندگی نمایند.

ما نینس، تکنولوژی، سایکولوژی، اخلاق، سیاست، اقتصاد و کلتور آنگونه یا تحت تغییر سریع و بنیادی جوانی گردیده اند که این امر خود منجر به آن گردیده تا تمام گیتی را در یک حالت تلاطم و پسر از چنین فرار دهد و بدون تردید مناسبات و عادات تخریب‌ت‌وویرا نی و اخلاقیات همیزه خصلت‌جهان مدرن بوده است به همین دلیل است که عده‌یی از مردم آینده را به دیدن خوف و ترس مینگرند. به حال نیاید توجه را بیک روح از سکه که پادشاهان فقر و بی‌عدالتی تا مسالواتی و ترس جوانی امروز را بازگو و بیان



خوبان

که به حسن دکتمیر خوبان اوخاردی
 پستی چونه چی ما به سترگو غیرگیری
 هغه گل واپه خچل ندوی تر کار دی
 به پنجه وخته نما نخنه عطر عطار دی
 که پنجه که کتیا له که نورسینگاردی
 نا هغه دتورو ز لئو پوری خوا ردی
 له صورت بی تصویرت خو بی افضلده
 تر ظاهر بی د باطن خوازه بسیا ردی
 کل روز گا دی سر ترپایه پرده پویندی
 نه گر یوان تر نا مه خیری په بازاردی
 له حیا ، نه پورته غمت کتلی له شی
 نا آموخته په کنخلو په پایزاردی

خوشحال

تیر و تم

ژغورون می نشته په بسلا تیر و تم
 ملالی سترگی دروا لجنی وی ستا
 بی وفا مینی کرم په زهه پر هاری
 اوس په ما خا لده چی پوړدخندا
 مینه دی وکرله مین دی کرمه
 ستا ژمنه ، ژمنه - ژبه ، ژبه لده
 یوه خلا دنما پش وه په کسی
 رسوان مینی شوم رسوانی او سم
 ستا په دروا غو چی بیا بیا تیروتم

ستگر

انسان

تو شب افریدی چراغ افریدم
 سلال افریدی ایساع افریدم
 بیابان و کمسار و داغ افریدی
 خیابان و مملزار و باغ افریدم
 من آتم که ازسنگ آینه سازم
 من آتم که از زهر نوشینه سازم
 اقبال



بازی منقار و چنگ

مرا ز مردم روزگار بد ، ماله نیست
 بدی ز مردم خوبی ندیده مساله نیست
 هزار دوست مرا هست با هزار زبان
 میان آن همه ، یک آشنای یکدله نیست
 به یمن راحت صیاد ، نزد همکسان
 سواي بازی منقار و چنگ ، مشغله نیست
 به گرد باد مغواه از غبار قامت کوه
 سر مقابله هست و تن مقابله نیست
 خلاف دوره حافظه ، حدیث عشق کنون
 به هیچ صوت ونوادرخروش و ولوله نیست
 کمالوش

دهجران او بنکی

چی نه هسی مستغنی په گلو ملسی
 محبت دی له هر چامره آغاز کسیر
 لور په لور دی تا نستی و نسلو لسی
 که شیرین آشنا دی کوچ درخندو کا
 دفرق نا ری به کبری پسی به خفلسی
 چی دهسی لاله زار نما شا نه کبری
 دغفلت خوب په نغو په بیغی کبری
 دا غوچه چی له او له تار په تارشوه
 ده په ده چی د وصال آواز په آه کبری
 دریدی په وفا خرتک پو هید لسی
 لور په لور دی تا نستی و نسلو لسی
 دفرق نا ری به کبری پسی به خفلسی
 دغفلت خوب په نغو په بیغی کبری
 دا غوچه چی له او له تار په تارشوه
 ده په ده چی د وصال آواز په آه کبری
 ددهجران او بنکی به کینیمسی له تلی
 ن میرزا د محبت پسر مینه ومیشت
 په ازل یی تا بدی بخری و یلسی

میرزا اچان العاری

این شعره یسی از درشاعر ایرانیست که در شش درد دندان کشیدن نیست ، تردیت که در جامعه اش، در حوزه های فرهنگی اش، همچون طاعون دویده و آدمان را ...

ای هر ز پر گهر ...

فاتح شدم

خود را به لیت رساندم

خود را به نامی ، در یک شناسنامه ، مزین کردم

و هشتیم به یک شماره مشخص شد

پس زنده باد ۶۷۸ ، صادره از بخش ۵ ، ساکن تهران

دیگر خیالم از همه سوراخت است

آغوش مهربان مام وطن

پستانک سوابق پرافتخار تاریخی

لالایی تمدن و فرهنگ

و جق و جق چنجه قانون ...

آه

دیگر خیالم از همه سو راحت است

از فرط شادمانی

رفتم کنار پنجره ، با اشتیاق ، ۶۷۸ بارهوارا که از غبار این

ویوی خاکروبه و انداز منقبض شده بود

درون سینه فرو دادم

وزیر ششصدو هفتاد و هشت قبضی بد حکاری

وروی ششصدو هفتاد و هشت تقاضای کار نوشتم فروغ فرخ زاد

در سر زمین شعر و گل و لیلیل

موهبتی است زیستن ، آنهم

وقتی که واقعیت موجود بودن تسویس از سالهای سال پذیرفته می شود

جایی که من

با اولین نگاه رسمیم از لای برده ، ششصدو هفتاد و هشت شاعر رامی بینم

که ، حقه بازها ، همه در هیئت غریب گلدایان

در لای خاکروبه ، به دنبال وزن و قافیه می گردند . .

واز صدای اولین قدم رسمیم

یکباره ، از میان لجن زار های تیره ، ۶۷۸ بلبل مرعوز

که از سر تفتن

خود را به شکل ۶۷۸ کلاغ سیاه پسر در آورده اند

با تپیلی به سوی حاشیه روز می برند

و اولین نفس زدن رسمیم

آشفته می شود به بوی ۶۷۸ شاخه گل سرخ

محصول کار خانجیات عظیم پلاستکو

موهبتی است زیستن ، آری .

دوازده گاه شیخ ابودلفک کمانچه کش فوری

و شیخ ای دلای دل تیک تبار تنبوری

شهر ستارگان گران وزن ساق و باسن و پستان و پشت جلد و هنر

گهواره مولتان فلسفه ای بابا به من چه ولش کن

مهد مسابقات المپیک هوش ، آه

جایی که دست به هر دستگاه نقلی تصویر صوت می زنی ، از آن

بوق نبوغ نابغه ای تازه سال می آید

و برگزیدگان فکری ملت

وقتی که در کلاس اکابر حضور می یابند

هر يك به روی سینه ، ششصدو هفتاد و هشت گلاب بزرگی

و بر دو دست ، ششصدو هفتاد و هشت ساعت نواز ردیف کرده می دانند

که ناتوانی از خواص نمی کیسه بودن است ، نه نادانی

فاتح شدم به فاتح شدم

اکنون به شادمانی این فتح

در پای آینه ، با افتخار ، ششصدو هفتاد و هشت شمع نسبه می فروزم

و می برم به روی طاقچه تا با اجازه ، چند کلامی

در باره فواید قانونی حیات به عرض حضورتان برسانم

و اولین کلتک ساختمان رفیع زندگیم را

همراه با طنین کف زدن برشود

بر فرق فرق خویش بگویم

من زنده ام ، به مانند زنده بود ، که یک روز زنده بود

واز تمام آنچه که در انحصار مردم زنده است بهره خواهم برد

من می توانم از فردا
در کوچه های شهر ، که سرشار از مواهب ملی است
و در میان سایه های سپیکار تیرهای تلگراف
گرش کتان قدم بر دارم

و با غرور ، ششصدو هفتاد و هشت بار ، به دیوار مستراحهای عمومی بنویسم
خط نوشتم که خر کند خنده

من می توانم از فردا

همچون وطن پرست غیوری

سهمی از ایده آل عظیمی که اجتماع

هر چار شنبه بعد از ظهر ، آن را

با اشتیاق و دلپره دنبال می کند

در قلب و مغز خویش داشته باشم

سهمی از آن هزار هو سپرور هزار ریالی

که می توان به مصرف یخچال و میل و پرده رساندش

یا آنکه درازای ششصدو هفتاد و هشت برای طبیعی

آن را شبی به ششصدو هفتاد و هشت مرد وطن بخشید

من می توانم از فردا

در بستوی معازة خاجیک

بعد از فرو کشیدن چندین نفس ، ز چند گرم جنس دست اول خالص

و صرف چند پادیه پستی کولای نا خالص

و پنخ چند یاقق و یا هوووغ و غ و هو هو

رسمآ به مجمع فضلی فکور و فضلا های فاضل روشنفکر

و بیرون مکتب داخ ، تاریخ تاریخ بیبوندم

و طرح اولین رمان بزرگم را

که در حوالی سنه یک هزار و ششصد و هفتاد و هشت شمسی تیریزی

رسمآ به زیر دستگاه تپی دست چاپ خواهد رفت

بر هر دو پشت ششصدو هفتاد و هشت پاکت

اشنوی اصل ویژه پررزم

من می توانم از فردا

با اعتماد کامل

خود را برای ششصدو هفتاد و هشت نوره به یک دستگاه مسند مخمل پوش

در مجلس تجمع و نامین آتیه

یا مجلس مهاس و لنا میهمان کنم

زیرا که من تمام مندرجات مجله هنر و دانش و تعلق و کوشش را می خوانم

و شیوه مدرست نوشتم ، را می دانم

من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام

که نیروی عظیم علمیش او را

تا آسمان ساختن ابر های مصنوعی

و کشف نور های تون پیش برده است

البته در مراکز تحقیقی و تجاری پیشخوان جوچه کبابیا

من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام

که گر چه نان ندارد ، اما به جای آن

میدان دید بازو وسیعی دارد

که مرز های فعلی جغرافیا پیش

از جانب شمال ، به میدان پر طراوت و سبز تیر

واز جنوب ، به میدان پاستانی اعدام

و در مناطق پر ازدحام ، به میدان توپخانه رسیده است

و در پناه آسمان درخشان و امن امنیش

از صبح تا غروب ، ششصدو هفتاد و هشت قوی قوی هیکل گچی

به اتفاق ششصدو هفتاد و هشت فرشته

آنها فرشته از خاک و گل سرشته

به تبلیغ طرحهای سکون و سکوت مشغولند

فاتح شدم به فاتح شدم

پس زنده باد ۶۷۸ ، صادره از بخش ۵ ، ساکن تهران

که در پناه پشتکار و اراده

به آلتجان مقام رفیعی رسیده است ، که در چار چوب پنجره ای

دور تلاش ششصدو هفتاد و هشت تشریح سطح زمین قرار گرفته است

و افتخار این را دارد

که می تواند از همان دریچه - نه از راه پنلکان - خود را

دیواره وار به دامان مهربان مام وطن سرنگون کند

و آخرین وصیتش این است

که درازای ششصدو هفتاد و هشت مسکه ، حضرت استاد آبراهام مسیا

مرئی ای به قابله کشک در دلی حیا تشریح زند

فروغ فرخ زاد

شاعره ایرانی

بسیار ساده می پوشید می نشست ، بر می خاست و زنده می کرد ، در میان دوستان و رنجهای بیکران شان گوش فرا می داد . همه او را دوست داشتند با همه رفیق بود ، در میان کودکان به «موهو» مشهور بود . در گفتار ، رفتار ، و کردار او صداقت بود و مهربانی این به او قیافه ای درخورد ستایش و احترام می بخشید و تا سرحد رهبر جامعه اش بالا می برد . هو چی مین به آنچه می گفت عمل می کرد . نوشته ها ، یادداشت ها ، خطابه های او همه برانگیزنده و آموزنده بود ، مردم اندیشه و عمل بود . در او نیروی شگرف و شگفت جمیع شده بود ، استعداد در خشان و سرشار داشت ، تیز هوشی ، دقت و سخت کوشی او در همان زمان زنده می برای همه شگفت انگیز و جالب بود .

هو ، از نخستین روزها می که راه مبارزه را انتخاب کرد ، مردی جدی ،

نظام استعماری را بر چید . برای بسط پیروزی رسانیدن انقلاب به جزئی بزرگ و توانا نیا ز است . « پارسی حزب و سازمان مشکل چراغ راه طبقه ی کارگر است آن گونه که پیشوای کارگر آن جهان می گفت : «... به ما یک سازمان انقلابی بدید ، ما رو سیه را در یک چشم بهم زدن دگرگون می کنیم .»

هو ، نیز ضرورت حزب پیشنهاد ، مبارزه آید . در این باره گفته بود ، هو ، در اثر ارزنده خودمراه انقلاب می نویسد : «... انقلاب کار توده های وسیع کارگران و دهقانان است نه کارچند نفر ، از اینرو باید توده هارامان داد .» این گفته ی هو چی مین را بسا ید به خاطر سپرد ، بسیاری از اندیشه بر دانا ن و شبه دانشمندان و روشنفکران و ایسته به نظام های ارتجاعی که همه ی ارزش های انسانی را ، تحریف ، مسخ و مسخره می نمایند ، در لحظه های که در میخانه ها و دانشگاه ها هستند به امسر انقلاب می اندیشند ، نظر به و تیوری صاندر

یا ری آن به ستیزه و مبارزه برخاست ، تا ریخ نشان داده است که بسیاری از جنبش های ملی ، دموکراتیک و رها یی بخشی از آنها می که تشکل حزبی نداشته با شکست ها می رو برو آمده اند ، حزب تقسیم کننده ی پیروزی در آخر یسن تحلیل .

«... جنبش انقلابی با یستی در هر کشوری پیوندی نزدیک با پروتاریا ی بین المللی داشته باشد » این اشاره ای بر همبستگی و نزدیکی کارگران سر امر جهان ، جنبش های کارگری نمی تواند در محدوده های جغرافیایی ملت ها اسیر شوند ، این دوری و جدایی زیبا نپاراست ، کارگران با ید سرود جهان و وطن را بخوانند و در راه هم بستگی جهانی طبقه ی کارگر مبارزه نمایند . « اتحاد ، مبارزه و سر انجام پیروزی » پیشوایان جهان یی علمی طبقه ی کارگر همواره بر این اصل تاکید کرده اند « کارگران سر امر جهان

کشان است ، به تحریک گروهی از تنگ ما یگان به روی صحنه می آید و پس از مدتی موقتی و زود گذر از میان می رود ، بسا ید برای مدتی طرفدارانی بیا ید او آن گونه که اشاره شد دوگانه مستعجل ، شتابنده و بی بنیاد است و نمی تواند اتمام ی زنده می در آیند . بیا ید جنبشی خواهد بود فصلی و بی ریشه ، محکوم به نابودی ، چون برای نپایدی مقدس ستیزه نمی کند و چه بسیاری که برای همراهی به وجود آمده بسا ید و فضا را گل آلود نماید تا جریمه ی اصل شکل بگیرد و جنبشی واقعی و متکی به توده ها ید ید نیا ید .

اما زمان آگاه ترین داور است ، قضاوت زمان تا دلا نه است ، زمان خطا کار نیست ، تا ریخ همیشه افراد و گروه های ارتجاعی ، بیگانه پرست و ضد مردم را به دیار نابودی فرستاده است . مبارزه ی هو چی در راه یی ایداری و

دار کوب

هو چی مین ، مرد سنگر اندیشه و قلم

قاطع و سخت کوش بود و این شایستگی را داشت که حزبی پر قدرت را بنیاد نهاد و رهبری نماید . در دوره ی نو جوانی عضویت حزب کمونیست فرانسه را قبول کرد و به اندیشه های پیشرو زمان خود بلوری استوار پیدا کرد . هو ، همیشه برو حدت کارگران و دهقانان تا تاکید می کرد هو ، از روشنائی به سوی شهرها گشود ، همبستگی کشاورزان و کارگران را امر حتمی می دانست برای پیروزی انقلابی دگرگون کننده و بنیادی ، در دورانی که هو ، در مبارزه بر فراشت گروه هایسی انحرافی نیل دم از خدمت به خلق می زدند اما راه های که نشان می دادند غیر اصولی و انحرافی بود .

زور شخصیت های رسمی و دولتی را پیشنهاد می کردند ، مبارزه ی پراگند و غیر منظم را مواجه می شناسد هو چی در جواب این دسته نوشت :

«... نمی توان با کشتن یک حاکم ،

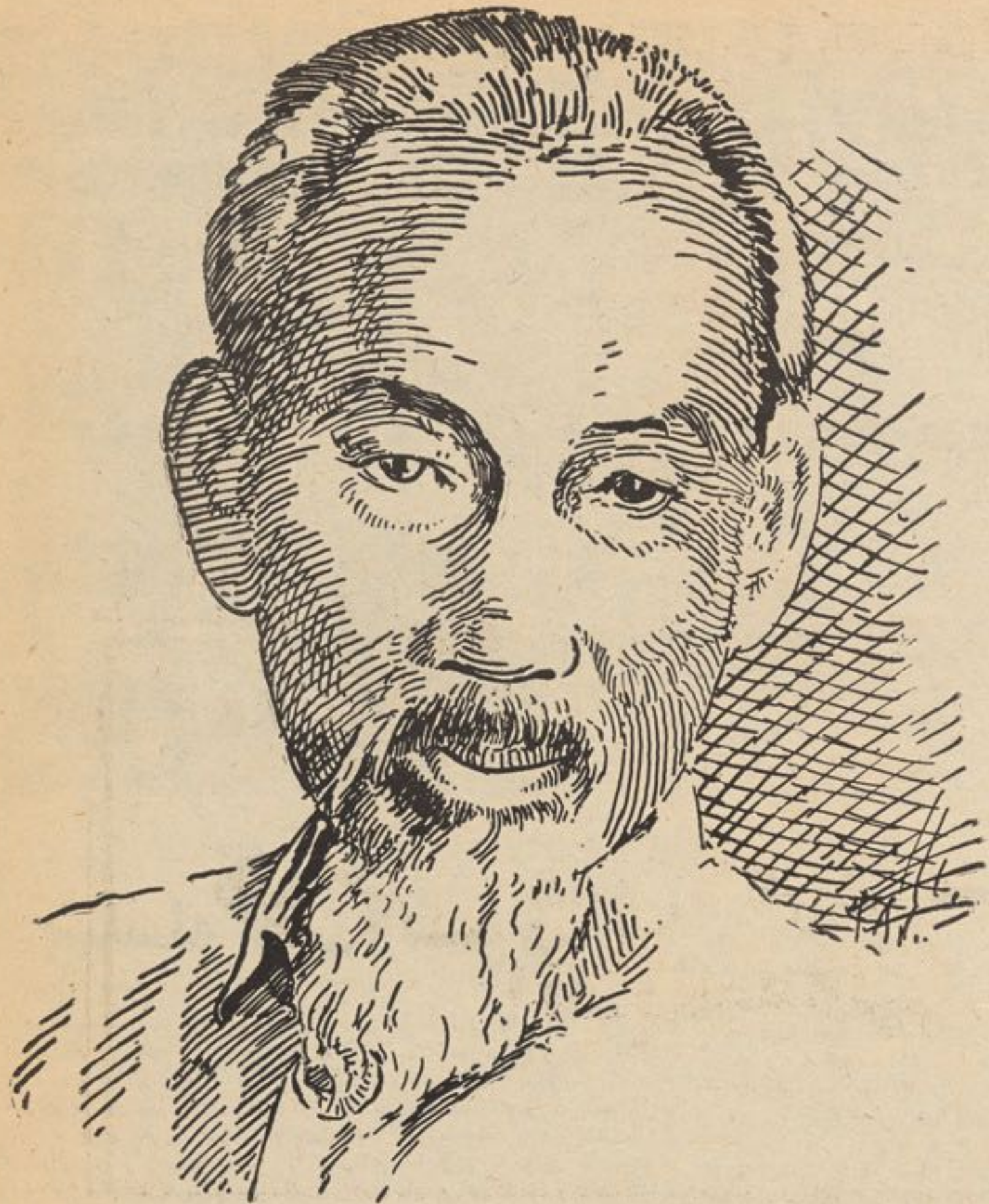
می کنند فکر میکنند که انقلاب را می توان از پشت های میخانه ها رهبری کرد و به پیروزی رسانید و این پنداری است غلط ، تسب آلود و حتی احمقانه . باید گفته ی هو چی مین را به خاطر سپرد که انقلاب کار چند نفر شبیه روشنفکری شهری نیست .

«... انقلاب باید به وسیله ی یک حزب طراز نوین رهبری شود . آن گونه که اشاره شد حزب مشعل راه طبقه ی کارگر است که برای رها یی مبارزه می نماید و در پی آن اند که همه مناسبات ظالمانه و فرعون را فرو ریزند این آرمان در هنگام تحقق پذیر می گردد که حزبی پیشنا ز بنیاد نهاد شود و این حقیقت است که « کارگر ملاحی برنده تر از حزب در دست ندارد با این صلاح است که پیروزی کارگران تقسیم می گردد . حزب پشتوانه انقلاب است که برای کارگران آگاهی ، هو شباری و بیداری میبخشد پس با ید این صلاح را به دست آورده و به

متحشوبند ، این مقوله دوفرصتی گفته شده است که نیرو های غارتگر جهانی در دور داشتن جنبش های کارگری جهان کوشش های گمراه کننده می دانند این شعار به مقابله ی یک گران بود که بر فرق او با بان ستم و جفا نخواران بی در د فرود می آمد و امروز نیز چنین غاصبان و ستم گاران از اتحاد و همبستگی جهانی طبقه ی کارگر در هر اس و تنویش اند و همی کوشش های شان در این زمینه خلاصه می شود که پراگندگی بار آورند و تفرقه اندازند . اتحاد جهانی کارگران سرود اتر تا سیو تا لیسیم ، تا قوس مرگ جباران جهان را می نوازند .

هر جنبشی که در ملت ها پدید می آید در جهت اتحاد جهانی کارگران مبارزه می کند ، ارتجاعی است و نمی تواند انتهای آن نماید که خدمت گزار زحمت

هوشیاری مردم خلاصه می شود ، او مرد اتحاد و پیا میر امید ها بود امید های تحقق نیافته و در حال خالک شدن . هو چی همیشه به مردم خود آرا می داد امید می داد که آرمش به معنی سکون آرا می که تو فان در می داشت ، آرا می از نوع دریا های بزرگ که تو فان می آفرینند ، دگرگون می نماید و هر چه خس و خاشاک و پوشاک است نابود می نماید . هو چی در مبارزه مسا له ی همبستگی و اتحاد را برای یک لحظه هم از خاطر دور نمی داشت ، او به همه ی سر زمین ها سفر می کرد و اتحاد احزاب مترقی می خواست ، محور بسیاری از سفر های او را به فرانسه ، چین ، روسیه ، مسا له اتحاد کارگران تشکیل می داد . او را بسیاری از آگاهان و منتقدان مرد اتحاد نامیده اند و بجا است . از نخستین یاران هو چی مین که راه او ، هدف او ، و مرام لیا بخش او را پذیرفتند می توان از : هو آنگ کونوویت



ترو تو تنگ چین ، مام وان تو تنگ ،
هو اننگ وان تو ، ووآن ، فو تنگ چس-
کین ، نگو یین جیاب نام برد .

هو چی مین با دو ستان و یاران هرزم
بسیار صمیمی بود ، هرگز به صورت
انفرادی ارا ده نمی کرد ، نظر خویش را
با دو ستان در میان میگذاشت و همیشه
بر ارادهی جمع و تصمیم همگانی تاکید
می کرد و شاید یکی از علت های سر
بلندی و پیروزی او همین است که هرگز
دچار کیش مطرود شخصیت پرستی و قهرمان
گرا می نگردید . او یگانه ست را بی صدا
می پنداشت و یک صد ای اثر و گم شونده
در یطن کاینات .

هو چی یکه سوار و تگرو نبود ، باآنکه
به ذره ذره خاک سر زمین خود و یتنام
عشق می ورزید ، هرگز دچار تنگ
نظری های ناسیونالیستی نگردید . او

به سر نوست همه ی ملت های جهان می
اندیشد و درانتظار روزی بود که همه ی
ساکنان زمین فقط یک سرود را بخوانند
و دیگر کسی مجبور نباشد که به دور خانه
خود دیوار بسازد . « آزادی واقعی انسان
و اوج شگوفایی او فرا رسیده با شد
هو چی باآنکه جهانی میاندیشید و به
سراسر دنیا سفر کرده بود و یتنام اراده
می کرد و تصمیم می گرفت . او میخواست
تلفیقی میان نهاد های جامعه و یتنام و
اندیشه های بشری بیابد .

هو ، با وجودی که با عقاید خرد و
پورژواک ها ، پورژواکی ملی و سرمایه
داران مخالف بود اما از همه ی انسان
دعوت کرد که در یک صف واحد پدر وطن
با یستند و بر علیه امپریالیسم و استعمار
به ستیزه بپردازند . بسیاری از نیرو های
میبین پرست به نودی به دور هو چی مین
حلقه بستند و نفرت همگانی خود را بر
ضد استعمار و امپریالیسم و میراث
خواهان شان اعلام داشتند .

عمو هو ، آن گونه که از سنگر سیاست
دفاع می کرد ، در سنگر ادبیات و قلم نیز
با استواری و مر دانگی ایستاده بود ،
او به مساله ای به نام فرهنگ بسیار
میداد و همیشه بر این نکته تاکید داشت
که سنگر فرهنگ را نباید در اختیار
مر تجعین و دشمنان گذاشت ، زیرا وقتی
استعمار در جیبه های اقتصادی و سیاسی
شکست خورد در موضع فرهنگ جیبه می
گیرد و به سیاست هکارتی می پردازد با بد
آن ما به بیداری و هوشیاری را داشت
و این قلمرو را در اختیار نیرو های ارتجاعی
قرار داد .

یکی از منتقدان در باره ی او گفته است
... او یسک مرده ، یک انسان یکدرد یا دل
نکنه یاب بود .

دریا دلی و کنه یابی او دلچسپی اش
را به مساله ی فرهنگ می رساند و همچنان
شعر های او که او سروده است .
سروده های عمو هو ، نازک خیالی ها
و استعاره ها و ایهام های فراوانی که
لازمه ی شعر ناب است دارد .

اما او شاعر ادبیات گل و بلبل و شمع
و پروانه نیست . در آخرین تحلیل شعری
عمو هو ، وطن پرستانه بر انگیزند
و انقلابی است . نیاز توده ها را بازتاب
می دهد و رنج زحمت کشان را . از زندانی ها
صحت می کند از سر بازان و جانثارانی
که در راه آرمان های مقدس انسان
می جنگند ، عمو هو ، در سروده های خویش
از تکنیک های شعری بسیاری استفاده می
کند ، اما در قالب و قرار دادها نیست
احساس خود را در هر قالبی که پیش آید
بیان می کند . هوشی مین در بسیاری از
گفته های خود از زبان طنز باری جسته

است و این خربه را در جهت تحقق آرمان
های سیاسی به کار انداخته . طنز
عمو هو از نوع شوخی ها ، مسخرگی ها و
لودگی های مطرفی و بی پیام و خندیدن
مخض نیست . او بسیاری از واقعیت های
تلخ جامعه ی خود را در پوششی از طنز بیان

می کند اما می خنداند تا گر به ها را
نشان دهد هو چی مین با آنکه گرافتاری
های فراوانی داشت ، مقاله می نوشت .
خطا به ها و سخن را می ها به راه می
انداخت حزب را رهبری می کرد ، با دوستان
دیدار می نمود به سفر می پرداخت ، روانی
سنگر ها می گر دید ، با زهم از شعر
سرو دن غافل نمی ماند پیوسته می
سرود از او در حدود صد قطعه شعر در دست است
که با بهترین شعر های ادبیات و یتنام

شعری برای زندانی ها :

می تواند مقا یسه و سنجیده شود از نظر
شکل ، شعر های هو چی مین
دارای عمق سیاسی و محتوای انسانی
است . به نمونه هایی از شعر هو چی مین
توجه کنیم :

مقاومت :

این جسم نوست ، که در زندان است ،
نه روح تو .
قالبه می سازم ، در حالی که چشم به

بندی یا نیکی این در طبیعت بشری
نست .
بقیه در صفحه ۱۳

در حالیکه اکنون شرایط به گونه ایی
 مساعد گردیده که قیمت یک نمره زمین
 شخصی میتواند صاحب یک باب آپارتمان
 کاملاً عصری و صحتی شود - از سوی
 دیگر خدمات کوپرا تیف تعمیراتی میدیت
 های دیگری هم دارد که من از آن شما
 دو مورد آن را در این جا بازگو میکنم -
 مورد نخست اینکه تمام فعالیت های انفرادی
 تعمیرات مسکن در یک فعالیت جمعی گمیل
 و تنظیم میشود - یعنی به جای اینکه هر کس
 به دلخواه خود و به صورت جداگانه مواد
 تهیه بدارد و به شکل نادرست و غیر صحیح
 به اعمار رخا نه بپردازد - ما این گونه فعالیت
 را در یک مسرکز متمرکز میسازیم
 و با استفاده از کاردیت های دولتی
 خانه ی برای میسازیم که هم پخته و
 عصری باشد و هم چواینگوی تمام نیاز
 مندی های یک خانوانه .
 مورد دوم این است که چون خانسه
 سازی اساساً نمیتواند صرف در فعالیت
 یک اداره خلاصه گردد و شامل مجموعه
 خدمات شهری مانند خدمات ترانسپورتی
 صحیح ، تعلیمی ، آبرسانی - برق و غیره
 میباشد - ایجاب فعالیت جمعی تمام موسسات
 وابسته به این امور را میکند - اما این
 خدمات باید انجام داده شود تا از تکروی
 ها جلوگیری گردد .



گوشه از ساختمان های مدرن شهر کابل

بسیار گفتم و نشنود...

به اجازه شما می خواهم در همین زمینه
 مثالی بیاورم - سابقه کوپرا تیف مسکن
 هفتاد هکتار زمین را احتوا میکند و در این
 مقدار زمین در حدود سی هزار نفر زندگی
 خواهند کرد که بطور متوسط چهارصد
 نفر در هر هکتار زمین بود و با ش خواهند
 داشت و این به نسبت شکل دیگر تعمیراتی
 که از راه توزیع زمین و فعالیت های
 انفرادی صورت میگیرد چهار تا پنج
 مرتبه تراکم جمعیت بیشتر است ، منباین
 سخن این است که چهار تا پنج با حجم
 مصارف خدمات شهری مانند آبرسانی
 - برق ، اسفالت ، تیلون ، تراکتور و
 تا مین خدمات صحیح ، فرهنگی و تعلیمی
 با این آورده میشود و در پهلوی همه ی آن
 امکانات کار و فعالیت های اجتماعی
 رالیز بلند میبرد در این زمینه هم مثال دیگری
 میآورم تا موضوع به خوبی روشن شود،
 یک احصائیه نشان میدهد که در حدود
 هشتاد در صد خانم های مکروریان در
 خارج از خانه فعالیت اجتماعی و اداری
 دارند - در حالیکه در هیچ کجای شهر
 میزان کاررندان زن به این پیمان
 نمیباشد - چرا چنین است ؟ به خاطر
 اینکه مسوولت های که در امور خانسه
 داری در خانه های مدرن مکروریان در
 نظر گرفته شده است این امکان را فراهم
 میآورد که کارهای منزل مانند حمام
 گرفتن ، غذا پختن ، کالاشویی و گرم
 ساختن منزل زحمت کمی داشته باشد
 و وقتی زیادی را بگیرد در حالیکه انجام همین
 امور در خانه های بشکل محلی تمام نیرو
 و وقت خانم خانه دار را تلف میکند و به
 خانم منزل وقت و نیروی اضافی برای
 انجام فعالیت های اجتماعی و اداری خارج
 از منزل باقی نمیگذارد .

نکته را از یاد ببریم که کمتر ما مور و یا
 فرد بی خانگی هست که توان پرداخت
 شصت یا هشتاد هزار افغانی و یا بیشتر از
 آن را یکباره و به صورت پیش قسط داشته
 باشد و اگر چنین باشد اما ما ترجیح
 میدهد با پول خود سر پناهی شخصی برای
 خانوانه اش اعمار کند که برای همیشه
 از سر پرداخت گریزه و یا قسط نجات یابد
 با این شرایط به یقین مشتری های این
 کوپرا تیف با زهم مستحقان واقعی
 نمیباشند - بلکه کسانی اند که با پول
 خود تجارت می کنند پیش قسط را میسازند
 پر دارند - خانه را مالک میشوند و بعد آنرا
 به گریزه میدهند و سود می جویند و نتیجه
 چنین میشود که بی خانگی با زهم بدون
 سر پناهی می ماند و آنکه هم پول ندارد
 و هم خانه مالک پیش از یک خانه میگردد
 با توجه به نکات یاد شده اجرای طرح
 تطبیقی تعمیراتی کوپرا تیف تهیه مسکن
 با چه دلایلی به نفع مستحقان بی سر پناهی
 تمام میشود؟

سخن غیرت :

- ماهمانا کردیم و نمیکیم که کوپرا تیف
 تهیه مسکن برای اشخاصی که فاقد
 قدرت پرداخت پیش قسط باشند جای
 رها می تهیه میدارد - اما منطبق با در این
 زمینه این است که این کوپرا تیف در واقع
 به خدمت کسانی قرار میگیرد که از شدت
 زمین تعمیراتی خریداری می کنند به
 این معنی که مشتری اگر زمین خریداری
 میکند ناگزیر است تمام یا پخته آنرا تعمیر
 کند و این ایجاب مصارف بعدی را میکند

شهرها بطور ویرانه باقی بماند تا اینکه
 اجازه دهیم تعمیرات خام و گلی آباد شود
 و منظره شهر را خراب بسازد .
 در زمینه اعمار تعمیرات بلند منزل در
 نقاط مورد نظر شما ما تازه سلسله گفت
 و شنود های را با تعدادی از سر ما به
 داران ملی به آغاز گرفته و تا حدودی به
 توافق هم رسیده ایم - که امید داریم کار
 تعمیراتی این مراکز به زودی آغاز گردد.
 اما در مورد نکته دوم که شما بجه
 عنوان انتقاد از گفته های من آنرا بجه
 طرح آوردید یکبار دیگر تاکید میکنم این
 درست نیست که هر فرد خواهان داشتن
 یک منزل رها پشی و مالکیت بر آن باشد -
 همین اکنون اگر ساحه جریبی شهر کابل به
 تناسب جمعیت آن مورد تقسیم قرارگیرد
 برای یکم کمبود مسکن در کابل حتی کمتر
 از کشور های پیشرفته می نماید
 در این جا ساحه دشواری به آن جهت
 گسترش میباشد که فامیل های کوچک
 خواهان اشغال ساحه های بزرگ میباشند
رووف راصع:
 سیر میگردیم به موضوع میکرو ریان
 سازی و در زمینه کار کوپرا تیف تهیه
 مسکن این کوپرا تیف در طرح تازه عملیاتی
 خود در بدل هر اتاق بیست هزار افغانی
 از مشتری پیش قسط اخذ میدارد و با توجه
 به خصوصیت های اقتصادی مردم و با این
 روند سطح زندگی همگانی نیاید این

صد ها خانوانه محل رها پشی خود را از
 دست دادند و در جمع خانه به نوش هسا
 پیوستند - اما ویرانه های این تخریبات
 هنوز هم به سوی شهر بان مادها ن کجی
 میکنند - خوب مگر چه عیبی داشت که
 شما روایی کابل وقتی این تخریبات را در
 دست اجرا می گرفت که آماده اعمار ساختمان
 های در نظر گرفته شده در نقاط تخریب
 شده میشود ؟
 مورد دوم انتقاد من متوجه این نکته از
 سخنان محترم سروش است که گفتند همی
 مردم خواهان داشتن منازل نو منزل لویا
 بیشتر از آن نمیباشند - البته من هم
 مانند ایشان با روحیه فردی گسرا بی
 مخالفم - اما این نکته را هم میگویم
 که منظور اکثریت مردم فقط داشتن یک
 مسر پناه با حداقل مسر ایط آسانی
 و به منظور نجات یافتن خانه به دو شی
 است و نه از مسای احصائیه مالکانه
 و یا چیز های از این قبیل ...
انجنیر سروش :
 مدد مورد انتقاد اول شما باید بگویم
 که اشتراکی کاملاً وارد است و واقعاً
 ساحه خیابان و عقب وزارت تعلیم و تربیه
 با آنکه سال ها پیش تخریب گردیده
 تا اکنون آباد نشده اما علت آن را باز
 هم باید در عدم توانایی گسترده
 تولیدات صنعتی تعمیراتی به کار و ش
 گرفت اما ترجیح میدهم ساحه مراکز

گفته هیچ رئیس من فکر نمیکنم به آن حد صلاحیت اناری داشته باشد کسی بتواند با لیبی دولت و یا حکومت را دگرگون سازد.

راحه راسخ خرمی :

ساز خلال گفته های گوینده های محترم این طور تریافت میشود که توسعه فعالیت های تعمیراتی به اساس توزیع نمرات زمین و عمارت و آبائی های منازل رهایشی به صورت انفرادی کاری تا درست است از جایی هم به اعتراف خود شما فعالیت های مکروریا ن سازی به خاطر عوامل فنی و اقتصادی چنان کند و بطوری است که به هیچ وجه حتی جوا بگویی بختر از نیاز مندی های مائدر این زمینه نمیتواند باشد پس چاره اساسی چیست و مخصوصا به صورت گوناگون مدت چگونه میتوان با رفع معضله کمبود مسکن از بار مشکلات مردم بر سر پناه و خانه به نوسان بکاهیم ؟

سخی غیرت :

منظور من این نبوده است که در شرایط کنونی با توزیع زمین مخالف بلکه من در بر نسبت با نحوه عمل شمار و لی در این زمینه نمیتوانم موافق باشم من نظر راصع را تا لید میکنم که با در نظر داشت وضع موجود باید از ذخایر مسکن استفاده گردد و اگر نه اگر ما تقاطعی از شهرمانند خیا بان و عقب وزارت تعلیم و تربیه را به تخریب بگیری و نتوانیم ذخایر نازده

شاروا لی تا وقتی که امکان تهیه ذخایر تازه و بهتر مسکونی را ندارد باید دست به تخریب منازل مسکونی موجود نزدیکیه بایده به بهبود نسبی آن با تهیه آب ، برق و دیگر ضروریات مردم بگو شد .

• • •

سا لیا میکند که منسا زل مسکونی عقبوزارت تعلیم و تربیه و خیا بان کا بل تخریب گردیده صد ها خانه بدوش گشته و تا هنوز هم ویرانه های نقاط تخریبی بسوی شهر یان کا بل دهان کخی میکنند در نقش تشناب سر با زشمیری در خدمت مردم قرار دارد .

• • •

مکروریا ن ها هم نواقصی وجود دارد که فکر میشود عمدا صورت گرفته باشد مانند اینکه « تشناب ها پلشویه » ندارد که همیشه موجب جنجال همسا به گمان میگردد و یا اینکه اگر در منزل پنجم نل آب درز پیدا کند و یا لیک شود تا منزل اول آب برآید زیر میگردند که من فکر میکنم هفتی این نواقص آگما ها نه به وجود آمد هاست تا مکروریا ن سازی بد نام شود .

سخی غیرت :

یک نکته را به پاسخ مرموز صاحب بیان میکنم که مسا یلی که شما از آن یاد کردید در واقع جزو پروگرامی بود که جهت منحرف ساختن فعالیت های مکروریا ن سازی از مسیر اصلی آن وبه وسیله حکومت عسای و فت صورت میگرفت و

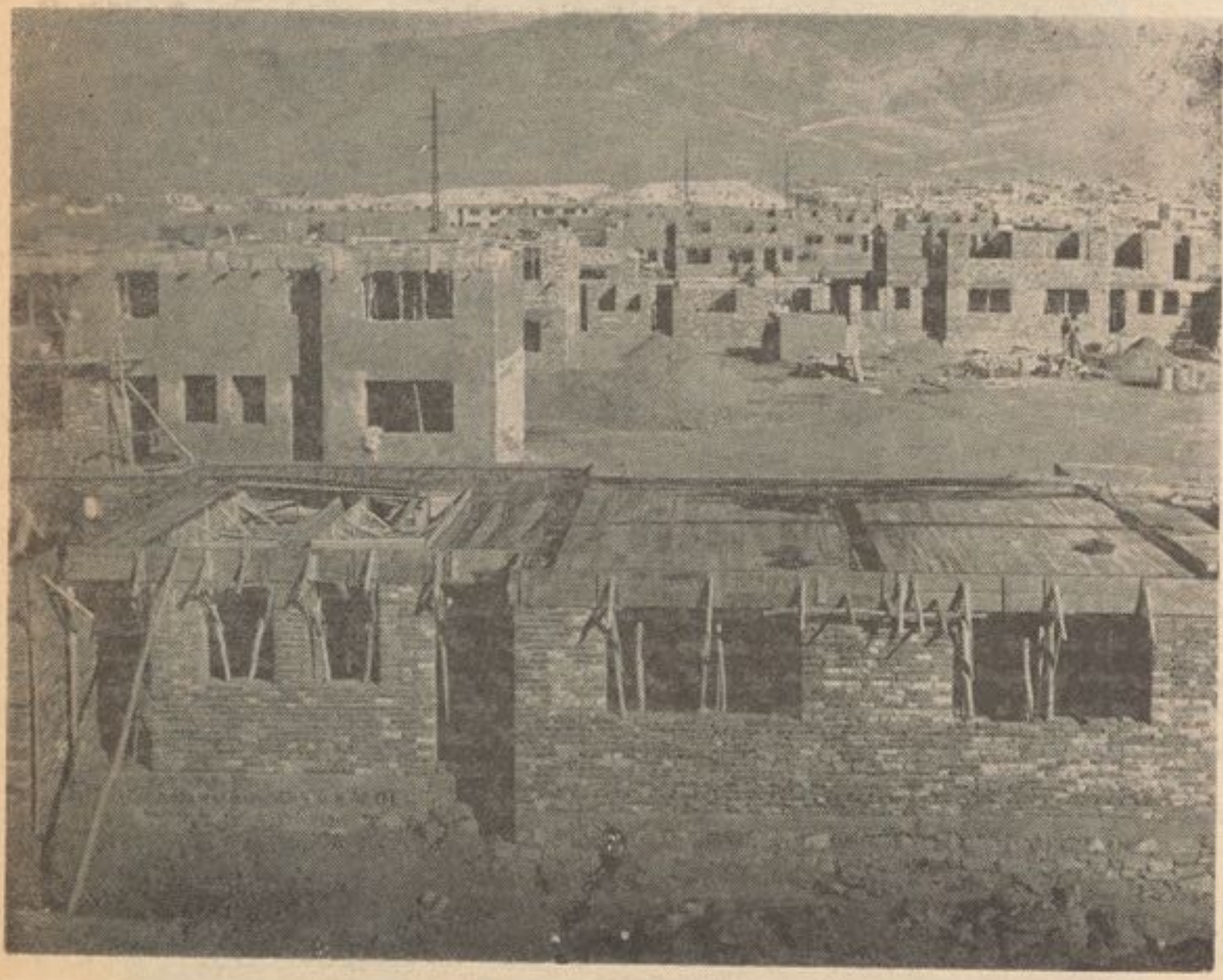
با این دلا یل است که امروز در اثر تحقیقات وسیعی که صورت گرفته تا بت شده است که سر ما به گذاری در زمینه مسکن هم سود مند است و هم به نفع سرمایه های ملی چرا که زمینه تولید و بهره برداری بیشتر و منطقی تر را از نیروی انسانی به نفع انسان فراهم میآورد .

سید عزیز الله مرموز :

به نظر من پروژه های تولید مسکن از مفید ترین پروژه ها در شرایط حاضر کشور مابه شمار می آید و این خیلی منطقی است که این گونه فعالیت ها در چارچوب مسکن دولتی به انجام آید همانگونه که در همه ی کشور های مترقی نیز به همین نحو عمل میگردد .

نکته دیگر این است که ما واقعا نا هنوز اخلاق فیه دالی داریم و آرزوی هر یک ما این است که خانه های مستقل داشته باشیم ، بدون آنکه به مسا یل دیگری که میتواند در سطح زندگی شهرنشوی های تازه یی را به میان آورد تو جه داشته باشیم - نمرات زمین که شاروالی توزیع میکنند و مشتری خام با پخته آرا آباد می سازد اینجا ب مصرف خدمات شهری و ملی رامیکنند و هر چند که مساحت این گونه تعمیرات در شهر وسیع گردد به همان پیمان که لازم می آید که مساحت خدمات دیگر شهری بسط و توسعه یابد که بر آورده چنین نامول اینجا مصارف هنگفتی را میکند که از توان اقتصادی حکومت های ما بیرون است امروز چه در کشور های پیشرفته شرق و چه در غرب چنین معمول است که برای تعمیرات زمین گشتی مصرف گردد و تعمیرات بلند منزل جای تعمیرات کوچک منزل را بگیرد که این کار در جزو کارگاه امکانات مسکن دولتی میسر نمیشد .

در بخشی از سخنان گوینده های قبلی یکی از عوامل جلو گیری بیشتر کار مکروریا ن سازی شد و به نظر من یک عامل هم در این زمینه این بود که در گذشته برای مکروریا ن دو سازی مقرر می شد که عمدا و قصد مکروریا ن سازی را بد نام سازند و مردم را از زندگی در آن دو گر دان کنند به عنوان نمونه در این مورد میگویم که برخی از این رو ساحتی از اعمار مرده خانه در مکروریا ن نسج جلو گیری میکردند تا مردم با مشکلات بیشتر رو برو گردند - از سوی دیگر در ساختن



گوشه ای از بناهای پروژه سره سینه

خلیج فارس



پیوسته گذشته

معلومات عمومی، مختصر و فشرده در مورد خلیج فارس یا «خلیج نفت»

نام خلیج فارس :

از روی شواهد و مدارک مستند تاریخی اینک میگردانیم به نامهای خلیج فارس در دوره های مختلف تاریخ

۱- قبل از آنکه آریایی هادر اطراف منطقه ی خلیج راه یابند آسوری ها این دریا را در کتیبه های خود بنام «نارموت» که به معنی رود تلخ است یاد کرده اند و این کتیبه ترین نام است که از خلیج فارس بجا مانده است .

۲- در کتیبه ی که از تارپوش در تنگه ی سوتر یافته اند در عبارت «درایه تیه هچایار- سالتی نی» یعنی «دریایی که از پارس می رود» ناچار منظور از دریای پارس همان خلیج فارس است . در عصر ساسانیان نیز این خلیج را دریای پارس می گفتند .

۳- هرودت مورخ یونانی در گذشته در ۴۲۵ ق م اقیانوس را که در جنوب غربی آسیا از دریایی احمر گرفته تا دهانه ی هندوستان آری نروس (انزیره) یعنی دریایی سرخ میخواند و این تسمیه به مناسبت رنگ خاک آن سواحل است که نمای سرخ دارد هرودت از نام مشخص آن یاد نکرده است .

۴- مورخ دیگر یونانی فلاویوس آریانوس که در سده دوم میلادی می زیست در کتاب معروف خود آنا بازیس یا تاریخ سفرها ی جنگی اسکندر ضمن شرح ، بحر پیمایی «که آرخوس» که به امر اسکندر ماموریت یافته بود از رود سند بدریای عمان و خلیج فارس بگذرد و به مصب فرات داخل شود ، نام این خلیج را «پرسیکون کالی تاس» نوشته که ترجمه ی آن خلیج فارس است .

۵- «استرابون» جغرافی دان نامی یونانی که در نیمه آخر یک قرن قبل ولیمه ی اول یک قرن بعد از میلاد می زیست مکرر همین نام را در جغرافیای خود در مورد خلیج فارس

نکار برده است و مخصوصاً می نویسد که عربها این خلیج عرب «بحر احمر» و خلیج فارس جای دارند .

البته مدرك زیادی است که این خلیج نامدار بنام خلیج فارس یاد شده است .

اما مواخذ یونانی که قدیمی ترین و اساسی ترین اسناد است خلیج فارس فعلی را بنام خلیج فارس و ایران بسیار ته و سر گر دیده نامدار و معروف یونان در یایی پارس و عمان را «انزیره» یا دریای - سرخ میخواند .

بهر صورت نامهای تاریخی و شواهد معتبر تاریخی جغرافی بین کشور های عربی اطراف خلیج فارس و ایران بسیار ته و سر گردیده زیرا خلیج مذکور چون از هر نظر با ارزش و با اهمیت است هر متر آن مورد دعوی قرار دارد و در معرض کشمکش ها است .

میگویند روبا را پوستی بالای جانش است . حالا معاند و بخصوص نفت خلیج فارس بالای جانش شده ، و از همه بیشتر امیر پالیزم امریکا مانند زرافه از آن گوشه یی جهان گردن دراز می کند نفت خلیج و اطرافش را پو می کشد و دست میشود و - ای سر بر میدارد و بدور خود و دور خلیج می بیجد و خیالهای رنگین بسر می پرورد و بسیار می گوشت این همه خواب و رویایش به حقیقت پرسود و شرکت های نفت و گاز و بنزینش شغل بطرول و حمام گاز کنند . اما خوشبختانه که یک سد عظیم پیمانها این خواب و خیال نوشین را بهم میزند .

جزایر خلیج فارس :

همه جزایر خلیج فارس از لحاظ وضع طبیعی و شرایط دریایی و جوی و سایر ملاحظات باهم یک سان نیستند و طبعاً همه آن یک سر نوشت نداشته اند ، درست است که عده ای از این جزایر به سبب ثروت خدا داد طبیعی و یا از

نظر اهمیت سوق الجیشی یا پهلو علت مورد توجه و مطمع نظر مهاجمین مختلف بوده و هنوز هم است و در آینده نیز خواهد بود .

جزایری در خلیج فارس وجود دارد که تا سالهای قبل مورد توجه نبوده و به آرامی و خاموشی فرو رفته می نمود و کسی از کناره های آن عبور نمی کرد ولی حالا به نسبت شسر ایف خاصی توجه جهانیان را بخود جلب نموده است .

مثلا جزیره فارس بخاطر ایجاد اسک دستگاه مجهز مترو لوژی که اوضاع جوی را به تمام موسسات گشتی رانی میرساند معروف گردیده .

قبلا که این جزیره در مسیر کشتی رانی قرار نداشته ، در مواقع مساعد عسده ی از ماهیگیران به منظور شکار لاک پشت و ماهی می آمدند ، همچنان جزیره داس به خاطر کشف منابع سر شار نفت مرکز فعالیت مهمی شده است .

خلیج فارس جزایر زیاد دارد که از هر نظر مهم میباشد به خصوص از لحاظ معادن که مهمترین آن نفت است زیاد دارد و هر یک آن دارای اهمیت مهم مخصوص خودش میباشد که سفر ما وشما دورا دور خلیج فارس روی این صفحه بپردازا می کشد ، و نمیتوانیم به هر جزیره بدقت تمام سیاحت کنیم . روی مجبوریت فقط به جزایر مهم و مشهور سری میزنیم و معلوماتی بدست میاوریم .

جزیره هرمز :

این جزیره از بسیار قدیم مشهور است و از سده هفتم هجری (۱۳ میلادی) شهرت وارثا یافت . در ۶۹۹ هجری شمسی ، امیر هرمز ، کیش

و بحرین را به تصرف در آورد و بیشتر از دو قرن این جزیره مهد داد و ستد و تجارت با رونقی از خلیج بود .

بعد از استیلای عرب ها بر ایسران مدت تقریباً ۱۵ سال زودشتیان درین جزیره ساکن بودند و از همین جزیره رهسپار هندوستان شدند . مارکوپولو دو مرتبه باین جزیره سفر کرد . شهر با عظمت هرمز که درین جزیره احداث و اعمار گردید دو قرن شهرت و مدلیت خود را درین منطقه حفظ کرد .

وقتی پر تقالی ها درین جزیره یورش بردند، جزیره در حدود ۳۰۰۰۰۰ سرباز داشت، پرتقالی ها در سالهای ۸۸۶ هجری شمسی (۱۵۰۷ میلادی) بنایی یک قلعه ی عظیم را که در استوار و معروفی بود نهادند ، در ۱۵۰۰-۱۵۰۶ میلادی) قوای نیرومند عثمانی باین جزیره حمله کرد و مدت یک ماه در پرتقالی ها را در محاصره کشید ولی گشوده نتوانست .

شاه عباس حمله ی وحشت ناکمی مقا یسل عثمانی هابه جزیره هرمز کرد که به ویرانه تبدیل شد و دیگر سر بالا نکرد .

بعضی از ساکنین بی قوای آن اکنون در یک دهکده محقر زلدگانی دارند و در معادن خاک سرخ و نمک کار های شاقه می کنند . جزیره هرمز به شکل بیضی بوده که قطر ۱ طول آن ۷ کیلو متر و کوتاه ترین قطرش ۰۷ کیلو متر است

جزیره قشم :

قسم بزرگترین جزیره ی تنگه هرمز و دارای جمعیت قابل ملاحظه یی در میان جزایر دور بر خود است .

این جزیره تاریخ معروفی دارد ، حاوی نیروی زمینی و دریایی بود که سلطه اش را بدور و برش محکم حفظ میکرد .

منابع ثروت :

خاک بحرين بسيار حاصل خيز و مستعد است ، محصول آن خرما ، انجیر ، وانگور زياد است و نيز دارای درختان کاج و گلباهی مخصوصی است در بحرین بیشتر گاو و گوسفند زياد پرورش و الاغهای سفید مخصوصی پیدا میشود .

صنعت و تجارت این جزیره بیشتر ساختن و فروش قابیق های مخصوصی با دی است ، صید مر و ارید منبع در آمد بزرگ مر و ارید جزیره است . مر و ارید های پیدا وار بحرین خیلی درخند و صاف است .

اگر چه به سفیدی مر و ارید سیلسون و جاپان نیست اما درشت تر و مرغوبتر از آنها است . این مر و ارید ها در طول کرا نه در عمق ۱۵- تا ۱۶ متر زیر آب یافت میشود در هر سال بیشتر از یک هزار قایق با زیاده از ۲۰۰۰۰ غوا صو اشخاصی مختلف برای صید مر و ارید حرکت می کنند و در آمد جزیره از این عمل در سال ۱۶۰۰۰۰۰ لیره است ،

به بود و یا .

جزیره ی محرق که بواسطه تنگی ی از جزیره بحرین جدا شده دارای ۴ میل طول و نیم میل عرض است ، مرکز آن نیز موسوم به محرق و دارای ۳۰۰۰۰ تن جمعیت است . جزیره ی سیترا نیز جز این مجمع الجزایر است و دارای ۳ میل طول و یک میل عرض است .

جزیره ی ۱۱ نازن یا ام النیمان در طرف باختر بحرین واقع است .

جزایر کم اهمیت دیگری نیز است جز این مجمع الجزایر هستند درین مجمع الجزایر قریب یکصد پنجاه آبادی و یا کم و بیش بزرگ و کوچک وجود دارد .

آب و هوای بحرین :

آب هوای این جزایر مرطوب است و نسبیات آنها کم نیست و از مزایای مهم این جزایر چشمه های زیر دریا یی آن است و از چندین سال قبل اقداماتی شده و با وسایل جدید و لوله ، آب را در سطح جریان داده اند ، و امروز از بهترین آب مشروب و مورد استفاده برای اهالی آن است .

گفته اند .

جزیره بحرین در ۲۰ میلی شبه جزیره قطر و ۱۲ میلی اراضی قطیف واقع است . قسمت شمالی این جزیره به اراضی زیر دریایی موسوم به «بارم» متصل میشود . در طرف شمال باختری آن در خور فشت (باو او معدوله) بمسافت ۸ میل و در شمال خاوری آن جزیره محراق به مساحت ۸ میل و نیم قرار دارد .

از انتهای شمالی جنوبی این جزیره (راس البر) تا انتهای شلوا که قریه ی کوچک شلوا واقع است ۶۵ میل میباشد .

بحرین دارای اراضی شن زار است و در بعضی نواحی ارتفاعات سنگی وجود دارد مثل کوه دوخان که ارتفاع آن به ۱۲۴ متر میرسد .

مرکز و آبادی مهم این جزیره شهر منامه یا منعه است که مقر شیخ بحرین و دارای تقریباً ۵۰۰۰۰ تن جمعیت است ، این شهر به واسطه دو جاده به آبادی های زیر متصل میشود .

به مساحت ۱۲ میل به شور به و ۱۸ میل

خرابه های کنونی آن مظهری از عظمت زندگانی جوان آن است و نمای عظمت نظامی و اقتصادی این جزیره معروف از ویرانه هایش میشود است .

در جمله کانهای عمده ی این جزیره یکی هم نفت است که کنون اعتبارش را بالا برده است .

جزایر دیگری نیز در خلیج فارس قابل یاد داشت است که وقت زیاد را میگیرد و ما درین صفحه فقط از نامها یی آن تذکره میدهیم .

جزیره ی هنگام ، جزیره ی تنب ، جزیره ی بنی تنب ، جزیره ی یو موسی - جزیره ی ستری ، جزیره ی فرود - جزیره ی بنی فرود - جزیره ی کیش یا قیس - جزیره ی هند آبی - جزیره ی لاون (شیخ شعیب) **جزیره خارک :**

بنا سبت نزدیکی خارک و خارگو سه کرانه های جنوبی ایران و به بنا در ریگ و بو شهر از لحاظ سوق الجیشی و تجارتی این جزایر از قدیم دارای اهمیت بوده است .

از سالهای ۱۳۳۶ جزیره خارک به علت مزیای طبیعی و مناسبی که برای پهلوی گرفتن کشتی های بزرگ نفت گیر اقیانوس پیما به عنوان محلی برای ایجاد بندر دوم صدور نفت ایران انتخاب گردیده (چون بندر معشور نخستین بندر برای این منظور بوده است) و برای صدور نفت گچساران ، که از نواحی مهم نفت خیز است ، لوله ی بطول ۱۶۰ کیلومتر تا جزیره خارک کشیده شده این لوله از کوه ها و رود ها عبور می کند و بندر گناوه و سپس با گذشتن از کف خلیج فارس به جزیره خارگو میرسد و از آنجا مجدداً از کف دریا میگذرد .

و به خارک و سپس به مخازن عظیم فولادی می پیوندد . تا سیمات بندری ولنگر گاه های مناسب بطوریکه در خود این طرح بزرگ است نیز ساخته شده و سالهاست بهره برداری ازین بندر شروع گردید .

مجمع الجزایر بحرین :

بحرین مجمع الجزایری است در جنوب خلیج فارس ، در خلیج شلوا موقعیت دارد ، در سر تا سر کرانه های جنوبی و باختری خلیج فارس منطقه ی مهمتر از بحرین است حيث موقعیت نظامی و تجارتی نیست این جزایر که بین شبه جزیره ی قطر و کرا نه الا حسان قرار دارد ، در وسط ناحیه ی صید مر و ارید واقع هستند و این ناحیه بزرگترین بازار این تجارت است و بهین مناسبت سکنه آن از قدیم نسبت به سایر مناطق و کرانه های خلیج بیشتر بود .

بحرین سر زمین دارای تاریخ مفصلی است .

بحرین از تعدادی جزایر بزرگ و کوچک و زمین های زیر دریایی که محل صید مر و ارید است تشکیل میشود . بزرگترین جزیره ی این مجمع الجزایر نیز بحرین یاد میشوند همگامی اوایل نامیده شده و در قدیم به تیلوس معروف بوده است . طول این جزیره ۴۷ و عرض آن ۱۲ کیلومتر است بحرین را سابقاً مینا به و میان آب نیز می



طفولیت نیکتا

نویسنده : الکسی تولستوی

مترجم : دکتر خدایداد شرمیل

پیوسته بگذشته

میکنم ، باغ مامیب دارد و سبب ها را بوسیله یک آله مخصوص از درخت بدست می آوریم اما سبب ها هنوز پخته نشده اند ، آیا تو آن جنگل سحر آمیز را یادآوری ؟ .. درختان به سمایا یکسره با هم به بینیم ... هنوز انگشترت را هم نگرفته ام . (خدا حافظ) «لیلیا» .

نیکیتا این مکتوب عجیب را چندین بار مطالعه کرد ، ناگهان خاطرات روز های پرشکوه عید مسیح (ع) در فکرش تازه شد ، شمع های سوخته ، سایه ها بر دیوار ها می رقصیدند ، او گل بزرگ رادر زلف های تابدار و خوشبوی دختر می دید ، زنجیر های کماندی می لرزیدند و نور ماه بر گلکین هاییکه از رخ پوشیده شده بود می تابید .. سقف های پربری ، درختان سفیدمیدان ها مملو از بری از نور شفاف پر بود .

لیلیا کنار میز مبلور زیر چراغ نشسته و سرش را بر مشتش گذاشته بود جانوری ! ..

نیکیتا بر رکاب هایش ایستاده شست و قمیچش را بصدا در آورد ، این آنگذرتناهایی بود که کلیویک به یکسو خیز زد و به یک تاخت ملایم آغاز نمود . باد در گوش هایش اشپلاق می کرد ، عقاب بلند تر بالای چمن-زار ، بالای غله های رسیده که در بعضی جا ها دو شده بود و بالای کنار دریا (ساحل) در روان بود ، هلهدها با غنگی و بیچلرگی دوریک جیب نمک دوریک خالیگاه ناله میکردند . «بلو ، بلو ، بلو» ، نیکیتا تصور کرد ، قلبش خنود بود و به تندی حرکت می کرد .

«بادا ، برو ، برو» عقاب پیر ، پیر ! .. ای هدهد ! ناله کن ، ناله کن ، من خنود تر از شما هستم ، من باد ، من باد

بازار پسترا افکا ... وازیلی لیکیتیویچ و مامی برای سه روزها هم جنگ داشتند ، پدر میخواست به بازار پتراوسکا برود لیکن ، مامی ، مخالف سفر بود .

«در پتراوسکا ، رفیق من ، بدون توهم خوب ترتیب خواهند گرفت .»

«عجیب» ، پدر جواب داد ، یک مشت ریش

را گرفت ، آترا میگزید و شانه اش را بالا می انداخت ، «این بسیار عجیب است ..» «اگر میل داری عجیب فکرت کن ، رفیق من» .

«اما این غریب است ، در حقیقت ، بیشتر از غریب» .

مامی تکرار کرد ، «باز هم میگویم که ما اسب های جدید ضرورت نداریم : خدا میداند که اصطبل از اسب های سواری پر است .

«چرا نمی توانی درک کنی که من میخواهم (زاریکا) این مادبان لعنتی را بفروشم» . «زاریکا اسب خوبی است باید آترانفروشی» . «توانی تصور فکر میکنی» ، پدر با هایش را از هم جدا نموده و چشمانش برآمد ، زاریکا می گزد و خیز می زد .

«هی» ، مامی با جدیت جواب داد : «زاریکا نه می خورد و نه خیز می زد .»

«درینصورت» ، پدر مودبانه خم شسته . «خطار میدهم : یامن باید اینجا بمانم یا این مادبان لعنتی .» ، بالاخره چنانچه لیکیتا توقع داشت ، به پدر تسلیم شد ، جنگ با یک متارکه و گذشت پایان یافت . آنها فیصله کردند که مادبان را بفروشد و پدر وعده داد . «پولپاراد ر بازار بیجا مصرف نکنند .» برای اینکه بودجه بهتر شود ، وازیلی لیکیتیویچ تصمیم گرفت تا دو گادی یا ر سبب های

را که باد بر زمین انداخته به بازار پسترا افکا برستند و بطور پرچون بفروشد .

نیکیتا پرسید و اجازه گرفت تا با ملیشکا کوریا شونوک در گادی ها برود .

از صبح وقت موانع بوجود آمد . اسب ها آماده نبودند و ملیشکا کوریا شونوک بمنظور تعقیب براسی سوار شده به گله رفت که در زمین های چتر آنطرف تالاب در غبار صبح بشکل دیده می شدند ، سپس وقتیکه زاریکا (مادبان سرخ تیره پاپاهای سفید) از اصطبل بیرون آورده شد و مپترها به آرام نمودن آن پرداختند او بادبان هایش سر جای ایوانوویچ را گرفت و نزدیک بود او را بگذرد ، پدر آترا از کلکین دید و با لباس شبانه اش بسوی اصطبل دوید .

«پس اومی گزد ، من بدو گفتم ، تو شیطان لعنتی» .

زاریکا خود را پس کشید و به تپگاه ران هایش نشست و چون سر جای ایوانوویچ آترا از کله بندش گرفته بود او را دورادور کش کرد ، شبیه کشید ، خود را رها نموده به چمن پرداخت طوریکه پارچه های زمین از زیر پاهای غیبی اش به گاراج برید و بسوی گله جارنمل کرد ، بعد معلوم شد که ارتیوم که باید پانگادی ها برود ناپدید شد ، او را جستجو نمودند و کشف شد که او نسبت باقیات مالیاتی در توقیف است ، ارتیوم مالیه پنج ساله را تحویل نکرده بود بنابراین دستوری صادر شده بود که هرگاه او را در یابند توقیف نمایند تا وقتیکه شخصی از او ضمانت کند . وازیلی لیکیتیویچ یک قاصد سواری را به شخصی بزرگ ده فرستاد و ارتیوم با ضمانت رها شد ، او با یک خلق خوش به بستن گادی ها شروع کرد ، بالاخره گادی ها آماده شدند زاریکا به گادی غیبی بسته گردید ، نیکیتا و ملیشکا کوریا شونوک به گادی قدیمی بالا شدند ، ارتیوم : اسب را با

قیزه اش زد و گادی ها حرکت کردند ، سر جای ایوانوویچ با او شوخی نمود به چرخ گادی اشاره کرده فریاد نمود : «میخ خوره رابین» ، ارتیوم فرود آمده چرخ گادی را دید ، اما میخ خوره کاملاً درست بود ، او سرش را خارید ، آترا شور داد ... بالاخره دو باره بحرکت آمدند .

این یک سفر خوب بود ، یک نسیم خفیف می وزید که بوی چوب گرم و گیاه گندم را میداد و برگهای گل مینا را که در کشتزار ها سبز شده بود باهتزاز می آورد ، از عقب انبار های غلف خشک که در سرتاسر چمن زار هموار قرار داشت یک (باز) بال کشاده بنظر می رسید که به پهنای آسمان در پرواز بود . فاصله دوریک نود آبی بالا می شد که از اردوگاه های دهاقین جایکه آنها نمان می یزیدند منشاء گرفته بود . آنها اردوگاه نزدیک شدند و کاروانی را در آنجا یافتند ، ارتیوم اسب ها را توقف داد و بچه ها بسوی بیلو رفتند تا آب تالاب را که بوی یلرداشت و از مکروب های آب ایستاده پر بود بنوشند ، بپرمری که برای دهاقین نان مسمی یزید دستش را روی گادی گذاشت ، سر برهنه اش را شور داد و گفت : «سبب هابرای فروش است .» ، نیکیتا یک سبب برایش داد «تشریحی ، جوان چیزی ندارم که آترا چک بزنم» .

حینی که آنها اردوگاه را ترک گفتند باچار مال دار مواجه شدند ، دهقانان زولیده موبابیراهن های شان که عرق ، آترا درشت ساخته بود در عقب گاو آهن هاییکه قویله گاوها آنها را می کشیدند در حرکت بودند یعنی در کار سهم می گرفتند و با یوغ های شان حرکت مومی می کردند ، آنها به اردوگاه شاه برای صرف نان می آمدند ، ارتیوم دوباره توقف کرد و وقت زیادی را در برسمیدن بخرچ داد که از کدام راه از سرک خارج شود تا به پسترا افکا برسد ...

دو کتاره های چمن زار ها چاشت روز بود که نسیم از بیسن رفت و موجهای حرارت از دور پیدا شد .

نیکیتا به غبار آبی لوزان بدقت می دید که یک خانه متحرک ، بعدا درختی بالای زمین آویخته و سپس یک کشتی بدون دیرک هایش بنظر می خورد ، گادی هایش می رفتند ، ملخ هاجیر جیر می کردند همدین لحظات از آن سوی چمن زار ، آواز موزیکال منظم شنیده شد ، زاریکا رقصید و یکسو قدم گذاشت ، بعد شبیه بلند کشید ، ارتیوم دور خورد و با یک چشمک گفت :

اینک آقا آمدیک محروپ سه اسپه با خود نمای به گادی ها رسیدند - بایرون سرش به عقب کشید ه شده بود - با رفتار نیک و مومی پیش می رفت و با اسب های طناب بسته دیگر از روی غضب پا های شان را بر زمین می گو یید - پدر که خود مستی به کمر

بود ورنج هایش برآمده بود بر گادی نشسته بود - او يك چاكت ابريشمى بر تن داشت و ريش او تو سطر باد بهر سو گش می شد با چشمان مصرى با ريش نگاه معنى نداشتى کرد و نيکيتا را صدا زد ؟

«آيا مى خواهى با من بيايى؟» و گادى از پهلوى پشت گذشت . با لخره گنبد هاى كليماى سفيد ، ديرك هاى چاه ها ، قلعه هاى بعضى از پيداها ، پا رچه هاى ابرو سق ها نمايان گشت - آنطرفى در ياي زرد گل آلود ، نماى پستراگتا ، كه در آفتاب مى درخشيد داخل ساحه ديد شدند و در كشت زارهاى آنطرف ده سايه بان هاى با زار و گله هاى حيوانات ، داغ هاى سپاهى را ساخته بودند .

گادى ها از بالا يك پل نرم كه فقط از سطح آب بالا بود عبور نموده از مجله كليما ، پاچاييكه يكسفر كنشيش مسيحي چاق در كلكين يك خانه گلابى و يلون مى نواخت گذشتند - بطرف ميدانى كه سايبان هاى با زار ايستاده بودند نور خورد و نرديك با شگوه كوزه گران نوقف کرد .. نيکيتا بر گادى ايستاد و نظر انداخت يك جيبسى كه يك چين آستين دوازو كمر بسته داراى تكه تيره اى بر تن داشت سينه اش با ز بود و باريش سپاهى كه مستقيما تامين اش مى رسيد دندان هاى يك اسبهر ريش را معاينه مى كرد ، در حاليكه يك دهقان كوچك و ناتوان يا صاحب اسب بسوى جيبسى يا حيرانى مى تگريرت سپس در آنجا يك پير مرد زيرك و دانادیده مى شد كه يك زن ترسى خورد و را مى خواست متقا عد سائذ تا يك ظرفى را كه با نقش بزرگ هاى گياه زينت يافته بود و با ناخنش بر آن مى زد خريدارى نمايد .

«اما من چنين ظرفى را اصلا نمى خواهم.» زن گفت .
«اگر نما چنان را جستجو كنى چنين ظرفى را نخواهى يافت ، عزيز من!»
يك دهقان از خود رفته (مد هوش) با غضب - كنار يك سيد پر از تخم مرغ فرياد مى زد ؟

«آيا شما آنها را هم تخم مى ناميد؟ شما فكر مى كنيد كه تخم ها هستند - آنها آفتد كوچك هستند !»

در قرينه ها ، گو لدى بان ، تخم هانى داريم كه حقيقتا تخم هستند ، در كولى بان - من ميگويم كه مرغ ها تا گلولى شان در دانه گور شده اند - دختر ها با دامن هاى گلابى و دستمال هاى رنگين در خشان بسوى سايه بان ها ، درجائيكه فرو شدند گمان با صداها - بساط شانرا هموار کرده بودند و عايرين را جذب مى

۱- جيبسى يکى از نزادهاى سفيدسر گردان هندى است كه در قرن ۱۵ و ۱۶ به اروپا سفر و مهاجرت نمودند و بيشتر در كارهاى فلزى و موسيقى مصرى فیت و مهارت داشتند . (مترجم)

نمودند ، پيش مى رفتند آيش ما بيايد ، پيش ما بيايد . همه كس از ما: مسى خردند گرد و غبار ؟ صداها و شيبه اسب ها - تماى با زار را فرا گرفته بود صدای اشلاق ها بگوش مى رسيد عرابه گادى ها هر جا فرو مى رفت ، لنگان لنگان ، يك مرد جوان كه پيراهن آيى بر تن داشت و شانهايش پا ره شده بود انگشتان اشرا برد كنه هاى اكلايد يون بزور مى كشيده .
«هى ، دنيا ، دنيا ، دنيا.....»

ارتيو م پندهاى رسبان و طناب هاى گادى را با ز كرد - در همين وقت يك مرد كه لباس نقلسى پوسشيد و بود - ويك شمشير هم از تسمه اش بر شانه آويخته داشت پيش ارتيو م آمد ، آن مرد بسويش ديد و سرش را شور داشت ارتيو م ليسز بطرف آن ديد و كلاهش را بر داشت :
«قبلا ترا ديدم - تو ولگرد آواره را.»
مرد پروت دار گفت ، «اين بار متين هستم كه ترا از بين خواهم برد.»
«هر طور كه مى خواهى ، ارتيو م جواب داد .»

مرد پروتى از زير شاله هايش گرفت و به مارش مارش او را برد . پير مرد شيطان صفت كه ظروف گلى رامفروخت از عقب به آنها ديد و متبسم شد - ميشكا كوريشونوك به آواز مشوش در حالت نخواستى به نيکيتا گفت ؟

«بله و پدرت را بزودى پيدا كن و برايش بگو كه يك پولى ، ارتيو م را به توقيف برد . من از گادى ها نظارت ميكنم.»
نيکيتا از ميان جمعيت روى ميدان پرازگاه و پر هاى لنگد شده بسوى قرارگاه حيوانات نظرى انداخت و بدو يدن شروع کرد كه در آنجا از يك مسافه دور گا ندى پدش رانديه مى توانست - پدر با يك خلق خوش در كنار يکى از اين قرارگاه ها ايستاده دست هايش را در جيب چاكت خود فرو برده بود . نيکيتا به گفتن سر گذشت ارتيو م پرداخت اما واز يلى نيکيتويوچ فورا حركت را قطع کرد :

«اين سر بيان خاكي را بين چه يك نريانى؟ بسيار عالی»

سه بشكار يايى در حاليكه لباس هاى دراز پينه دو زى تدبر و كلاه هاى كه در قسمت گوش ها دنبا له ها نيزدا شدند بر سر کرده بودند در ميان اسب ها در همان قرارگاه حيوانات مى تويدند و مى كوشيدند كه يك نريان سرخ تيره را با كمند شان دستگير نمايند . نريان گوش هايش را به پشت زد ، دلدا نه هايش را نشان داد و - دم خورد .

بعد از كمند دور خورده بوا سقه كله اسبان تويد و متعاقب آن بيدان آزاد بر آمد . اولاً بزوانو افتاد سپس با فرور دو ميدان آزاد چمن زار بسا بته پرداخت . دم ويانش را با د حركت مى داد . پدر باهايش را با سرور بزمين مى كوويد .. بشكار يايى ها ، بر پا هاى كج شان راه مى رفتند و بسوى اسبان زين شده (حيوانات كو تا ه ، كوچك) و بشم آلود شان تو يدند و بر زين هاى بلند شان با ملايمت بر آمدند .

تولتر : آواره شان را تعيب مى كردند يکى از آن كمندى بدست داشت تا بوسيله آن مطلوب را بگيرند .

نريان اينطرفى و آنطرفى نور مسى زد اما وقتيكه با يکى از بشكار يايى ها مواجه مى شد ما تند يك حيوان نريان اينطرفى و آنطرفى نور مى زد اما وقتيكه با يکى از بكار يسانسى ها مواجه مى شد ما تند يك حيوان مى گرديد - نريان با وحشت حمله کرد و فورا كمند به گردش انداخته شد . او كو شيد كه خود را از آن حالت نجات دهد اما بشكار يايى ها در بغل هايش با قمچينى زدند و تير يبا با كمند خنه اش كردند ، او گنج خورد و افتاد . نريان را دو باره بجايش در حاليكه عرق و لرزه کرده بود آوردند . يك بشكار يايى سا نخورد و از زين اسب مانند يك خر بطة جو بزمين افتاد و بسوى و از يلى نيکيتويوچ رفت .

«آقا! نريان را خريدارى كن ، پسر خنديد .. نيکيتا تو باره شروع کرد كه راجع به ارتيو م برايش بگويد ؟»

«چه يك بلانى ، پدر را اظهار نمود ، با اين احق چه کرده مى نوايم؟ اين است . اين بيست كوچك را بگير ، يك رول و قدرى ماهى بخر و در گادى برايم منتظر باش...»
زاريكار با بالاى مكر و يدف فروختم ، و ارزان فروختم اما بى تكليف .. حركت كن . زود تر خواهم آمد . اما ، مزود به وقت درازى مبدل گشت . آفتاب بزرگ با اشعه نارنجى و كمرنگ با لاى كنارچمن زار مى تايد ويك گرد و غبار طالانى با لاى زمين در گردش بود . ذنگ هاى كليما براى نما ز شام بحر كت آمد - درينو وقت بود كه پدر آمد و يك حال مشوش در جهره اش ديد و مى شد .
او بدو ن اينكه به نيکيتا به بيند گفت ؟
«گاهلا از روى تصادف يك دست شتران را خريدم ، بسيار ارزان ...»

آنها هنوز ماديا ن را نبرده اند ... خنده آور است ... آيا شما قسمتى از سيب هارا فروخته ايد ؟ تنها به ارزش شصت و پنج كوپك .. پس مسئله از بقرار است - خوب بلا بر سر سيب ها - من به مكر ويد بسف گفتم كه سيب ها را با ماديا ن يكجا برايش خواهم داد ... بيا كه برويم وار تيو چرا نجات دهيم ...»

واز يلى نيکيتويوچ نيکيتا را از شانهايش گرفت واز زمين با زار كه آرام شده بود از ميان گادى ها نيکه بوي تير ، گاه و غله را مى داد رهنمايى کرد .. اينجا و آنجا آنها سرود هاى را به آواز بلند مى شنيدند كه آهسته آهسته تو ر شده مى رفت و در چه ن زار نا پديد ميگرديد ... يك شيبه كشيده ...

«آيا ميدانى؟ پدر تو قتل نمود و چشمانش را شيطنت برقى زد ... وقتيكه خان نهرقم چاره اش را خواهم كرد ، - بهر حال اهميتى ندارد - فردا يك گروه سه گانه اى اسبان را خواهيم ديد ، همه شان خاك خال دار شايد هم براى يك گو سفند يا يك بره معطل شويم .»

بالاى گادى ...

در آن شام نيکيتا بعد از كو بيدن گندم در وا گونى پر از گياه كه بوى سيرين داشت مرا چمت نمود ، ترينه با ريسك غروب ، تيره ولاكى رنگ چنانچه همیشه در خزان مى باشد از بالاى چمن زار ، از فراز تپه خاكر يز فبر ستان - از بالاى منار هاى يادگار ي اى كه بوا سطره قبيله هاى كوچى كه در اينجا مسى زيستند ساخته شده بود آهسته و بزو ل بود - در بين الطول عين شيار ها در كشت زار هاى دو شده خالى ديد و مى شدند - اينجا و آنجا آتش اردوگاه دهافين دو تاريكى مى درخشيد و تو دتيره از آن جدا مسى شد ..

گادى مى چنيد و آواز مى كرد - نيکيتا با چشمان بسته بر پشت خوابيده و نماى وجودش خوب خسته بود .

وقتيكه در جرت فرو رفت چيز ها نيکه در طول روز واقع شده بود بخاطرش آمد .

چار جوهره مان يا ن قوى در انتهاى يك چوب جغل شور مى خوردند - در وسط روى يك چو كى كوچك ، ميشكا كوريشونوك همواره اى مجسم بود كه اودوان خوابيده داد و صدا مى زد . يك كمر بند طو يسل از چرخى كه بر قلعه پا به اش بسته بود و با محور مى چرخيد بما شين خر من كوب كه با ندا زة يك خانه بزرگ بودا متناد داشت - غربال و آن قسمت ما شين كه گياه را دسته مى كرد شديد حركت مى نمود .

استوا نه خر من كوب با لا مى شد و با غر شوق نا له و حشيا نه كه همه كس در سرتا سر چمنزار آنرا مى شنيدند فرومى آمد دسته گندم را كه بان مى انداختند ميده نموده و گياه و گندم را به شكم بر گرد ما شين فرو مى برد - وا زيلسى نيکيتويوچ خودش خوشه هاى گندم را بما شين مى داد - او عينك هاى خودى بوشيده و دستکش هاى چرمى ايکه تا آرنج هايش مى رسيد در دست داشت پيرا هتش از عرق بر پشت آن چسبده بود - همه اش گرد پر بود - در ريش او پا رچه هاى گاه بنظر مى رسيد . دهش سياه بود - گادى بر سرو صدا در حاليكه بسته هاى بيشتر گندم را جمع نمود و بود رسيد - يك جوان با پا هاى كشا ده عقب يك و سيله قلقيه كه گياه را از ما شين بيرون مى نمود روان بود - او دسته هاى گاه را بغل بغل مى گرفت و دوان دوان آن را در انبار گاه مى انداخت سها قين سا نخورد - گاه را در انبار تو سطنوشاخه نشان مسرتب مى نمودند .

تكليف زياد و تشويش سال با يان يافت تمام روز مى سرودند و شوخر مى كردند - ارتيو م دسته هاى گندم را كه براى خرمن گولى آماده بود از گادى با تين مى آورد و دختر ها او را در بين گادى گير كرده تخك مى دادند - چيزى كه او از آن نفرت داشت . او را مى خوا با نيدند و لباس هايش را با ريزه هاى گاه آلود مى ساختند - اين يك شوخر بزرگ بود ...
لانا

سپورت



با زی ، واتر پلو ، ورزشهای پنج گانه نشان زنی ، پهلوانی گیم و گیمو گرومن گنجا نیده شده است و به استثنای ورزشهای انفرادی ورزشهای اجتماعی نوره های مقد ما تی را طی نموده راه شا ترا درین رخدادهای جهانی با ز نموده اند همچنان از تیم های اجتناب می دختران حدا قل ۶ تیم از جمله تمام مسابقات مقد ما تی درین مسابقات شرکت کنند و البته کشور میزبان به صورت فوق العاده پنج تیم شا ترا شرکت میدهند و سایر کشور های شرکت کننده از طریق فد را مسیون های مر بو طه شان اشتراک میکنند . طی این مسابقات ۳۶۰ حکم از طسریق کمیته بین المللی المپیک جهانی در این مسابقات معرفی گردیدند تا مسابقات

المپیک ۱۹۸۰ مسکو پیام آور صلح و دوستی خلل ناپذیر خلقهای جهان است .

المپیک مسکو جهانیان را برای تشدید دوستی دعوت میکند

را با در نظر داشت قوانین و مقررات بین المللی حکمیت و نظارت کنند . همچنان جهت تهیه را پور تا ز های مصور و غیره هفت هزار زور نا لیست اشتراک میکنند . قریه المپیک ۱۹۸۰ مسکو که مرکز است ساختمان های خورد و بزرگ است از جمله ۶۹ ساختمان آن در مسکو ۳۰ ساختمان دیگر آن در شهر های کیف ، لنین گراد ، منسک و تالین که محل دیدار ورزشکاران تعیین گردیدند . اعمار شده است با زی های المپیک ۱۹۸۰ از طریق تلویزیون به ۲۲ کشور جهانی گزارش داده میشود . همچنان توسط یکصد کانال را دیوئی به تمام جهان پخش می گردند و در حدود شش صد هزار تماشاچی مستقیماً مسابقات را در شهر های که در فوق اشاره شده دیدن میکنند . و برای به دسترس گذاشتن تکت به تماشاگران ۶ میلیون تکت طبع گردیده که از جمله دو بر سه حصه آن به مساکنان اتحاد شوروی و متبقی به اختیار سایر ممالک نا خارجی مسکو گذاشته میشود .

کمیته برگزاری مسابقات المپیک مسکو علاوه بر فراهم آوری تسهیلات به ورزشکاران برای زور نا نشان داخلی و خارجی ۴۸ مرکز مطبوعات را تهیه داشته اند زیرا تیکه (لاردر کلمبیا لین) رئیس کمیته بین المللی المپیک چندی پیش طی سفری به مسکو از دهکده المپیک دیدن نمود . با تعجب و خرسندی اظهار داشت که در مدت کوتاهی قریه المپیک آماده گردیدند و از جمله همه فعالین و همه کارها تیکه صورت گرفته یکی هم طرح سمبول المپیک است و به خاطر جلب توجه جهانیان به این رویداد جهانی علاوه بر سمبول المپیک هزاران تکت های پستی ، پوستر ، مدالها به اشکال مختلف و نهایتاً قبول تهیه گردیدند . است و چندی بدین طرفی است که کمیته المپیک مسکو نشرات خویشرا در زمینه این مسابقات آغاز نموده است و بدون شک چاپ و نصب پوسترها تکت ژوندون

سو سیالیستی با شور و عظمت خاصی برپا میگردد البته این رویداد جهانی از روز (۱۹) ماه جولای (۱۹۸۰) مطابق به ۲۸ سرطان ۱۳۵۹ شمسی در استادیوم مرکزی شهر مسکو توسط رهبر کشور میزبان افتتاح میگردد و این مسابقات بعد از دو هفته دیدار بین ورزشکاران کشورهای شرکت کننده با تماشای هنری و به صورت یک جشن باشکوه خاتمه خواهد یافت .

کشور های که عضویت المپیک جهانی را دارند در حدود یکصد و پنجاه کشور میباشد که از جمله نا کشور چین از یکصد و بیست کشور آماده گمی شا ترا با تعلقندی و صمیمیت کامل اظهار داشته اند درین رویداد ورزشکاران کشورهای شرکت کننده طبق برنامه کمیته بین المللی المپیک جهانی و کمیته برگزاری المپیک مسکو رقابت های شانرا در فضای نهایت دوستی و برادری و تفاهم جهت بدست آوردن مدالهای قهرمانی در رشته های اولتیک ، باسکتبال ، بوکسنگ ، کشتی را تی ، شمشیر بازی ، فوتبال ، باسکتبال ، شمشیر بازی ، فوتبال ، هاکی ، وزنه برداری ، جودو ، آب



یکی از ورزشکاران سابقه دار می خواهد که با زهم مدال دیگر را در مسابقات المپیک ۱۹۸۰ نصیب شود .

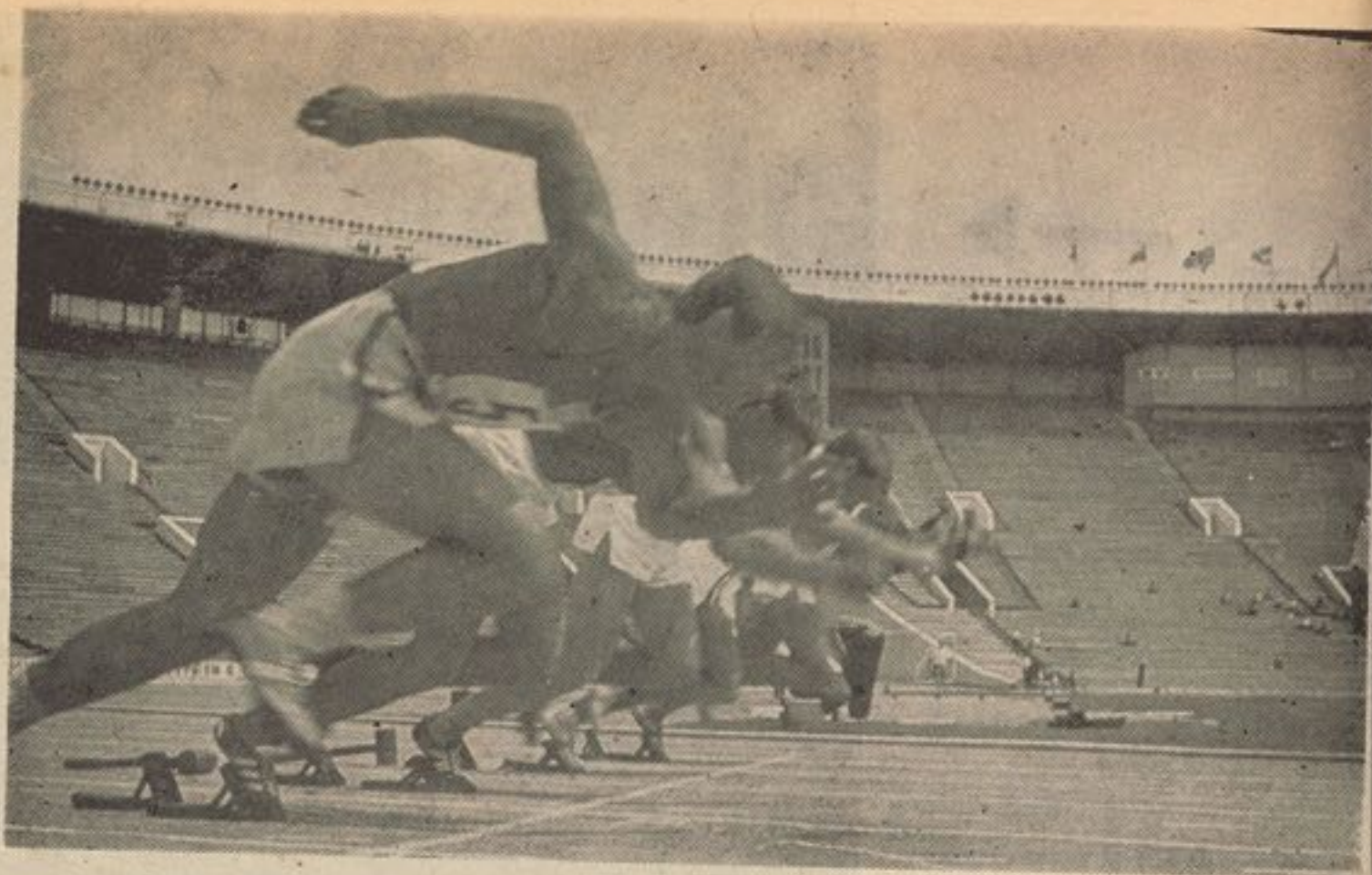
از افغانستان :
دو تیم پهلوانی گیمو گرومن و فریستا بل و یک تیم بوکسنگ در المپیک ۱۹۸۰ اشتراک میکنند .
هموطنان شریف ما خالصنا ورزشکاران و ورزش نوستان اطلاع دارند که بیست و دوهمین دور مسابقات المپیک جهانی ۱۹۸۰ در مسکو ، پایتخت اتحاد شوروی



یکی از دختران چین نمایش حرکات چنانسبکی در حرکات در مسابقات المپیک ۱۹۸۰ . صفحه ۴۰

که باید ورزشکار هر کشور شرکت کنند و بقیه کشور هر بو طه شانرا از برابر تماشاگران عبور دهند. در صورت که کشور شرکت کننده ورزشکار نداشته باشد نما پنده گان با صلاحیت آن کشور هازین امتیاز نمیتوانند استفاده نمایند. لذا نظر به قوانین و مقررات المپیک جهانی هر کشور یک ورزشکار اعزام نمیشود. کندی بقیه ملی آنها نیز در روز افتتاح مسابقات عبور داده نمیشود.

درین بخش تو چه شما خوانندگان را به تا ریخچه حمل مشعل المپیا در نورهای قبلی المپیک جهانی جلب میکنیم. اولین دور مسابقات المپیک جهانی ۱۸۹۶ در شهر آتن بر گزار شد به تعقیب آن در سال (۱۹۰۰) در شهر پاریس و در سال ۱۹۰۴ در شهر سند یونی مسابقات جهانی دایر شد چهار سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۸ کشور انگلستان میزبان ورزشکاران جهانی گردید، ۱۹۱۲ در شهر استاکهولم دایر گردید طی سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۰ مسابقات المپیا جهانی که در سند یونی بود دایر نگردید طی سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۸ و ۱۹۳۲ شهرهای پاریس و لوئیزیانای آمریکا از ورزشکاران خارج استقبال نمودند



برای اینکه نتایج سودمندی از مسابقات المپیک بگیرند تمرینات مقدماتی شانرا قبل از برگزاری مسابقات ۱۹۸۰ مسکو دراستادیوم مرکزی آغاز نموده اند.



در مسابقات المپیک مسکو ورزشکاران همه قاره های جهان بدون تبعیض رنگ و نژاد اشتراک میکنند.

سالهای ۱۹۴۰ نسبت جنگ جهانی اول و دوم مسابقات المپیک جهانی بر گزار نشد طی سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ ، ۱۹۶۰ ورزشکاران جهان در لندن - هلند - ملبورن و روم گرد هم جمع شدند و مسابقات المپیک جهانی را دنبال نمودند. در سال ۱۹۶۸ ورزشکاران کشورهای جهانی مسابقات شانرا در مکزیکو در جریان از سر گرفتند و در سالهای ۱۹۷۲ ، ۱۹۷۶ - مونتسن جمهوری اتحای آلمان غرب و مونتسریال کانادا از ورزشکاران کشورهای شامل کمیته بین المللی المپیک پذیرائی نمودند و اینبار بیست و دومین مسابقات المپیک جهانی کشور اتحاد شوروی بر گزار میشود. لطفا ورق بزنید

گفت: «میخواهم که احساس دو ستی، برادری، حسن تفاهت هم. رهنمایی کمیته بین المللی المپیک باشد. مشعل المپیا تا ریخ ۱۸ جولای به مسکو میرسد و این به تریبی است که هر ورزشکار در شکل پیاده تا یک کیلومتری آنرا حمل میکنند و بعدا به ورزشکاران دیگر داده میشود. دو کشور بیکه عضویت کمیته بین المللی المپیک جهانی را دارند درین مسابقات پارتیبه تریب اعزام ورزشکاران خود و پارتیبه تریب اعزام هیئاتهای با صلاحیت شان شرکت میکنند درین تو صورت بر تریبهای المپیک جهانی طوریت

های یونانی - سمبولها در جلب توجه هزاران نفر جهانیان نقش موثری را ایفا نموده است سمبول طرح شده المپیک ۱۹۸۰ مسکو توسط (نیکولای بلکوف) هنرمند معروف شهر لنینگراد که خود وی یک ورزشکار و قهرمان شهر خود میباشد طی یک رقابت آزاد پراه الذاخته شد.

اینکه چرا مسابقات المپیک ۱۹۸۰ در مسکو در ماه جولای دایر میگردد پرسشی است که خدمت خوانندگان ار چند یاد آور میشود. کمیته بین المللی المپیک در جریان بیست و یکمین دور المپیک جهانی منعقد موثریال تصمیم گرفت تا این نمایندگان کشورهای عضو المپیک جهانی به خاطر برگزاری شدن بیست و دومین دور مسابقات بحث و مذاکره کنند و در خلال آن گفت و شنودهای کشورهای کاندید

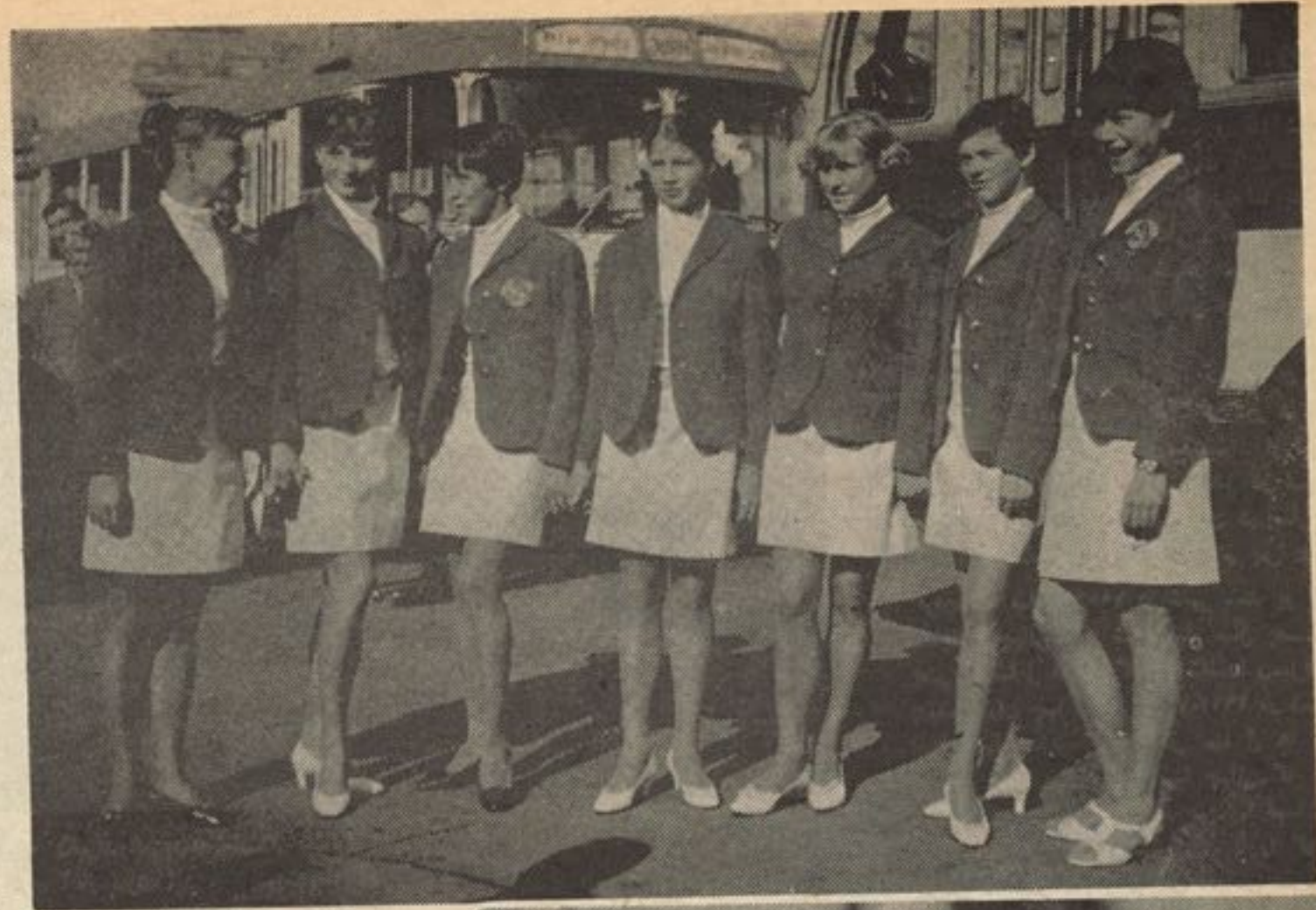
لیونید برژیف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست و صدر هیئات ریسه اتحاد شوروی خطاب به ورزشکاران آن کشور



اینها همه برای کسب قهرمانی آمادگی میکنند.



میهانداران یا همچو یونفورم هائز ورزشکاران کشور های شرکت کننده مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو پذیرائی میکنند .



مرا سم حمل چنین بود که چاشت یکی از روز های آفتاب بر در معبد ز و س یک پارچه چوب زیتون تو سطره اشعه آفتاب المپیا شعله ورو دریک شیشه مدور داخل یک چراغ قدیمی گذاشته شد بعد از آن مشعل بدست یک جوان یونانی که اولین قدم را برای حمل آن بر میداشت داده شد و مسافرت آغاز گردید برای حمل مشعل از یک دست بدست

دیگر تقریباً (۳۰۰۰) نفر نونده شرکت نموده ، شرکت کننده گان از اتن شروع و پس از عبور از شهر های سالیونیکا - صوفیه - بلغراد - بو داپست - ویا نایپر - درسدن و با لخره در همان لحظه ای که قبلا پیش بینی شده بود به برلین رسیدند و ورود این مشعل که حاوی یک شعله مقدس بود در روز اول شروع مسابقات در برلین هم با لای ورزشکاران و هم با لای تماشاچیان تا لیر خاصیت بخشید و این تأثیرات تا روز های آخر این همچنان به شدت خود باقی ماند در سال (۱۹۴۸) مشعل تو سطره هزاران نفر ورزشکاران از المپیا به لندن یعنی جای که مرکز رقابت های بزرگ سپورتی بود حمل گردید آخرین حامل یکنفر انگلیسی مر سو ۴ به جان مارک بود که با ورونوی در استند یوم بزرگ لندن مسابقات آغاز گردید در سال ۱۹۵۲ باز هم هزاران نفر نونده گان مشعل المپیک را به هلمستگ با ینخت فلند حمل نمودند اینها پس از موازی به ما حصل بالتیک حرکت نموده و به سو بدن رسیدند واز آنجا حلقه وار سرا سر ارو پا را پیمودند ووشنا نی این مشعل مقدس در سال ۱۹۵۶ در ملبورن با ینخت استرالیا درخشند گمی خاصیت داشت در سال ۱۹۶۰ مشعل از المپیا به رو ۴ آورده شد و در سال ۱۹۶۴ در توکیو با ینخت جاپان صورت گرفت مشعل با شعله مقدس آن تو سطره یکنفر محصل که در نزدیکی هیرو شیمایا در ۶ اگست ۱۹۴۵ مصادف به همان روزی که بمب اتمی در آنجا منفجر گردید تولد شد و فعلا در پوهنتون (وزدا) مشغول تحصیل بوده حمل گردید این شخص در سال ۱۹۶۳ در مسابقات تویدن ملی قهرمان شناخته شده بود .

تاریخچه حمل مشعل اولمپیا

در یونان قدیم یک شعله مقدس به افتخار زوس خدای خدایان یونان فروخته و مسابقات به احترام وی برگزار میگردد در مسابقات مدرن امروزی هم با پیروی از شیوه دیرینه و کهن یونانیها قدیم قبل از شروع بازیها مشعل روشن میگردد این مشعل در سرتاسر جهان پنا م مشعل المپیا و یا مشعل اولمپیک یاد میگردد .
آن هنگام که مسابقات در سال ۱۹۳۶ در برلین برگزار میگردد کمیته نماینده گان و روسای ورزشکاران با این فکر افتادند تا مشعل اولمپیک را در یک شمعدان به تریبی و به شکلی در آورند که بقا بی هر حادثه جوی مقامت نموده و بزودی خاموش نگردد :
اولین مشعل به شکل یک شمعدان ساخته شد و در حالی که تو سطره اشعه آفتاب المپیا روشن گردید و هم در حالی که شعله آن حاکی از آسمان و حکایه مسابقات یونان قدیم بود بواسطه هزاران نفر نونده گان دست به دست از شهری به شهری دیگر گذاشته شد و میشد تا آنکه بالاخره راه آن بطرف برلین پیمان یافت و مشعل از اتن به برلین حمل گردید .



دختر ورزشکار سباه پوست یکرا از شرکت کنندگان مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو است که برای کسب قهرمانی آمادگی میگیرد .

بلکه از تربیت ناشی می گردد
و در زندان :
چهار ماه غیر انسانی - ترین زندان -
تم را بیشتر رنج می داد.
تا ده سال زند گمی .

گل سرخ :

گل سرخ می شکند
گل سرخ می پژمرد
بی آنکه بداند
گل سرخ چه می کند ؟
کافی است
عطر گل سرخ به زندان بیاید
تا در دل زندانی
همه ی بیداد جهان
به آسمان فریاد بر آورد .
رسم پیکار :

در زمان ما باید ایستاد را فرود
گرفت
و شاهان نیز باید راه و رسم پیکار
بدانند
بامدادان ، خورشید هنگامی که از
پشت دیوار بر بر می خیزد
به دیوارهای زندان می گوید
اما در ، بسته می ماند
شب با تمام می ژد فاشی در زندان می
ماند

بقیه صفحه ۳۳

کافی است .
هو چی مین در هنگا می در فاش آزادی
خواهی و مبارزه را بر افراشت که راه
دشواری و نا همواری در پیش رو داشت اما او
با متانت، شهامت ، مردی و مسرودا تکی
این راه را پیمود به پیروزی ایمان داشت،
چون برای حقیقت مبارزه می کرد . و
حقیقت همیشه پیروز است . باطل پرستان
سر انجام شکست می خورند و دولت های
شان کدایی و زود گذر است ، از همان
روز های دشوار مبارزه پیروزی هو چی مین
پیش بینی می شد زیرا او صدقانه در این
راه گام نهاده بود ، برای رهایی مردم
ستیزه می کرد و عصبیان توده ها را برمی
انگیخت . هو چی مین با آن تن تکیده
ولاغر پیکار خود را آغاز کرد به نبرد علیه
امپریالیسم و استعمار انامه داد ، در روز
هایی که او می جنگید ، دولت های غاصب
جاپان چین و فرانسه چشم طمع در
ویتنام توخته بودند و هر یک تلاش می
کردند که ویتنام را در چنگ خود داشته
باشند . اما این آرزو را با خود به گور
بردند ، ملت قهرمان ویتنام بیستاد
شده بود . رهبر خردمندی ما نند هو چی
مین داشت ، عمو هو بر همی دشواری ها

هو چی مین ، مرد سنگر ..

و نا همواری پیروز گردید .
اعتماد کارگران ، کتا ورزان ، روه
شغفگان و قشر های مختلف و گروه های
سیاسی جامعه را به خود جلب کرد و به
زودی هو چی مین در دل ها و روان های مردم
راه یافت . در چشمان فروغند او ، پیام
های سپیده دمان ، روز های آفتابی خوانده
می شود . نفوذ معنوی هو چی مین او را تا سر
حد یک رهبر واقعی بالا برد و همه عمو هو
را صمیمانه دوست می داشتند و او را
نجات دهند و مهربان می دانستند .
هو چی مین فاطمانه بر ضد نیر و های
غارنگر و تجاوز کاران و وقت فرامه ،
جا پان و چین مبارزه کرد و به سیطره
جویان اجاره ی پیشروی در خاک ویتنام
نداد . پاری عمو هو پیروز گردید . پس
ازین پیروزی که همه ی بنیاد ها و نهاد
های کهن را فرو ریخته بود گر سنگی و
قحطی به ویتنام روی آورد ، نیرو های
دشمن بسیاری از کارخانه ها و منابع
تولید را نابود کرد . بودند ، برای مدتی
رابطه ی ویتنام با دنیا ی بیرون قطع
گردید ، اما این قحطی و گر سنگی و
دشواری نتوانست روحیه مردم مبارز و
قهرمان ویتنام را ضعیف نماید . آنان در
طول مبارزات خود آبدید شده بودند ،
مانند پولاد ، سخت مانند سنگ ، در روز

برای آنکه به زنجیر بسته توانیم
شد
با ید با یکدیگر ستیز کنیم
زیرا زنجیر پان را گوشه ای برای خفتن
هست
و آنان که زنجیری به پا نندارند .
نمی دانند در کجا توانند خفت .
دولت به من برنج می دهد ، من در کاخهای
او منزل دارم .
نگهبانانش پیره عوض می کنند تا نقش ملتزم
مان را کاپ مورا بسازی کنند
به راستی که احترام از حد در گذشته
است .
این نمونه ها نشان می دهد که هو چی
مین در سراسر زندگمی پلور و در خشان
خوبش از موضع فر هنگ دفاع کرده
است و هرگز ادبیات را از سیاست جدا
نگرده و وظیفه ی ادبیات را مشخص نموده
ادبیات می تواند حربه ای باشد براند ،
قسط و سازنده و در بیداری ، هشیار ی
ویر انگیزن توده ها موثر ، گر چه گروهی
از به اصطلاح دانشمندان و ائمه بددنیای
سرمایه دری وظیفه ادبیات و هنر را نمی
می کنند و فقط به جنبه ی زیبایی شنا ساه
وسرگرم کنند می آن توجه دارند ، اما
این نظری ارتجاعی و سطحی است . بحث
بیشتر در زمینه شعر های میهنی هو چی
مین متضمن فر صتی فراوان است و این
مقاله را همین اشاره زود گذر و شتابنده

بیایی روزه گرفتند .
تا آخرین توان و نیرویی که داشتند
بر ضد دشمنان آزادی و عدالت اجتماعی
پرخاش کردند . در میهن شان انقلابی
را ستین و بنیادی به پیروزی رسید . بود
و همه ی انقلاب های اجتماعی و مردمی
مسا یل از قبیل گران ، قحطی و گر سنگی
را به دنبال دارد . چون انقلاب عملی
است قهر آمیز که طبقه ای را از بنیاد بر می
کند طبقه ای دیگر را با نهاد های تازه
به روی کار می آورد .

اما این آغاز کار است ، پیروزی انقلاب
یک روی سکه و پاسداری از آن روی
دیگر سکه است . دشمن که سال ها در
آسودگی به سر بردن تن فر به کرده
است و شکم بزرگ نمی تواند به آسانی به
شکست خود تن اندر دهد ، مذبو حانه
تلاش می کند تا دولت از دست رفته را احیا
کند به تو طه ها و دسایس متوسل می
شود . تا می تواند تخریب می کند و
نماینده گان خود را در تقاب ها و لباس
های گوناگون بر زمین های ترازه
از قید اسارت رسته روانه می کند ، در
ویتنام نیز چنین وضعی پیش آمد ، پس از
آنکه نیرو های ارتجاعی و تجاوز گر
شکست خوردند یعنی ، فاشیسم جاپان ،
ملیتاریسم کومین تانگ و مهاجمین
فرا نسوی ، دو باره به دست درازی و ایجاد
وحشت پرداختند ، به حملات مسلحانه دست
یا زیدند ، اما هو چی مین همچنان دلورانه
در برابر آن حملات مقاومت می کرد . در
اثر دانش انقلابی و آگاهی های شگفت
نظامی هو چی مین همه ی تلاش ها و کوشش
های دشمنان را عقیم میساخت . آن
گونه که اشاره گردید هو چی مین برای
مدتی طولانی در فرانسه اقامت گزید و در
عضویت حزب کمونیست را پذیرفت او در
فرانسه با مردانسی انقلابی و مبارز مانند :
«ژان لو تگه » و «ایان کورتوریه » مؤول
را و « . ژان دوره » آشنا گردید و به
گسترش دانش انقلابی خود افزود .

به هوشی مین دشمنان آنها م های نسبت
می دادند مانند « انجرف به راست »
« فر صت طلبی بورژوازی » اما همه بسی
بنیاد و ریاکاران بودند ، دشمن می خواست
سیمای انسانی هو چی مین را منسوخ کند اما
این خدعه ها کارگر نیافتاد مردم
هو چی مین را شناخته بود و به او اعتماد بسی
پایان داشتند . هو چی مین در سراسر
زندگمی خود بر ضد نقشه های توسعه طلبانه
استعمار مبارزه کرد و او به این گفته بسیار
دل بسته بود که : « ملتی که ملت دیگر را سرکوب
می کند نمی تواند آزاد باشد . »
هو چی مین از پیروزی های که به دست
می آورد مغرور نمی گردید او پیروزی را
آغاز می دانست با ید همیشه برای پیکار
آمده بود و از ارزش ها و دست آورد های
انقلاب دفاع کرد . در قاموس هو چی مین
اصلا شکست وجود نداشت و به این گفته

هو چی مین بود که : « انسان نا بود می شود ، اما
شکست نمی خورد . » در راهی که انتخاب
کرده بود قاطعانه گام بر می داشت از
سنگ و صخره می گذشت . ده سال در
بیشه های توین کوانک متواری بود ، اما
برای یک لحظه هم نا امید نگردید . همچنان
به امر انقلاب ، آزادی ، و پیروزی می اندیشید
می گفت : « ... برای به پیروزی رساندن
انقلاب با ید بر توده ها تا نبرد بگذارد
و با ید آگاهی سیاسی توده ها را پیدا
کرد ، آنان را سازمان داد و آنان را به
نبردی برای نیازی های روزانه رهنمون
شد . »

هو چی مین در سراسر زندگی انقلابی خود
از موضع مبارزه با استعمار و امپریالیسم
کناره نگرفت . او می گفت : « امپریالیسم
امریکا دشمن اصلی خلق های تمام جهان
است . » عمو هو ، همه ی مبارزات ضد
فرا نسوی ها و امریکایی ها را رهبری کرد . در
طول جنگ های می که به وسیله آتش
افروزان امریکایی در ویتنام امر و خسته
شد با آمار ی که در دست است و این
رقم خود منافع امریکایی گزارش داده
اند ، هفتاد نوع پرند و مقلوع انسل شده
است و بیش از یک میلیون کودک کشته
شده است ، این عددی تکان دهنده است
یک میلیون کودک ویتنامی که هو چی مین
را عمو صدا می کرد و عمو هو آنان را بس
بسیار دوست می داشت .

آنان را سازندگان جامعه نوین فردا
می دانست . اما آرمان بزرگ هو چی مین به
تحقق پیوست ، خلق ویتنام با همه ی
قربانی های که داد قهرمانان آنه بر
نیرو های جنگ افروز امپریالیستی پیروز
گردید ، در قلمرو ویتنام در فاش آزادی را
افراشت . اینک یازده سال از خاموش
هو چی مین جاودانه مرد سنگر ، اندیشه و
قلم می گذرد اما آموزش های بی نتیجه
نمانده ، خلق قهرمان ویتنام و همه ی
آزادی خواهان جهان او را می ستایند
کود کانی را که عمو هو دوست می داشت
اینک بزرگ شده اند ، آبدید و گشته اند
و جامعه ی خود را می سازند ، جامعه نوین ،
برتر که در آن آزادی واقعی انسان تضمین
شده است . روح هو چی مین در سراسر
ویتنام قهرمان دمیده است . در کوهستان
ها ، شالیزارها ، جنگل ها ، سرزمین ماهیان چوبین
دیگر سر زمین لاله های سرخ است ، سر
زمین روز های آفتابی ، سر زمین برای
و خوشبختی . دانه های که هو چی مین
افشاند ، بود ، آن جوانه ها اینک درخت
های تناور شده اند و در برابر هر چه توفان
است سر خم نمی کنند ، گر چه توفان از
درختی که سر خم نمی کند خوشش نمی
آید . اما درخت های بلند که ریشه در
زمین دارند از توفان ها نمی هراستند در
پایان یک بار دیگر گفته ی عمو هو چی مین
را تکرار کنیم که : « ما پیروز میشویم حق با ماست »

قیمت عدالت

در بین ممالک فراشه وایتا لیا در ساحل بحر مدیترانه یک دولت شاهی خیلی کوچک و جود دارد، که اسم آن... خوب، آن را «موناکو» می نامیم. بسیار ریشترهای کوچک دیگر می توانند بخود بیالند که نفوس شان نسبت به این دولت شاهنشاهی زیادتر است. زیرا نفوس تمام آن از تقریباً هفت هزار نفر تجاوز نمی کند، و اگر انسان این دولت شاهنشاهی را بین آنها تقسیم کند در آن صورت برای هر نفر آنها یک «مورگن» زمین هم نصیب می شود. اما در این دولت کوچک یک پادشاه صحیح و قانونی، یک قصر، در پاریس، وزیران، جنرال ها و عساکر و جود دارند.

این لشکر بزرگ نیست و تعداد مجموعی آنها به شصت نفر می رسد. همچنان مالیات نیز در این سرزمین مانند تمام ممالک دیگر و جود دارد. مثلاً مالیات بالایی تباکو، شراب، الکل و غیره.

اما با وجود اینکه در آنجا مردم نیز مانند ممالک دیگر شراب میخورند و سگرت می کشند، تعدادشان به اندازه ای کم است که این مالیات نمیتواند خود شاه و درباریان و مأمورین او را تغذیه نماید.

بنابر آن شاه مجبور بود تا یک منبع مخصوصی غایب پیدا نمی جستجو نماید. این منبع مخصوصی عایداتی یک کازینوی قمار (قمارخانه) است که در آنجا مردم «بولت» بازی می کنند و اگر آنها ببردند و یا بیازند، مالک «کازینو» فیصدی خود را می گیرد و از این مقدار یک مبلغ بزرگ را به شاه می پردازد. دلیل آن که چرا اینقدر زیاد می پردازد این است که دو هنگام وقوع داستان ما در تمام اروپا دیگر کازینوی قمار و جود نداشت.

در زمانه های قبل شهزادگان المان هم همچو قمارخانه های داشتند. اما چندی قبل این قمارخانه ها ممنوع قرار داده شدند. زیرا این قمارخانه ها باعث بدبختی مردم می گردید. مثلاً امکان داشت که در آنجا ها یک مرد چانس خود را امتحان می کرد و تمام پول خود را با لای «بولت» می گذاشت و می باخت و حتی پولی را با لای آن می گذاشت که متعلق به خودش نبود و آن را هم می باخت. آنوقت در عالم ناامیدی یا خیره را در آب غرق می کرد و یا گلوله ای در مغز خود می

انداخت. اما یک مشکل در اینجا و جود داشت آنها نه «گیوتین» داشتند و نه چلاد. مجلس و زراء جلسه نبود و راجع به موضوع مشوره کردند. بالاخره تصمیم گرفتند تا یک خواهش نامه به حکومت فرانسه بفرستند که آیا آنها می توانند یک

نمود. به این مناسبت حکومت المان شهزادگان خود را منع کرد که به این صورت پول در بیاورند. اما پادشاه «موناکو» را هیچکس ممنوعت نکرد. نمی توانست و به این صورت انحصار اینگونه پول در آوردن را نزد خود نگه داشت. بنابر آن هرکسی که امروز بخواهد قمار بزند به «موناکو» می رود، و اگر او در آنجا برود یا بیازد، پادشاه مقدار خود را می گیرد یک مثال می گوید: «المان نمی تواند یک قصر سنگی را با کار شرافتمندانه نماید» پادشاه «موناکو» چسک «موناکو» می داد که اینگونه پول در آوردن کار نا پاک است.

اما چه باید بکنند؟ او باید زندگی می کند. علاوه بر آن مالیات الکل و تباکو هم چندان زیاد نیست.

به این صورت اوزندگی می کند حکومت می کند و در با خود را با تمام مقررات که شاهنشاهی پادشاه است پیش می برد. او تاج دارد، ملاقات های رسمی دارد، مکاتبات میدهد، مجازات میدهد و می بخشد. او همچنان عساکر، مشا و رین، قانون ها و محکمه دارد مطابق به پادشاهان دیگر، منتهی همه ای آن کو چکتر.

ما شین گیوتین و یک چلاد در اختیار آنها بگذارند تا سر قاتل را ببرند؟ اگر می توانند این کار را بکنند، باید حکومت فرانسه لطف نمود و مصارف و قیمت آن را برایشان معلومات بدهد. نامه را فرستادند. یک هفته بعد جواب آن رسید:

«ما شین گیوتین و چلاد می توانند به آنها تسلیم داده شود. مصارف آن شاهزاده هزار فرانک را در بر می گیرد.» این جواب در مقابل شاه گذاشته شد او در این باره فکر کرد. شاهزاده هزار فرانک! ...

وبالا خیره گفت: «ایسن چنا بتکار ارزش آن را ندارد. آیا نمیشود آن را از زران تر کرد؟ چرا اینقدر زیاد...؟ شاهزاده هزار فرانک زیاد تر از دو فرانک برای هر فرد ملت من می باشد. ملت در مقابل آن قیام می کند و حتی امکان یک مظاهره دیدن می شود.»

جلسه مشا و رین احضار گردید تا موضوع را بررسی نمودند و دو باره غور کردند، آنوقت تصمیم گرفته شد تا همچو یک خواهش نامه به پادشاه ایتالیان فرستاده شود. نامه ترسید گردید و فرستاده شد.

جواب آن بزودی رسید. حکومت ایتالیان در جواب نگاشته بود که با کمال میل حاضر است، ما شین گیوتین و چلاد را در اختیار آنها بگذارند. اما مصارف آن با سفر خرج او ده هزار فرانک را در بر می گیرد.

این قیمت کمتر بود، اما با آن هم هنوز گران بود. این قاتل پست فطرت ارزش آن قدر پول را نداشت. هنوز هم این پول معنی آن را داشت که هر فرد ملت باید یک مالیات مخصوص دو فرانک را می پرداخت.

جلسه جدید مشاورین احضار گردید و دو باره به صحت و مشوره پر ناخند تا چه باید بکنند که این مسئله از آن تمام شود. آیا نمی شد که یک عسکر این پروبلیم را کو تا و ساده حل کند؟ آنوقت جنرال را نزد خود خواسته و از او سوال کردند: «آیا نمیتوانید یک عسکر برای ما بدید تا سر قاتل را ببرد؟ در موقع جنگ هم به این موضوع وقتی نمی گذارید که آدم بکشید و عساکر شما برای این مراسم تریه می شوند.»

جنرال با عساکر خود مذاکره کرد که آیا یکی از آنها این وظیفه را بپذیرد اما هیچ یک از عساکر نمیخواستند این کار را بکنند و همه گفتند اخیراً نمیتوانیم ما برای اینکار ترتیبی نداشته ایم. یک مرتبه دیگر مجلس وزراء دایر گردید و مشوره های جدید روی کار آمدند. آنها یک کمیته فرعی تشکیل دادند و بالاخره تصمیم گرفتند که بهترین کاری که می توانند بکنند این است که حکم اعدام را به جزای حبس ابد تبدیل نمایند. به این صورت هم پادشاه از

لطف و مرحمت کامیاب می گردید و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدیدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با یک جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکنون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، باید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندهید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.» وزرا جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.» وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!» آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکنون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

لطف و مرحمت کامیاب می گردید و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد.

اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدیدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با یک جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکنون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد.

در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، باید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

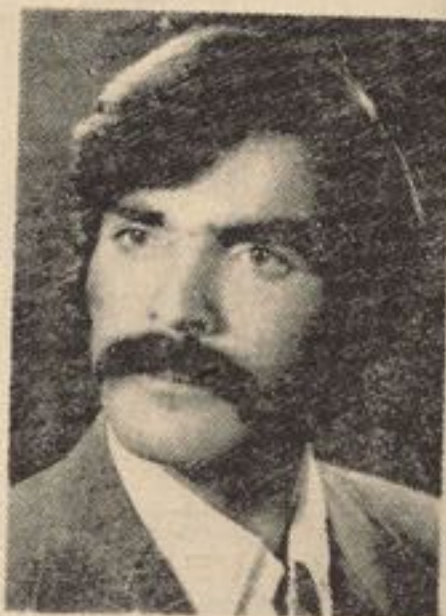
آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندهید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزرا جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.» وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.»

وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!» آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکنون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

وشانزدهمین معادله یک مجهول درجه (ان)



محمد صدیق

لازم بد کرد و معرفی نیست زیرا همه نخواهد شد ؟

محمد صدیق را میشناسند و با وی و با میگویند :

کارهای ایشان آشنا می دارند .

با رها صحبت های در مورد کارهای

علمی اش شده است و مصالحه های چند اما کارهای عملی ام را نمی خواهم در تاق

در روزنامه ها و مجلات کشور با وی

بمعامل آمده . این باروی باز هم ادعا میکند آثار دارای ارزش خاص است ، و بیشتر

که معادله یک مجهول درجه (ان) م

را اختراع نموده است .

ازش میپرسم که آیا مصالحه ها و

صحبت های متواتر در مطبوعات کشور

بکسوع شهرت طلبی تعبیر در مورد ریاضی چه نظر داری ؟

من تا جای امکان در تلاش این هستم که

موضوعات بفرنج ریاضی را حل کنم

و اینکه چندر خواهم توانست در این مساله

حیاتی موفق شوم بسته به آینده و کار

های است که در پیش رو دارم .

در مورد ریاضی و کارهای که میکنی

مطالعه و معلومات کافی داری ؟ زیرا

کشف معادلات شایسته گانه طور که خود

ادعا داری مستلزم مطالعات وسیع میباشد ،

آیا گفته می توانی که منبع و موخذ این

مطالعات کدام ها اند ؟

سمن زبان خارجی را نمیدانم - اما

ریاضی زیاد بستگی به فهمیدن زبان ندارد

من ریسرچ و تحقیقات زیادی می نمایم

باز هم به این کارها توأم میباشم .

کسیکه به زبان ریاضی آشنا نیست داشته باشد

میتواند با دیدن یک فارمول و با یک

معادله موضوع را بداند ، زیرا ریاضی

زبان بخصوص از طبیعت است .

مصرفیت فعلی تا آن چیست ؟

فعلا در پوهنتون هواپیما بخت استاد

مصرف خدمت هستم .

کدام یک از کارها بیکه تا بحال

نموده می از نظرت دلچسب تر و جالب

تر است ؟

پیدا کردن نوگانه اعداد در تئوری

کمتر از تالیه است .

چرا این کار شما نسبت به دیگر کارها

بشان جالب تر و مهتمتر آمده است ؟

بخاطر اینکه این کار از نظر زمان و وقت

کمی را میگیرد و در تانری من با این کار

راز اعداد را یافته ام .

میتوانی بگوئی چه آرزوی داری ؟

بگانه آرزوی من شناسایی کشور م

در میان به جبهه نیاست و تلاش

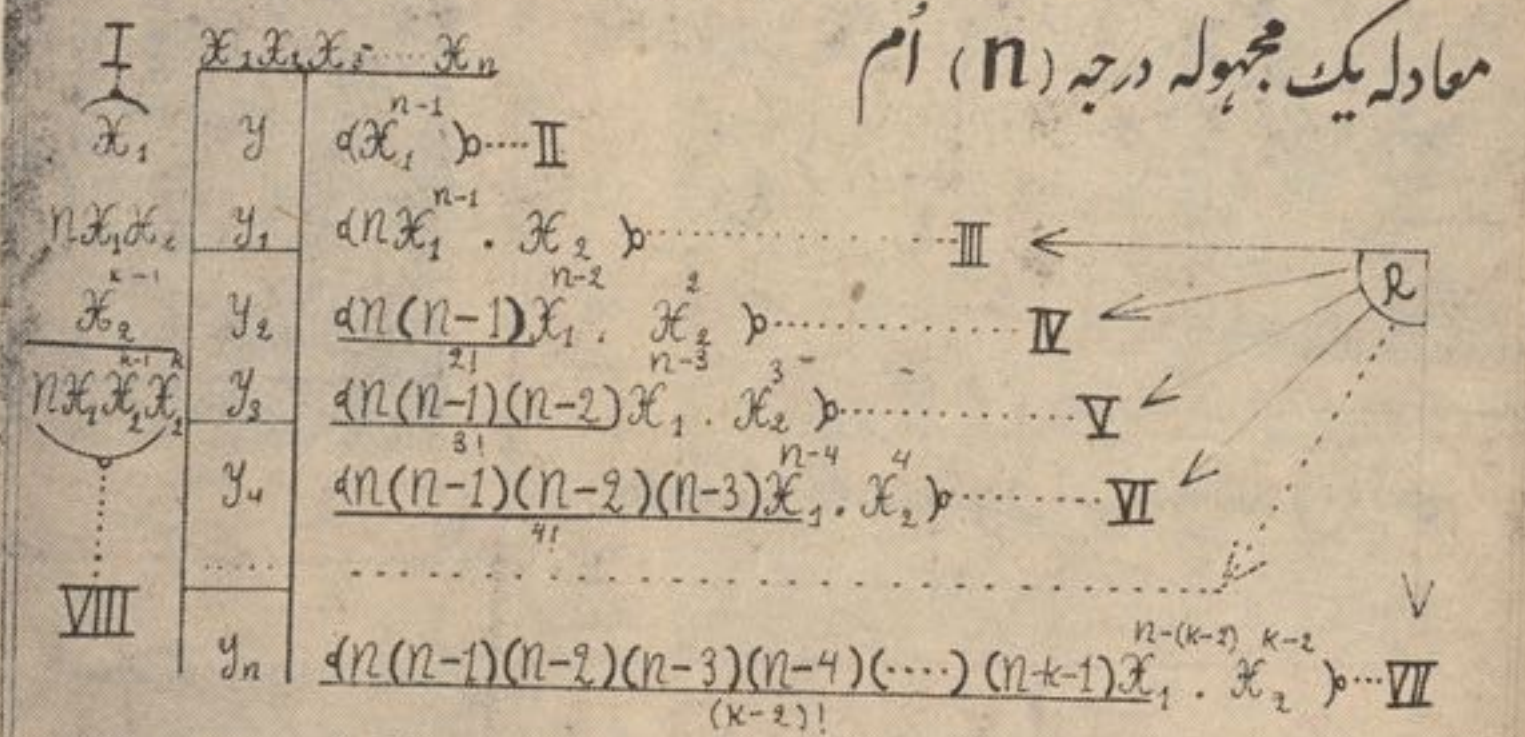
بگیرم در این زمینه اینست تا بحال به این

آرزو و خواست خویش برسم .

شانزدهمین اختراع محمد صدیق استاد ریاضیات پوهنتون هوئی

$$aX^n + bX^{n-1} + cX^{n-2} + \dots + uX = 0$$

معادله یک مجهول درجه (n) ام



$$d(I)(II) = y_1 \leq y_2 \Rightarrow y - y_1 = y_2$$

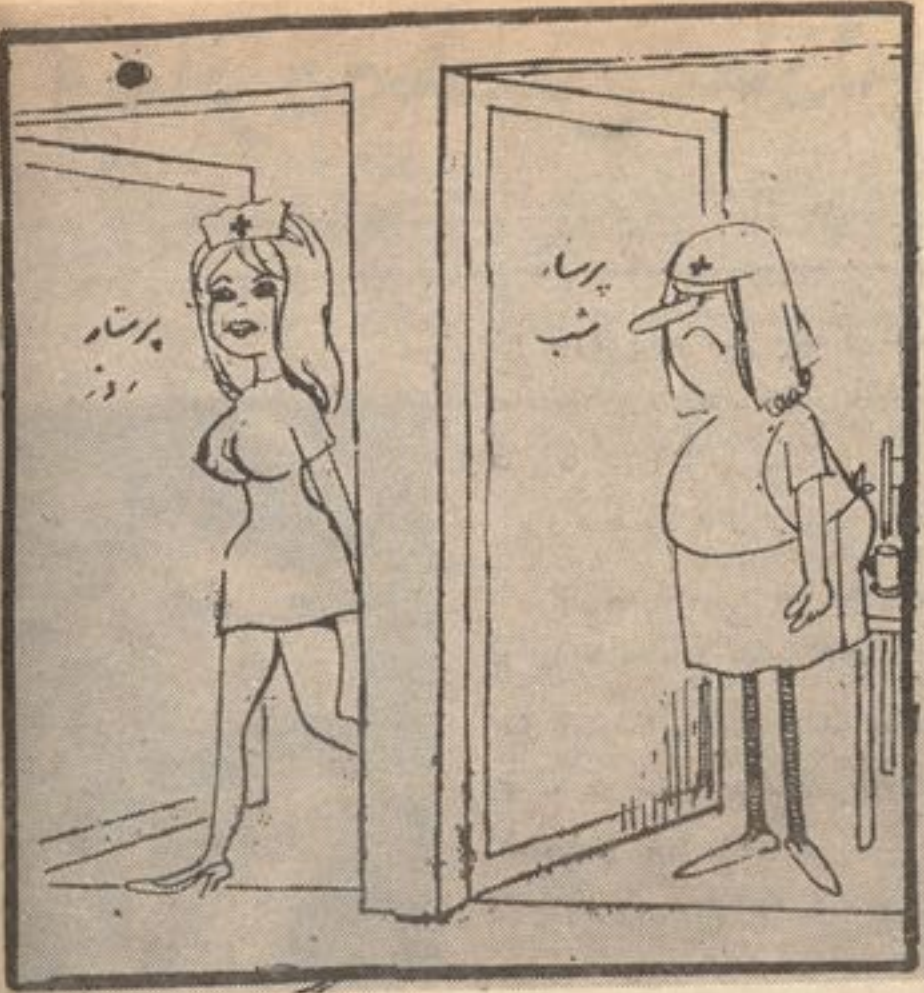
$$d(III + IV + V + VI + VII + VIII) = y_3 \leq y_2 \Rightarrow y_2 - y_3 = y_4$$

محمد صدیق
58



میزان ساعت

نو يك قطار ريل مرئی متوجه شد كه نفر ساعت دیواری هشتم ؛
 باطلش تايماً سر خود را بچپ و راست حرکت
 میدهد از او پرسید :
 - آقا چرا اينطور ميکنيد ؟
 سر نان گيج ميروند ؟
 مرد با قیافه جدی گفت :
 - نخبر آقا . سرم گيج نمی رود . من يك - بسیار خوب . حالا كوك ميشوم !!



بلون شرح

بچه هوشیار

مادرش گفت :
 پاریس جان ... چرا مقابل آئینه شیرینی
 میخوری ؟
 پاریس اشکهایش را پاک کرد و گفت :
 اینطور تو تا شیرینی دیده می شوی و منم
 می خواهم که به عوض يك شیرینی تو تا
 را بخورم

هدایت داکتر



اولی - چرا اینقدر چوب سیگارت بلند
 است ؟
 دومی - چون داکتر گفته تا مینوالسی از
 سیگار دوری کن ۱۰۰

گل میختم گل بهاری زیارم خیر میگیرم به هوشیاری

همیشه به دستورات تو عمل کنم

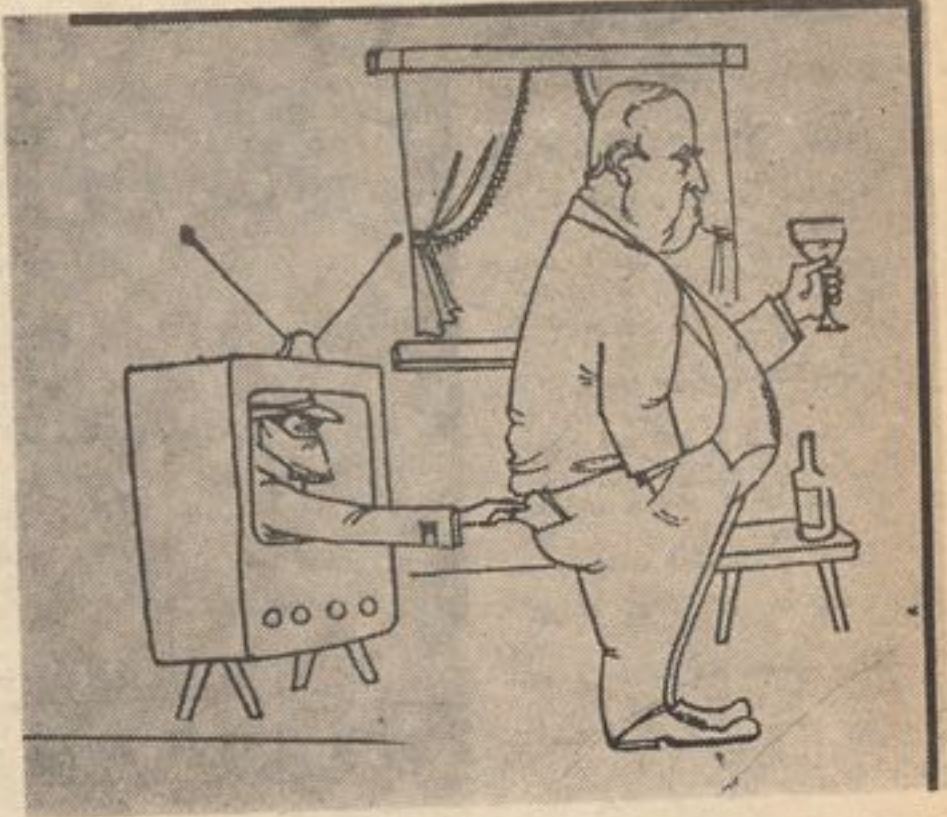
خانم - هر وقت يك چیزی میشکني زود بیایم بگو .
 پیشخدمت - خانم پس کی به کارم برسم ... چون همیشه باید نزد شما بیایم و بروم .

پیشخدمت کهنه کار



مشتری - چرا بشقاب را با آمینت پاک
 میکنی ؟
 پیشخدمت - عیبی ندارد ، آمینت دیگرم
 هم کشیف شده است !

داکتر بعد از عملیات



بلون شرح

از سوئیس بهتر است

دو دوست برای هوا خوری و تفریح به
 گلبهار رفته بودند .
 یکی از آنها ضمن آنکه نفس عمیقی کشید
 دو بد دیگری کرد و گفت :
 - اوه ... باور کن که این جاه از سوئیس
 اینجا بهتر است ؟
 دوست دیگر با تعجب گفت :
 - آخرم سوئیس را روی پرده همیشه دیده ام

تنها تو بودی



دستها بالا

زن - من هیچوقت در زندگی کارهای
بزرگی را بدون مشورت و همراهی کسی انجام
نمیدهم .
شوهر - عجیب است ...
خوب آرزوی که مرا فریب دانی ، آيا کسی
با تو کمک کرد یا تنها تو بودی ؟

لاف دوشکارچی

- چطور چنین چیزی ممکن است !
- میدانی ... همه پرلده ها مرا خوب می
شناسند .. وقتی مرا می بینند میدانند که
شکار خواهند شد و بدین جهت بدون اینکه
مجروح شوند بزمین پائین می آیند و خودرا
تسلیم میکنند !!

دو شکارچی پس از مدتها توری ، روز
عید بدیدن هم رفتند ... ضمن احوالپرسی
صحبت از شکار بامیان آمد . یکی از آنها
برای اینکه بدوشتش خود را نشان دهد گفت:
- من تا امروز يك گلوله در شکار فیر
نکرده ام ... وزماتیکه با قنقک نشانه می
گیرم ... پرلده ای که بر بالای آسمان
پرواز میکند و بزحمت بچشم دیده میشود ،
بر زمین می افتد .. تا امروز اگر من صد
هزار گلوله فیر کرده باشم مطمئن باشی که
صد هزار پرلده نیز شکار کرده ام !



آن یکی که چنین دید، نقش تازه
کرده و گفت :
- آه چنین چیزی ممکن است ... من اصلا
بدون اینکه گلوله ای را فیر کنم پرلده
ها را شکار میکنم .
شکارچی اولی با تعجب پرسید :

نامزدبازی

دخترک گفت :
- من حرفی ندارم فقط می خواهم بدانم که
ممکن است هفته يك روز نامزدم بیاید به دیدنم
خانم ، باروی گشاده گفت :
- البته ، چرانی . بسیار هم خوشحال
میشوم . خوب نامزدت کیست ؟
دخترک گفت :
- والله هنوز ندارم ، تازه از خانه آمده
- خوب حالا توهم اگر حرفی داری بگو . ام .

خانمی با زحمت فوق العاده و جستجوی
بسیار ، بالاخره موفق شد مستخدمه ای جوان
و مقبولی پیدا کند . روز اول شرط ویمانیها را
بمستخدمه گفت و وقتی حرفش تمام شد علاوه
کرد :
- خوب حالا توهم اگر حرفی داری بگو . ام .

گدایی به سبک نو



در سر کوچه ای گدای کوری میبستاند که
همیشه کلاه خود را بدست می گرفت و عابری
نیز سکه ای در آن می انداختند ... یکروز
مردی که هر روز این منظره را می دیده مشاهده
کرد که گدای کور کلاه کوچک دیگر نیز
به دست چپ گرفته است پیش رفت و با تعجب
گفت :

- چرا امروز دوتا کلاه را بدست گرفته ای؟
گدا آهی کشید و گفت .
واه ... چون درین نازگی هامخارج زندگیم ام
کمرشکن شده و عید کرمس نزدیک است
... تصمیم گرفتم از امروز به بعد شیوه
جدیدی آغاز کنم !...



بدون شرح

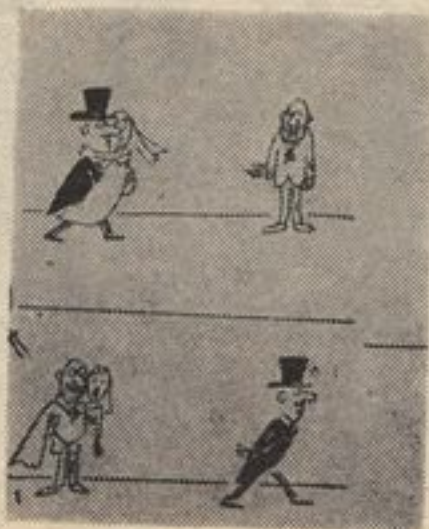
حادثه در ریل

دومی - بلی ... هنگامیکه قطار از داخل
پوسه دومین تونل حادثه در ریل
اولی - آيا تا بحال در قطار برای تو اتفاقی
افتاده !
پوسه بدش را بوسیدم
من به جای اینکه دختری را

زمستان و تابستان

عقرب

از عقرب پرسیدند :- چرا در زمستان ها
از لانه ات بیرون نمی آیی؟
عقرب جواب داد :- در تابستان که بیرون
می آیم چه حرمتی بمن میگذارند که در زمستان
هم بیرون بیایم !..



از بالا به پائین بدون شرح

مسابقه تنبلیها

در روز عید چند تنبل تصمیم گرفتند برای
سر گرمی مسابقه ای ترتیب بدهند ... قرار
شد همگی در اتالی بنشینند و آنجا را آتش
بزنند و هر کس دیر تر از اتالی بیرون آمد
پرلده باشد !...
هیبتکار را کردند ... و تندریج تنبلیها از
آنجا فرار کردند تا در آخر دو نفر باقی ماند
... یکی از آنها گاهگاهی با صدای آهسته
میگفت :
- سوختم ... مرا نجات دهید ...
دیگری که از همه تنبل تر بود با صدایی
خسته و گرفته ای گفت :
- ای بی انصاف ها ... بگوئید که دوست
ماسوخت .

دملی ثقافت او ملی او تو لنیز ژوند په تکامل کی دملی او اصیل هنر ارزښت



دا ښکاره او څر گند وا قعیت دی چی دنړی دمخې بشری کهول سره ددی چی داصلی پیدایښت له مخی ورته صفات او خصوصیات لری اما بیا هم دظا هری حر کا تو او انقعا لا تو له مخی دژوند په ټولو مو دو او دورو او مواردو کی یو ولس دبل ولس سره جلا فر هنگ اود دجلا کلتور او ثقافت او هنر خا وندان لیدل شوی اولیدل کیږی او تر څو چی دا نړی ودانه او بکی دبشری کهول دژو ند جوپه روانه وی نو دطبیعت دتکوین دغه قانون به هم جا ری وی ځکه طبیعت دطبیعت له مخی به خپل طبیعت کی دخا ن سره منلی او یا کلسی قوانین لری چی طبیعت به د هغو قوا نینو په جو کات کی خپله لاره وهی ځکه :

طبیعت په طبیعت کی لوی فن کاردی رنگ له رنگه زېږوی دانی روزگاردی دانړی ده له اضدا دو پیدا شوی په اضدادو کی وحدت لوی ابتکاردی

کله چی سړی دپوره پو هی او بینا بی او بصیرت او پوره درک او قضات له پلوه دیوه ولس په فر هنگ او کلتور ، ثقافت ، هنر نظر واچوی نو بیا دی حقیقت ته رسپږی چی فرهنگ، کلتور او ثقافت و هنرد هغه ولس دا اجتماعی او ټولنیز ژوند دمدادی او معنوی ژوند دبیرند کلو ی او معرفتی پو ره ښکار ندوی کهل کیږی او یا په بل عبار ت به حقیقت کی همدغه شیان دی چی دنړی دمخې دولسو نو به منځکی دامتیاً زوتوبولی او بریدو نه ټاکی او بیا یو بل ته به کیفی لحاظ نوی پو مه او نوی ماغزه وربښی . بشری کهول به فطری او طبیعی صورت سره یو تر بله نه شلیدو نکی را بڼه او تعلق لری همد غه شانی چی به جها نی او نړیوا له سوره یو تر بله سره نشی گوښه

کو لی نو په خصوص صی او کتلوی او جغرا فیایی ډول سره هم نشی بسی نیازه کیدلی . بشری کهول مجبور دی چی به عمومی او خصوص صی ډول خپل خصوص صیات وساتی . سره ددی چی دبشری کهول خصوص صیات بد لیری او تکنا لو زی مخ په ودی روا نه ده او گړی به گړی مخ په وړا ندی گا مو نه پور تښه کوی اود بشری کهول په خصوص حیاتو کی بیساری او زیات نوی بدلونونه او تحولات تر منځه را ځی خو بشری کهول بیا هم دطبیعت دقا نسون په امر خپل عمومی او خصوص صیات لکه لر غو نی ملی فر هنگ ، ملی هنر ، کلتور ، ثقافت ژو نندی ساتی او نه پر یو دی چی ددوی دغه عمومی او خصوص صی مادی او معنوی شتمنی دهغوی دراتلونکو نسلونو دافکارو او اذها نو څخه وو ځی وهیر

شی . په تیره بیا دنړی دمخې ځ او بید اړه ولسو نه دژوند پدی ستم اور بنسټنا نی ما هیت ډیر ښه پوهید دی چی که چیری ددوی دغه ما د اومعنوی عمومی میات او خصوص صیات له منځه ووځی او دخلکو څخه هډو هیر شی نو په حقیقت کی ددوی تاریخی اووا قعی ژوند دفنا تو ری کندی ته ور پریو ځی . او هغوی یو فر هنگه او بی ما هیته اودی غیر واقعی ژوند خاوندان شمیر کیږی .

دنړی دمخې هو ښیا ره واسو دنوی ژوند دټولو نوی نوی تحولونو او ونستو نو نو او بد لو نو نو سره سره خپل لر غونی تاریخی ملی او اصیل هنر دنوی تحول او تطسو په غیږه کی نه دا چی یوا زی ژوندی نه ساتی بلکی دلر غو نی او اصیل هنر تر اغیزی لاندی دخپل را تلو نکی ژوند کار وان لایسی چیکوی او ډیره تندی بی بر مخیا بی پاتی به ۶۶ مخ کی



دبلغارپا (د بلیف دیف) دگرنی دکوبراتف داتحادی په یو کمپلکس کی دهغه هیواد دفلکلوریکو نغساو یوه منظره .

هوس بیجا و دوزن...

و چرا تمام شرایط دختر را پذیرفت و روز بعد بود که دست من و اناقام را گرفت و بجزر برد و بلافاصله طلاق داد .
درینجا خانم جوان مکت کرده و تا کید میکند که خوب گوش بگیرد به جاهای شرین و جالب قصه نزدیک می شویم .
گفتم من سرا پا گوش هستم ، خوب ادامه بدهید و راستی اینرا بگوئید که شما چطور به آسانی تسلیم خواست شوهرتان شده و حاضر به طلاق شدید؟

گفت: صبر کن میگویم ما اورا خوب می شناختیم و تکیه یک تصمیم می گرفت حتما باید آنرا عملی می کرد الفسوس که همیشه در راه های غلط می رفت و ما هم دیدیم که او ما اولادهای مارا برای عروسی بایک دختر کم سن و سال که تازه چند ماه میشود که اورا دیده زیر پامی گذارد، اورا اذیل کشیدیم، لغتش گفتیم و فوری ازش گذشتیم حتی حق المهر و حق ایام عدت را هم ازش مطالبه نکردیم و در عوض او مال های خانه را بین من و اناقام تقسیم کردو بما بخشید . من بخانه ماندم باهشت کونگ قلو نیمه رفتیم و اناقام باسه طفلش بخانه مادر خود رفت .

وقتی گوش شوهر سابق از طرف ما آرام شد و میدان را شغالی دید اول یک لک افغانی را دو دسته تقدیم پدر دختر کرد و بعد بزودترین فرصت بساط عروسی را برپا ساخت .
روز عروسی از صبح آمادگی گرفته شد دیگهای بزرگ بروی حویلی بارشد و عدای زیادی را هم برای شب دعوت کرد .
طرفهای عصر همه چیز آماده شد وقتی خواستند محفل نکاح را برپا نمایند .
عروس خانم حاضر نشد و هیچ پلی نگفت بلکه در عوض بریش شوهر ما خندید و تفت کرد

و به شوهر سابق ماکه تا آن لحظه احساس دامادی داشت دو دشنام داد و گلش مرد که بر احساس دیوانه مگر سر مرا مار خورده که ترا بگیرم همین امروز متوجه شدم که تو مرا بغاظر تنها چهره زیبایم دوست داری درین مدت کوتاه

که از آشنایی ما می گذرد تو بغاظر من از زنها و اولاد هایت گذشتی - اگر از من زیباتر پیدا کنی حتما از من هم می گذری . من که خوب فکر کردم دیدم که جوانی زود گذر است باز عاقبت چطور میشود . توبه کردم - زنها قدیمت لااقل خانه مادر داشتند که رفتند ، من بیچاره .
غریب بکجا پناه ببرم - برو از خیزت گذشتم تبتید ، گریه ها و زاری های شوهر ما کوچکترین اثر نکرد و دختر همان شب باید خود بچه هاو بستر های خود را جمع کرده و بجای دیگر رفتند .

و خلاصه همیشه جان دختر کاری کرد که اخ دل من و اناقام بر آمد .
وقتی قصه زن باینجا رسید سگت شد چهره اش خیلی راضی معلوم میشد ، چشماش بگوشه

اتاق خیره شده و سخت بچرت رفت . بعد از لحظه دوباره رویش را بطرف من نموده گفت: نرسیدید که قبلا من برای چه اینجا آمده ام در صورتیکه حرفای ما باشو هر سابق ما بکلی ختم شده و دیگر داد و معامله باو نداریم گفتم اتفاقا می خواستم چند لحظه قبل همین سوال را از شما بپنماییم مگر شما بچرت رفته بودید و حیلم آمد که جرت تا نرا باره کنم خندید و یک سگرت دیگر در داده چند دودکش کرد و به صحبتش ادامه داد :

زندگی عادی خود را شروع کرده بودم که خبر شدم همی زن که همراه آمده شوهر سابق شوهر سابقم میشود بالا می عرض کرده و ادعا نموده که ما شین خیاطی اش را من بزور تصاحب کرده ام در حالیکه این ادعا درست نیست شوهر من قبلا که هنوز هم طلاق و اینطور حرفها نبود آنرا بمن بخشیده بود . البته برایم گفته بود که ما شین خیاطی از خواهرش می باشد و اینرا هم برایم اطمینان داده بود که ما شین را در عوض تداوی دستهای خواهرش گرفته .

خواهر شوهر سابقم بیوه بود و از تکلیفی که در دستهایش پیدا شده بود شکایت داشت شوهر من مدت سه ماه اورا تداوی کرد تا چوچر شد ، و حالی بلای جان من شده . همیشه جان من از

حق المعرم که شصت هزار افغانی بود گذشتم و هم حقوق ایام عدت هم را که هنوز هم در عدت هستم بخشیدم البته در مقابل همین چند توتو مال خانه - حالی این زن آمده و ما شین مرا می خواهد شما بگوئید چکار کنم .

اما اینرا برایتان بگویم که من حاضر نیستم ما شین خیاطی را پس بدم ، یک عریضه را مانده که صد عریضه هم کند .

رئیس محکمه هر دو خانم را نزدیک میز خود خوانده و برای همین زنیکه با من صحبت نموده بود گفت : خانم شوهر شما مال غیر را شما بخشیده از نگاه قانون درست نیست که کسی مال کسی را بدگیری ببخشد .

زن گفت
گفت : قاضی صاحب مادر عوض دستهایش را تداوی نموده ایم .

همیشه حساب خواهری و برادری چه میشود همانطوریکه یک مرد مقابل زن و فرزند خود احساس مسوولیت مینماید در مقابل شوهر و برادر و والدین هم همان احساس را باید داشته باشد تداوی دستهای درد آلود خواهر شوهر خودت که بیوه هم است و وظیفه شوهرت بود . و بالاخره در اثر نصایح رئیس محکمه زن جوان راضی شد تا ما شین خیاطی را دوباره

مسترد نماید . و حتی حاضر شد که خط بدهد و گفتم بر راستی حالا من متوجه شدم که شوهر نا جوان مردم مال غیر را بمن داده او در حق هر دوی ما خیانت کرده همین حالا باید من ما شین

و برایش پس میدهم .
درین اثنا خواهر شوهر زیر لبش چیزی زمزمه نمود .

قاضی گفت : عشیره خودت چیزی میخواهی بگویی ؟
زن گفت : بلی قاضی صاحب تنها ما شین

نیست (لایپ) هم است مقصدش نیس و یکا کرد .
زن بر آمد گفت : بیا دگه پوره کن ، ببینید او قاضی صاحب این زن از سر من دست وردار .
نیست این دروغ مخص است تپ را از پول خود خریدم .

بقیه صفحه ۴۴

قیمت عدالت

یک مر لبه دیگر مجلس مشا ورین دایر گردید . کذا م راه را با ید می رفتند ؟
چنا ینکار نمیخواست فرا ر کند . آنها فکر کردند و مشوره نمودند . یگانه راه که می توا نستند از شر او خلاص شوند این بود :

با ید به او یک تقا عدی ما هائنه نانه می شد و این موضوع را به شاه پیشنهاد کردند و گفتند :

« دیگر کذا م را هی و چود ندارد پیر صورت ما با ید شر او را از سر خود کم کنیم . »

آو وقت مبلغ مورد نظر را ستجید ند و نتیجه آن را برای محبوس گفتند قائل بعد از فکری اظهار کرد :

« خوب ، من قبول دارم ، اما به یک شرط که مبلغ را همواره به وقت معین پیر نازید ، در آن صورت حاضر هشتم بروز . »

به این صورت موضوع بین جا نبین به

یک موافقه رسید . او یک سوم مبلغ سالانه راه صورت پیشکی گرفت و مملکت پانشا هی را ترک کرد و خارج سر حد مفر گردید و یک حصه زمین کوچک خرید و یک دستگاه با غداری افتتاح نمود .

او به وقت معین تقا عدی خود در آن می آورد . هنگامیکه پول را می گیرد به قمار خانه می رود . دو ویا سه فرا تک را بالای «رولت» می گذارد . بعضی وقت می برد و بعضی وقت می باززد و آنوقت بسه خانه خود بر می گردد . او با آرامش و صلح زلد می کند .

خوب است که او جنایت خود را در یک مملکتی به مرحله اجرا نگذاشته بود که در آن معارف اعدام ، سر بریدن و یا حبس ابد کدام اهمیتی ندارد .

« پایان »

به محبس می آمد ، نروازه را می بست و در داخل اتاق خود می ماند . این موضوع دو روزهای دیگر تکرار شده او به وقت معین می آمد و غذا را می برد و دو یا سه به زندان بر می گشت ، اما کو چکترین تجربه ای برای فرار نکرد .

اکنون چه با ید کرد ؟ دو باره مشاورین احضا ر شدند و با لخره به این موافقه رسیدند :

« ما به او می گوئیم که دیگر او را نگهاری کرده نمی توانیم . »

وزیر عدلیه محبوس را نزد خود خواست و از او سوال کرد: « چرا فرار نمیکنی؟ »

هیچ محافظی و چود ندارد . تو می توانی هر جا که دلت میخواهد بروی و پادشاه به این موضوع اهمیتی نمیدهد .

جوان قائل جواب داد: « یقین دارم

که برای پادشاه این موضوع اهمیت ندارد اما من نمیدانم کجا بروم ، نمیدانم چه کنم . شما با محاکمه تان شهرت مرا خراب نمود ید و مردم از من گریزان هستند و مرا قبول ندارند . علاوه بر آن من دیگر عادت ندا رم کار کنم شما در پارۀ من غیر

عا دلانه قضاوت کردید ، در اول که مرا محکوم به اعدام کردید باید مرا می کشید اما این کار را نکردید و من هم شکایتی نکردم . آنوقت مرا بسه حبس ابد محکوم کردید و یک محافظ مقرر نمودید که مرا محافظه کند و برایم نان بیاورد و بعد از مدتی او را نیز بر طرف کردید و من با ید

غذایم را خودم بیاورم . در این صورت باز هم شکایتی نکردم و اینک می خواهید که من فرار کنم . من با این موضوع رضایت ندا رم شما هر کاری که میخواهید بکنید ، اما من فرار نمی کنم .

برگزیده‌هایی از

میان فرستاده‌های شما

برگور بوسه‌ها

ز آنجا که بوسه‌های تو آن شب شکفت و ریخت
امروز، شاخه‌های کهن سرکشیده اند
نفس ترا که بر تو ماه آفریده بود
خورشیدها رفته و در بر کشیده‌اند

شب در رسید و شعله گورگدی شفق
بر گور بوسه‌های تو فروخت آتشی
خوشید تشنه خواست که نوشد بیاد روز
آن بوسه را که ریخته از کام مپوشی

مالم بر آن مزار و شب از دور بر کشود
تک تک بر آمد از دل ظلمت ستاره‌ها
خواندم ز دیدگان غم آلود اختران
از آخرین غروب نگاهت اشاره‌ها

چون برگ مرده ای که در افتد بیای باد
یاد تو بانیسم سبکخیز شب گر ریخت
و آن خنده ای که بر لب تو نقش بسته بود
بزمرد و درسیاهی شب چون شگوه در ریخت

دیدم که در نگاه تو جوشیده موج اشک
گلبرگ بوسه‌های تو سلفه نسیم
دیدم ترا که رفتی و آمد مرا بگوش
آوای پای وهنگاری در سکوت و بیم

بر آنکه بر تو راه بیند نگاه من
ای آشنا! گریختی از من، گریختی
چون سایه ای که بر تو ماه آفرین گشت
بیوند خود ز ظلمت شب هراس گیتی
اینجا مزار گمشده بوسه‌های توست
وان دور تر، خیال تو بنشسته بر گناه
من مانده‌ام هنوز در این دشت یکران
تا از چراغ چشم تو گیسوم سراغ راه!

فرستنده: امان بهنگه

وطن

در عشق تو ثبت نام کردم به است
و زبانه‌ی مهرت همه را کردم مست
آنکو به غرض جام محبت بشکست
دیدم چو سپند سوخت، در خاک نشست.

عهد یکه به ما و وطن من بستم
در خدمت اجتماع و مین هستم
تا روح به تن قلم بود در دستم
وصف تو چنان گفتم که گویم مستم

وقتی که بر دطا هر روهم از تن
بسپارندم به خاک پوشیده گفتم
بر روی کفن بخوان ز سر تا دامن
تا م و وطنم باز و وطن بساز وطن

آن لحظه که چشم من به دنیا شد باز
دل شد به تپش زبان بر آورد آواز
شد زلد گمی با هوای عشقت دمساز
کز تن برو و بروح دارد پرواز
میرمحمد کاظم «هائمی»

غلام عریف

باز آ، درین دیار

این پارچه درسیا، ترین شرایط ترور و اختناق خونین، حبس و شکنجه، کشتار دسته جمعی هموطنان شریف ما، هنگام سلطه خونین طراز فاشیستی امین و با نده خون آشام وی نوشته شده، منظور احیای مجدد ارزش‌های مادی و معنوی انقلاب ملی و دموکراتیک تور با ساس و حدت نیروهای سالم حزب دموکراتیک خلق افغانستان میباشند.

ای آرزوی دیده و قلب مستمکنا!
آخر بهاس خون شهیدان بر کنن ...
که رفتند بزرگ خاک،
دردیرمی و ظلمت شب‌های خونناک ...
و نابود شدند در دل آبار رنجها،
و تیر چغا شیشه قلب‌های شان شکست،
... و مردانه مردند در هدی پا کخلتبا،
بایک شادی و سرور آ، درین دیار

که گمشده توده‌های ما ن،
از راه دور بیا ید درین دنیا ر
زان رو که در فضای حوادث نشانه
هاست!

امواج تا بنا کظفر از کراانه‌ها
سر میکشد و میلود، همچون شراره‌ها!

آری!

نوی سپیدی دل‌های رزمجو،
هرگاه کنی سفر،
در بیکران فضای سکوت غمین ما ...
خلقا کنند،
فرش رخت آنچه زلد گیمت!

ای آخرین پیام شکست منم بیا!
باز آ، درین دیار،
باز آ، درین جا!
اینجا که چشم خلق،
در انتظار تو ست.

در محکمه فامیلی چه خبر است؟

هوس بیجا و طلاق دوزن

و مساله یازده فرزند.

و یا خوانده باشد .
دو باره به آواز بلند خنجرید و در حالیکه
چشمپایش اشک پر شده بود گفت: خوب گوش
کن، اینطور نوشته کن، نام من محبوبه است و
هشت طفل دارم .

تعجب کردم و پرسیدم : پرستی ! پاور آسان
نمی آید که شما صاحب هشت کودک باشید
بسیار جوان و در عین حال شاداب و سرزنده
معلوم میشوید .

گفت همینطور است خوب نوشته کن که گپ
هایم باز پس ویش میشه ، نام اینا هم میونه
است و او سه طفل دارد ما با هم در یک خانه مانده
دو خواهر زندگی می کردیم تا همین دو ماه پیش
زندگی خوش و جمع و جوش داشتیم ، شوهر ما
تکسی ران بود و پول که گذاره ما میشد پیدا
می کرد . در کار های خانه یک دختر دهاتی
مارا کمک می کرد ، قصه ما سر همین دختر
است که چند ماه میشد از دهات باید بر خود آمده
بود و اگر از حق نگذیریم بسیار قشنگ
بود ، مگر مابه اندازه دل صاف بودیم که گمان
نمی کردیم این دختر مزدور بلای جان ما شود و
شوهر ما چشم بدبا و پیدا کند ، مگر متاسفانه
از بخت بد ما همینطور شد و ما از دنیا بکلی
بیخبر بودیم که شوهر ما یکدل نه صد دل عاشق

دختر شده بود و شدت عشقش بحدی بود که از
تمام هستی و زندگی خود گذشت و خود را بیای

دخترک انداخت ، دختر هم وقتیکه عاشق را
مچون صفت دید از موقع استفاده نموده و
برایش گفت من ترا بشرطی میگیرم که هر دو
زنت را طلاق بدی و یک لنگ افغانی پول نقد بنام
طویانه بپردازی و هم عروسی مجللی برپا
کنی .

شوهر بی احساس و دون صفتم بدون چون
و بقیه در صفحه ۴۹

بالای چوکی بشدت خود را انداخت و در حالیکه
سگر تش را چند بار گش محکم نمود و خودش
رابی توجه بروی و چشمهایم پف کرد قهقهه
خندید و گفت عکس بگیرد چونکه من در یکی
از وزارتخانه ها خیاط هستم و یک تعداد مرا
می شنا مند نمی خواهم انگشت نما شوم، مگر
قصه ام را حتما بنویس که بسیار جالب است
و فکر نمی کنم قصه باین با مزه گی کسی شنیده

با خونسردی و مهربانی او را دعوت بسکوت
نموده برایش گفت همیشه جان فقط چند دقیقه
صبر کن .

من از موقع استفاده نموده پرسیدم : خانم
بمن بگوئید چه شده من راپورتز مجله هستم
حکایت کنید تا در دل تا ترا در مجله به نشر
برسانم و هم اجازه بدهید تا یک قطعه عکس
تا ترا هم به چاپ رسالیم .

به اتاق رئیس محکمه فامیلی جهت تهیه گزارش
برای صفحه در محکمه فامیلی چه میگردد داخل
میشوم .

زن و مرد جوان که بنظر من زوج بسیار
مقبولی معلوم میشدند ، مشغول حرف زدن با
قاضی بودند . چشمهای هر دو سرخ و گریه
آلود و چهره هایشان طوری خسته بود که از
بیدار خوابی و پریشانی شب گذشته حکایت
میکرد، و مثل اینکه صحبت شان با قاضی به

آخر رسیده بود زیرا که دو سه دقیقه بعد از
اتاق خارج شدند .

از رئیس محکمه فامیلی پرسیدم اینها چه
میخواستند ؟

گفت براتر موضوع جزئی بین شان اختلاف
پیدا شده و اختلاف بحدی عمیق گردیده که

نصایح و میانجگری ما موثر واقع نشد و رفتند
تا فردا هشت ونیم صبح دو نفر حکم با خود
بیاورند و قاضی ادامه داد : پرستی حیف آدم
میاید که ایندو از لجاجتی و احساسات جوانی

کار بگیرند و زندگی و سر نوشت اطفال
خویش را بازیچه قرار دهند ایندو تحصیل
یافته و دارای سه طفل هم هستند .

درین هنگام دروازه اتاق باشتابزدگی باز شد
و دو زن یکی چادری دار با کودکی خواب رفته
در آغوش و دیگری بی چادری وارد شدند .

زن بی چادری جوان بلند قد و سفید چهره
بود ، بالاتنه گلدار زرد رنگ و دامن پلیتی سیاه
بتن داشت . و سگری هم لای انگشتانش دیده
میشد ، خود را نزدیک میز به شتاب رسانید
و با صدای تقریبا فریاد مانند گفت :

ساو قاضی صاحب چطور گتم اینها از جان
من دست بردار نیستند ، بیوسید که چرا باز
سرمن عریضه کرده همی زنکه عاجز را میگویم
وزن چادری دار را که همراهش آمده بود نشان
داد .

درین اثنا تیلفون زنگ زد و رئیس محکمه



عبدالحمید نصیر رئیس محکمه فامیلی هنگامیکه به قناعت شکایت کننده میرد از دو توجه او را به مسائل انسانی معطوف میدارد .

زیست‌شناسی های رنگارنگ جهان

«گراف زپلین» اولین طیاره‌ی بود که پنجاه سال قبل بدور جهان پرواز کرد

هلاکت سوق می‌داد، نجات دهد. موقعیکه زپلین به ساحل غربی آمریکا نزدیک می‌شد. از کشتی مذکور استقبال شایانی بعمل آمد. بعد از آن ایکنر از ساحل غربی آمریکا بسوی نیویارک پرواز نمود. البته با یک تذکره که زپلین فاصله ۴۸۰۰ کیلو متر را در مدت ۵۲ ساعت طی کرد. سه روز بعد از نشستن در نیویارک زپلین دوباره به سوی اروپا پرواز کرد که بروز سوم سپتامبر ساحل هسپانیه از دور به چشم خورد. به اساس یک راپور، مسافرین

به شادی و سرور پرداختند آنها در یک سالون (داخل کشتی) زیبا که با اثاثیه مزین گردیده بود بانواختن نغمه پرشور پیانو پایکو بی کردند روز ۴ سپتامبر (۲۰ روز بعد از شروع مسافرت) کشتی فضایی دوباره بروی خلیج کاناستا نسس در فرید ریخ شتافن فرود آمد. طی ۹ سالی که زپلین به پرواز هایش ادامه داد گراف زپلین فضای اتلانتیک را بیشتر از ۱۴۷ دفعه عبور کرد و درین پرواز هایش در حدود یک میلیون و هفتصد هزار کیلومتر مسافه را بدون کدام اکسیدنت جدی و خطیر طی کرد.

نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوایی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار مسافر نشین بودند. بدین مناسبت سر نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

در آن وقت مهمترین نقش مخصوصا در فواصل و مسافت طولانی توسط کشتی فضایی که شکل سیگار را داشته و مملو از گاز می بود، بازی می شد. تا اواخر سال های سی (دهه سوم قرن بیستم) فقط همین زپلین ها یا کشتی های نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوایی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار مسافر نشین بودند. بدین مناسبت سر نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

در آن وقت مهمترین نقش مخصوصا در فواصل و مسافت طولانی توسط کشتی فضایی که شکل سیگار را داشته و مملو از گاز می بود، بازی می شد. تا اواخر سال های سی (دهه سوم قرن بیستم) فقط همین زپلین ها یا کشتی های نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوایی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار مسافر نشین بودند. بدین مناسبت سر نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

ترجمه از غلام معروف

از اسپو تنیک

کلکسیون های جالب و دیدنی



یکی از کلکسیون های که از مواد و وسایل مختلف درست شده است.

کلکسیون ها را می‌توانیم از انواع مختلف مواد و وسایل دست داشته تهیه و ترتیب نماییم. مثلا تکت های پوستی و نشانه های مختلفه، وسایل موزیکال و اوپرا ها و غیره. حتی بعضی از کسان خشت های تعمیراتی را نیز منجبت کلکسیون ها جمع آوری می نمایند. در اثر محاسباتیکه صورت گرفته درحدود یک هزار کتگوری از مواد مختلف در کلکسیون ها جمع آوری شده و استفاده گردیده است. بعضی از ترتیب کنندگان کلکسیون ها، بی مانند و مثال می باشند، به طور مثال کانتنتین مکر چسوک از شهر دوسسک که موقعیت آن در سایبریا می باشد از جمله ترتیب کنندگان بی مانند می باشد. که اپارتمان آن توسط قطرات شبنم که به شکل یخبندان ها قرار گرفته اند، بقیه در صفحه ۵۵

اولین قدم در مسافرت، پرواز از جرمنی به توکیو بود که بعد از ۲۴ ساعت پرواز، از فراز «والگه» عبور کرده بالاخره —روز ۱۹ اگست بعد از یک اکسیدنت به توکیو رسید و چنان صدمه بر این کشتی فضای وارد آمد که تا تاریخ ۲۳ اگست همان سال دوباره پرواز کرده نتوانست.

زپلین دور دیگر پرواز خود را بر فراز بحیره پسیفیک به سوی لاس آنجلس شروع کرد این پرواز مرهون مهارت کپتان «هوگو ایکنر» بود که توانست زپلین را از یک طوفان گراف زپلین بر فراز شهر نیویارک شدید که واقعا زپلین را به سوی





زین قلمز حیرت...

- هیچ کس استاد موسیقی شده نمیتواند زیرا هیچکس نمیتواند یکصد و پنجاه سال عمر داشته باشد.
- من عمرم در خانقاه ها گذشته است و هر چه یافته ام از برکت همین مراجع بود است.
- طریقت و عرفان در اسلام راهی بوده است برای رشد و انکشاف موسیقی.
- بزرگترین استادان موسیقی هند پیرو اسلامند.
- در کشور ما هیچکس استاد آواز نیست.

آشنا گردد و سوره های «ادی» «سم وادی» «آذوانی» «دیوانی» «گره» «نش» «تلر» (مندر) (نیاز) (آب نیاز) (سه نیاز) (در نیاز) (الکین) و «اپیاس» را به خوبی بیاموزد - در دوره وحدت کم درسی مکتب موزیک این امکان وجود ندارد - آیا از شما دعوت شده است که در مکتب موزیک درس بدهید؟

خیر - نه آنها از من دعوت به عمل آورده اند و نه هم من میتوانم در صورتی که چنین پیشنهادی صورت گیرد آنرا بپذیرم.

چرا؟

من که دلیلم را قبلاً به شما گفتم شما اگر موسیقی کلاسیک باید آموزش را از هفت سالگی شروع کنید آن هم با ضوابط و شرایطی خاص - موسیقی محلی افغانستان از نظر شما

استلال دارد و یا از موسیقی هند مایه پذیر میباشد؟

تمام اشکال موسیقی افغانی زیر سوره های موسیقی هند میباشد.

اکثراً عقیده دارند که مرحوم استاد قاسم بنیان گذار یک مکتب تازه موسیقی در افغانستان میباشد، شما این نظر را می پذیرید؟

به این سوال شما جواب داده نمیتوانم.

نمی توانید یا نه خواهید؟

چرا؟

به خاطر اینکه این موضوع احتیاج به تحقیق کافی در زمینه کار استاد دارد و نمیشود شتابزده کسی را واضع یک مکتب تازه در یک بخش هنر خواند.

پس به نظر شما در مورد کار استاد قاسم بدون تحقیق و شتابزده فضاوت صورت گرفته است؟

بله همین طور است.

نظر شما در باره موسیقی رایج نوع غربی در کشور ما چه میباشد؟

پیروان این سبک فقط تقلید میکنند - تقلید بدون آگاهی، اجازه بدهید در این زمینه برای شما قصه های حکایت کنم، در گذشته ها معمول بود که استادان آواز در روز های عید به خانه های امرا میرفتند و به اجرای موسیقی می پرداختند در یکی از همین مجالس که مرحوم استاد قاسم در خانه یکی از شخصیت های بزرگ سیاسی وقتی پارچه را که اجرا میکرد همه زیر تاثیر آمده بودند و نایب حکومت هم کله گک میزد، آن شخصیت سیاسی که میدانست نایب از موسیقی نه چیزی میداند و نه هم لذت میبرد از او پرسید:

تو میدانی استاد چه را مینوازد؟

نایب جواب داد خیر و شخصیت سیاسی باز پرسید:

پس چرا کله گک میزنی؟

نایب جواب داد:

همه میزنند، من هم میزنم.

واکنش موسیقی نوع غربی در کشور ما هم به همین وضع افتاده است، یک عده کسانی که نه مطالعه دارند، نه آگاهی و نه هم فهم موسیقی، طوطی وار آوازی را تقلید میکنند و باقلعه ی از اینجا و قطعه یی از آنجا میگیرند و آنرا مسخ میکنند و با آمیزش غلط خود کیفیت آنرا از بین میبرند و ناشی را میگذارند، کمپوز و دیگران هم که آنرا می شنوند برای آنکه از مدروز عقب نیفتند کله گک نایبانه میزنند و اسم خود را میگذارند موسیقی شناس و غیره، در حالیکه موسیقی غرب هم از خود ضوابطی دارد و معیارها و استعدادهای کار دارد و زحمت کشی و آشناسنیدن با اساسات موسیقی و آموزش آن و سال ها مشق و تمرین کردن که ایمن پیروان غرب زده در صد ساله رایج شیه پیموده و به هیچ یک از این اصول نه پایبندی دارند و نه هم خود را زحمت پایبند بودن به آن را میدهند.

با این همه ناسامانی که شامل حال موسیقی معاصر ماست، چه باید کرد که آنرا از خطر رکود و توقف و دنپال روی حفظ کنیم؟

اگر منظور شما موسیقی نوع غربی است که من در آن مطالعه ندارم و شما هم بهتراست کسی را بیابید که در این زمینه صلاحیت حرف زدن را داشته باشد اما اگر منظور موسیقی کلاسیک هند است، باید استعدادها کاوش گردد، مکاتب خاصی گشایش داده شود و کودکان از سن هفت سالگی آموزش موسیقی را در این مکاتب شروع کنند همکاری استادان موسیقی برای تدریس جلب گردد و شما اگر موسیقی هم جز آموختن موسیقی کاری نداشته باشد.

شما بیشتر وقتی اکثراً شعر بیدل را به آواز میخوانید، چرا؟

جواب شما را از زبان خود بیدل میدهم که میگوید:

غیر من زین قلمز حیرت جایی گل نکرد عالمی صاحب دل است، اما کسی بیدل نشده - یعنی می خواهید ادعا کنید که هیچ شاعری بپای بیدل نمیرسد؟

همین طور است.

باجه دلیلی؟

بیدل زیبایی سخن را به اوج خود میرساند در شعر او لفظ و معنی و مفاهیم شعری و بدیع و بیان همه تازه و بکر است و تشبیهات شعری او خاص خود است.

اما عده یی این طور ادعا دارند که شعر بیدل گنگ است؟

آنها در شعر مطالعه ندارند و زبان بیدل را نمی فهمند.

چقدر از اشعار بیدل را در حفظ دارید؟

ساکر حافظه یاری دهد تقریباً بیشتر آنرا.

میتوانید به صورت مقایسوی برتری شعر بیدل را مثلاً از شعر حافظ و یا مولانای بلخ ثابت کنید، البته منظوم کار برد کلمات در شعر و آوردن تشبیهات ناب در آن است که شما آنرا از خصوصیات شعر بیدل میشناسید؟

من خودم آنرا این چنین یعنی خردمیدانم اما اگر شما بخواهید میتوانید در این زمینه با استاد عبدالحمید صحبت کنید.

شما در افغانستان چه کسانی را در موسیقی کلاسیک هند استاد میدانید؟

استاد هاشم و استاد محمد عمر هم در رباب.

سودر آواز؟

هیچ کس.

حتی خود شما؟

من به استثنای خودم منظوم بودم، مرجه از نظر خودم، من هم هنوز احتیاج به آموختن دارم.

تا کی؟

تا زمان مرگ حتی اگر صد سال بعد باشند.

خیلی ها عقیده دارند که موسیقی کلاسیک موسیقی است درباری و در خدمت دربار شما این نظر را قبول دارید؟

تغییر، موسیقی شاه و گدا نمیشد و موسیقیدان واقعی هیچ وقت در خدمت هیچکس جز هنر خود نمی آید، این دوبار است که محتاج موسیقی است و نه موسیقی محتاج دربار میگویند یکی از جاهای بلند پایه هند زمانی از محراب خان استاد بزرگ موسیقی که هیچ وقت به دربار او نرفت خواهش کرد که در مجلس او شرکت جوید و آواز بخواند، استاد موسیقی از راجا پرسید، اگر احوالتر گردید در مجلس او آواز خوانی کند چه چیزی برایش داده میشود؟ و راجا بی مهاباتاج از سر برداشت و پیش روی محراب خان گذاشت، اما استاد در جواب گفت:

من به دو گوش شنوا و مقداری فهم موسیقی در شنو نه آواز خود ضرورت دارم و تاج توله گوش دارد و نه هم فهم - این را گفت و راه خود را گرفت و رفت، و هر موسیقیدان واقعی هم باید همین طور باشد.

میگویند، شما را عشق به موسیقی کشاند، عشق شما را در خود هم کرد، عشق به شما استادی بخشید و با قدرت عشق است که شما زندگی می کنید، اما این عشق، عشق ناکام بوده است و دست شما هرگز به دامان

سیمای کودک...

چا به تنها نه که جان فرموده شد
بسکه با چشمان حسرت سوده شد
از چه رو خواهری که من با جامه ای
الکیم در پر زنی هنگامه ای
چلوه در این جامه آخر چون گم
کز حد در چایم خلقی خون گم
شرع آید من چنین مست غرور
دیگران چون شاخه ای پاییز غور
هیچو ما هی کتن نباشد هاله ای
یا چو شمعی کوندارد لاله ای
بر تم این پیر هن نا پا کشد
چون دل غمد یزدگان صد چاکشد
یا مرا عریان جوهریا نا ن بساز
یالیا س هم بی آنان بساز

این سخن گفت و در آغوشم نهاد
کاکلش آشفته و پر دو شمشاد
اشک من با اشک او آمیخت نرم
یوسه ها ییم بر لبانش ریخت گرم
گفتش آنان که مال اندوختند
از توکلش این نکته می آموختند
کاخشان هر چند غرور بهامت
نقش دیوارش زخمش چشمهاست
گر شرای در گلو شان ریخت
حسرت خلقی بدنا آمیخته.
شاد زی ای کوندک شیرین مس
ای رخت باغ و گل و سرین من
از خدا خواهم پرومندت کند
سر بلند و آبرو مندت کند
لیک چون سر سبز شمشادت شود
خود مبادا نر می از یاد تشود
گر ترا روزی فلک سر پنجه داد
کس ز نیرویت مبادا رنجه باد. (ع)

قطعه ای جامه ای عید نیز بر تصاد های
شکسته و خورد کنند می اجتماع نظر
دارد و شاعر می خواهد واقعت سر زمین
را که در آن زندگمی می کند بیا نماید
واقعی عین ، مشهود و دره نا ک را . و این
حقایق در همه ی جوامع استبدادی و غیر
تا دلانه و جود دارد . کودکانی هستند
که در ناز و نعمت به سر می برند در پر
تو درخت حریر می خوابند .. و کودکانی
هستند که فرس زیر پای شان حسیرو
پالشی زیر سرشان خشت است . گرسنگی
توانا می د سر زندگمی شان را گرفته
است . رنگ های زرد و تن های تکیده
ولاغر و دره مند دارند . پای برهنه و یخن
پاره دارند . همیشه گرسنه اند و یعامر .
در جوامع چنین یعنی در کشور های که
گروهی از اقلیت منتهوا در آسایش
و آسودگمی به سر می برند و گروه بیشماری
در حسرت و بد بختی و سیه روزی به
شاد کامی های فردی نمی توانند
وجود داشته باشند . کوشش و مبارزه
برای آسایش درها پیش شخصی و فردی
کوشش و مبارزه ای منفرد است . انسان
ها به گونه ای انفرادی نمی توانند سعادت

مند با شند به گفته ای به صمد پیرنگی
... اگر نا ن هست با ید همه بخورند و
گر نیست باید همه گرسنه باشند . « میری
های انفرادی عملی میری نیست . نو عسی
چشم بستن بر بد بختی های دیگران و
این اوج حماقت و نادانی است . برای
خویش .

در کشور های غربی انجمن های کودکان
می سازند برای نظا هر محافل جشن و
سعادت های را ستین کودکان دوسراسر
جهان دست بر نمی دارند . در شعر جامه عید
شاعر به این نتیجه اجتماعی می رسد که
همه کودکان باید به گونه ای یکسان
و برابری از مزایای زندگی و طبیعت بر
خورند و گردند . سعادت را ستین آن وقت
فرا می رسد که آفتاب به من دهند و نور
خشندگمی هر در بجه بناید .

بنیاد های کهن ، را بطله ها و ضابطه
ها ظالمانه فرو ریزد . دنیایی بر سر و
نوین بنیاد گذاشت شود و دیگر کودکان
به عقده های روانی و کمبود های روحی
دچار نگردند . با ید برای این هدف
که مقدس است و انسانی مبارزه کرد بر
ضد جنگ های غارتگرانه شورید ، در
جامعه ای رها از استعمار است که کودکان
این گل های سرخ و شکوفه های میزده
و بختی و کبوتران سپید بال پیام آورا
مجال شکستی و پر واز می یابند .
آرزو ها ، خواست ها و نیاز های شان
سر کوب نمی گردد . همه یک صدا و یک
آواز سرود پیروزی انسان را می خوانند و
جامعه ای را می سازند شکوفان ، در
خشان و بار آور .

دیگر الفسانه های زرد پری و سرخ پری
را در گوش کودکان ما نخواهند . از
پری های سرخ قصه بگویند . در رهایی
انسان ، از عصیان و قیام انسان که با
کار و یسکا ر خود می تواند همه ی بنیاد
های کهن و استبدادی را فروز یزد و دنیایی
دیگر را آباد نماید . کودکان ما به
اندیانی انقلابی نیاز دارند . باید به
آنان آموخت که در سنگر دفاع از ارزش
های انسانی بایستند . بر ضد نهاد ها
و قرار داد های رنگ زده پر خاش نما یند
حفا سه ی انسان معا صر را که این همه
زبانی و شکو هندی آفرید ه است
بدانید . ترانه ی پیروزی را بخوانند
یاد داشت ها:

- ۱- دیوان خلیل الله خلیلی ، فرزند
ینوا و پدرش ص ۵۸
- ۲- دیوان اشعار پروین اعتصامی ، قطعه
رنج کودک
- ۳- زنده رود ، ژاله ، مادران صلح مس
خواهند ص ۱۴
- ۴- مرمر ، سیمیس بیبانی ، جامه ای
عید

زین قلازم...

معنوفه نرسیده آیا این سخن درست است؟
- بلی !

«وجود آدمی از عشق میرسد به کمال
گر این کمال نداری ، کمال نقصان است»
- منظور شما کدام عشق است؟

عشق واقعی ، عشقی که عاشق پروانه وار
بسوزد و در پی کمال مطلوب باشد و گرنه عشق
های مجازی همه عوس است و زود گذر و کم
دوام .

- از نظر شما عرفان و صوفیان چه نقشی
روی موسیقی داشته اند ؟

- در کشور های اسلامی موسیقی وارد طریقت
گردیده ، امروز بزرگترین استادان موسیقی
هند از مسلمانان میباشد و غالباً پیرو طریقت
موسیقی قوالی که نوعی از موسیقی صوفیانه
است و به وسیله امیر خسرو دهلوی ابداع
شد به حد و فناخوانی میپردازد و رنگ مذهبی
دارد ، بنابراین طریقت در انکشاف موسیقی
نقش بزرگ داشته است .

- آیا موسیقی قوالی هم تابع موسیقی
کلاسیک هند است ؟

- نخیر این موسیقی در شمار روش های آزاد
است و قید و بند کلاسیک در آن وجود ندارد .
- شما خودتان هم پیرو طریقت میباشید؟
- بلی - عمر من در خانقاه ها گذشته است
و هر چه هم یافته ام از برکت همین مراجع
بوده است چرا که تاثیر از فکر گرفته میشود
و علم از استاد .

- در مجموع چقدر آهنگ دارید ؟
- حسایش را ندارم ، من هر بار تازه خواننده
ام و یک طرز و یک پارچه کلاسیک رابه صدعا
نوع خوانندام و می خوانم .

سخنی در زمینه...

باز هم را خلق فلسطین ، خلق ویتنام ،
ایتوی ، الجزایر و دیگر کشور ها در
را مثال می آوریم که کدام کشور ها در
جها ن با آنها همکاری نموده و آنها را
یاری می رساند ؟

مثلا خلق فلسطینی فقط با اسلحه اتحاد
جماهير شوروی سوسیالیستی علیه صهیونیزم
و امپریالیزم می جنگند و به سونه جها نسی
نیزانی مسئله با رها تا کید گردید ه و
شخصیت های شناخته شد - خلق عرب
فلسطینی چون یا سر عرفات با رها از کمک
های بی شائبه اتحاد شوروی یاد آور شده
است .

همچنان خلق ویتنام ، الجزایر ، ایتوی ،
انگولای مبارز کیم کیو با ی قهرمان و
دیگران همه و همه با سلاح اتحاد شوروی
از خاک و نا موس کشور های شان دفاع
می نمایند و آزادی و خو شبختی را به
ارمغان می آورند .

اکنون اگر با کمی توجه و دقت
مصولات قضا یا را با هم مقایسه نمایم باز
هم به اثبات می رسد که اتحاد شوروی
نه تنها دوست صدیق و راستین مردم افغانستان
است بلکه دوست و یاور همیشه خلق های
سراسر جها ن بوده و درین طریق کارهای

- چرا موسیقی کلاسیک هند مانند موسیقی
غربی نوت ندارد ؟
- نوت دارد اما چون خلاف موسیقی غربی
ساحه وسیع دارد نوت کمتر استفاده میگردد .
- شما بیشتر گفتید که موسیقی شرقی ریشه
های مشترک دارد اما فقط از سه کشور هند ،
پاکستان و افغانستان نام گرفتید ، آیا از نظر
شما موسیقی ایران و ترک و عرب شامل این
دسته بندی نمیکردد ؟

- چرا ، در موسیقی همه این کشور ها شورها
مشترک است ، فقط شکل اجرا فرق میکند .
- در میان شاگردان شما چه کسی میتواند
جای شما را در موسیقی بگیرد ؟

- من در داخل کشور شاگردان زیادی داشته ام
اما متأسفانه هیچ کدام نتوانستند آنها دوام
دهند ، اما در هند شاگردی دارم بنام «شودیوری»
که از یوهنتون الایپرو لیسوری دارد و تدریس
میکند ، این شاگرد من میتواند بدرجه استادی
برسد .

- خوب استاد سر آهنگ از جانب زوندون
از شما تشکر میکنم که وقت خود را در اختیار
ما گذاشتید و حاضر شدید این گفت و شنود رابه
عمل آورید تا دیدار دیگر الله یار میگویم و
خدا حافظ .

- من هم از شما و زوندون سپاس دارم و
خواهش می کنم .
- بفرمائید
- اینکه حرف هایم را مانند برخی از نامه
نگاران مطبوعات مسخ نکنید و به جای من شما
صحبت نکنید ، بگذارید حرف های خودم به چاپ
برسد و نه آنچه که میل شماست .

- چشم استاد قول میدهم این روش زوندون
است که گفته ها را با نثری که خود دوست
دارد نشر کند ، اما ماهیت آنها تغییر ندهد .
- متشکرم .
- خدا حافظ .

افتخار آمیزی نمود و تا جها ن است
افتخار همکاری با مردم جها ن را دارد .
مردم افغانستان نیز بعد از انقلاب سورو
قبل از آن با رها مورد تها جم قرار گرفته
و حملات خائنه ای علیه افغانستان انجام
داده است که جنگ های افغان و انگلیس و
دیگری تجاوزات بخصوص مداخلات ایشرمانه
ارتجاع منطقه برهبری امیر یا لیزم بعد از
انقلاب نور شاهد این انعامت است که امپریالیزم
همانطوریکه دشمن خلق عرب فلسطین است
دشمن مردم افغانستان و سراسر جها ن است .
اگر ازین مثال ها دیگر هم گفته آید ،
بهرتر این مثال و رو شنترین دلیل است تا
ما در روشنی آن دو ستان تو شمتان خود
را بهتر تشخیص کنیم و به اساس آن
موضع و موقف انسانی خویش را بیابیم .
در فرجام بخاطر نتیجه گیری اصولی
و درست که به نفع شرافت و آزادی عدالت
و سر بلندی مردم افغانستان آرزو مندیم
مسئولان و عنا صر رو شنتکر خا نواده ها
درین طریق پیشگام و پیشقدم شوند و اعضای
فامیل بخصوص جوانان و نو جوانان را در
راه و اقا انسانی رهنمای نمایند تا در
کار و یسکا ر زندگی سر افراز و دوست
داشتی و دوستدار همسین و مردم با ر
آیند و این افتخار بزرگی است برای خانواده
ها .

مکتب آینده‌ها

گرفته‌ی قسمت اول این سیستم را تربیه‌ی اطفال تا سن مکتب زینه‌ی دوم را مکتب شکل جدید در چوکات مکاتب ابتدایی چارصنفی مکاتب متوسط نامکمل هشت صنفی و مکاتب متوسط مکمل ده صنفه و زمینه‌ی سوم را تعلیمات عالی تشکیل میدهد.

در چنین وضعی از یکسو موجب تقلیل مصارف تعلیم و تربیه و از سوی دیگر موجب بهبود کیفیت تدریس شاگردان می‌گردد. در سیستم جدید تعلیم و تربیه توجه قابل ملاحظه به بهبود محتویات تعلیم و تربیه مبدول گردیده است... کتاب‌های درسی تمام مضامین برای صنوف اول، دوم، پنجم و ششم، کتاب‌های اصول تدریس برای معلمان تهیه و به نشر رسیده‌اند... تعلیمات در مکاتب ابتدایی از صنف اول الی چهارم خصوصیات مفصلاتی دارد، تمام مضامین از صنف اول الی چهارم را یک نفر معلم پیش می‌برد هفته وار ۲۲-۲۹ ساعت درس می‌دهد... الحاق که اقدامات فوق ریغورم کاملا جدید و انقلابی میباشد.

علاوفا کیفیت تعلیم و تربیه در کشور ما در گذشته‌ها خیلی منحط و عقب مانده بود و مطالب کهنه تدریس می‌شد... مثلا اگر کتب جغرافیای یک دهی قبل در وقت بزرگم در آن مطالب خنده آوری می‌ایم زیرا جهان ما هر لحظه و هر روز به پیش می‌رود علم و فرهنگ شکوفا می‌شود و دست آورد های تازه علمی بدسترس بشریت گذاشته می‌شود ولی متاسفانه تعلیم و تربیه در گذشته‌ها از پیشرفت هاوشکوفانی هابی بهره بود... این موضوع دو علت عمده داشت یکی اینکه باخبری انسانهای این وطن از چگونگی جهان خارج و توضیح علم و فرهنگ و مبارزات خلق های جهان آنها را بیدار می ساخت و در نتیجه عمر جهنمی صاحبان قدرت کوتاه می‌شد و از جانب دیگر دولت های مرتجع آنوقت در صدد آن نبودند تا تازه ترین انکشافات علمی سیاسی و اجتماعی جهان را در دروس مکاتب و حتی بوختون ها انعکاس دهند.

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بخصوص پس از پیروزی مرحله تکاملی و جدید آن یکی ازوظایف عمده و مبرم خود را رشد انکشاف و تعمیم تعلیم و تربیه در کشور قرار داده است چه در گذشته‌ها طوریکه گفتم نبود، استعداد و شایستگی فرزندان این وطن یا کشته می‌شد و یا اینکه در خدمت منافع طبقات حاکمه قرار می‌گرفت... چنانچه این مورد در بیانیه علمی و انقلابی بزرگادمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان وریس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان چنین بیان شده است: «... تعلیم و تربیه انسان از آغاز دوره طفولیت یکی از وظایف عمده ما در راه ایجاد چنین جامعه سعادتمند وطن محبوب ما در افغانستان است... یعنی تعلیم و تربیه انسان نوین آینده از وظایف عمده و مقدس ما میباشد... بادر نظر

داشت تذکار فوق اجازه بدهید به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نظریات خود را در زمینه تقدیم بدارم... در گذشته افکار و تبوع انسانها صرف بخاطر منافع آزمندانه و وحشیانه منشی اقلیت استثمار گر و استثمار فعالیت می‌کرد، تادست آوردهای بزرگ فرهنگی و تخنیکی را در اختیار ایشان قرار دهد و دیگران را از پیشرفت معارف که یک امر حیاتی ضروریست محروم سازد... لیکن با صراحت و قاطعیت بحکم اهداف انقلاب نور اعلام می‌دارم که اکنون تمام دست آوردهای خلاق علمی، تخنیکی و فرهنگی دیگر وسیلهی ظلم و استثمار توده های عظیم زحمتکش کشور مانده نمی‌تواند...»

علاوه از توجه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد تعلیم و تربیه فرزندان زحمتکشان کشور و کلیه هموطنان، توجه خاص به مقام والا و ارزشمند معلم در کشور ما نیز مبدول می‌گردد... معلم که باداشتن وظیفه‌ی بس خطی و پر از مشقت حال و از امکانات حد اقل معیشت هم پر خورندار نبود اینک مورد توجه، ستایش و پرورش دولت قرار دارد... دایر شدن کنگره‌ی معلمان

چه عواملی در... کلسیون‌های...

خوب، منظور ما خوشبختی بود... کس که خواهان زندگی ایده‌آل هستند میتوانند چنین زندگی، برای خود و خانواده خود بسازند مشروط براینکه زندگی را زیاد سخت نگیرند و تحمل رادوست نداشته باشند... به عقیده من بهترین زندگی، زندگی ساده و بی‌الاشانه است که اعضای خانواده در آن احساس آرامش نمایند... توجه در قسمت مصارف یکی از علل مهم خوشبختی در خانواده است، زیرا اگر سنجش و حساب در امور خرج خانه و مصارف منزل نباشد پراگندگی و بی نظمی که بلای خوشبختی خانواده محسوب میگردد سایه خود را روی خانواده می‌افکند و از همین جاست که بدبختی و بی‌چارگی خانواده آغاز می‌یابد... اگر توازن و بی‌لانی در مصرف و عاید باشد این پراگندگی و بی نظمی در امور خانواده دیده نمیشود و خانواده از این رهگذر بریشان نمیگردد... باز هم بر میگردیم به حرف اول خویش که تمام این کارها و سررشته تمام امور بدست زن است، زیرا اکثر مردها ببله خرج و بی پروا در این امور هستند اما زنها بیشتر حسابگر و محاسب خوبی‌اند، اما نباید زن‌ها این موضوع را دست گرفته مردی چاره رابی بول سازند، خیر منظور اینک پول جیب خرجی باید از طرف زن به شوهر داده شود، تا اینکه مرد نتواند زیاد مصرف نماید... پس به این نتیجه میرسیم که هر خانواده مخصوصا زن نقش اساسی در بهبودی زندگی خانوادگی‌شان دارند و میتوانند که با کمی توجه و دقت زندگی ایده‌آلی برای خود و خانواده خود بسازد.

کشور که در آن از سراسر کشور چهارصد معلم به نمایندگی همه معلمان افغانستان اشتراک ورزیده بودند و علاوه چندین هیات نمایندگی از کشورهای دوست نیز در آن شرکت نموده بودند بهترین نمایانگر توجه و التفات دولت مردمی ما بحال معلمان کشور و هکذا ارج گذاری به مقام معلم می باشد در این کنگره علاوه از ابراز همکاری و مساعدت از طرف زعامت دولت دموکراتیک و ملی ما که طی بیانات زعامت حزب و دولت و هکذا وزیر تعلیم و تربیه ی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان، شورای باشی هم از جانب کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شورای انقلابی و شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان عنوانی معلمان زحمتکش کشور اصدار یافت که این به بهترین وجه نما یا نگر ارج گذاری و احترام حزب و دولت بمقام والای معلم می باشد. مقامات رفیعه فوق بعد از تقدیم درود و شاد باشی های فراوان به معلمان کشور در پیام خود می‌افزایند، (شما استادان محترم باید در کار پر زحمت خویش از تجارب و مساعدت های کشورهای بسرا در سو سیالیستی و دوست بزرگ مس اتحاد شوروی استفاده نماید با بد گفت که کمیته ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری ما در آینده

کلسیون‌های...

مملو می‌باشد که خوردترین آن یعنی استنا کلوژ، بوده و بز در گی جسامت آن از اندازه یک قطعی گوگرد زیاد نیست. بر عکس بزرگترین آن تقریبا حتی به سقف خانه هم می‌رسد که واقعات جالب و دیدنی می‌باشد او اضافه نموده که یک کلسیون میتواند بالاخره به یک موزیم تبدیل گردد. اگر همین طور باشد. الی... فوهمین که در لنینگراد زندگی میکند به خوبی میتواند موزیم تایپ های نوشتن را پیدا کند در حالیکه ایفجینی پوشکین از شهر ولگو گراد با داشتن اضافه ترازی یکصد و پنجاه نسوع اکاردیون مختلف النوع، فلوت های مختلفه، کتاب مقدس آسمانی یعنی زبور و علامه‌ها، سمبول‌ها که در نتیجه گفته می‌توانیم که یک موزیم از آلات موسیقی می‌باشد. اتفاقا، بسیاری از کلسیون‌های که توسط مردم اتحاد شوروی جمع آوری و نگهداری شده است، تقریبا در زمره ملکیت دولت به موزیم ملی تبدیل و موقعیت گرفته‌اند. ایلینا سپکتور از شهر کارکوف دوباره

نیز مکاتب را تحت مواظبت خود قرار خواهد داد و برای کار و فعالیت معلمان شرایط لازم را فراهم خواهد ساخت... هکذا باید دانست که دولت و حزب انقلابی ما علاوه از فراهم ساختن زمینه های تعلیم و تربیه برای کودکان و نوپا و گمان کشور، زمینه ی فراگیری سواد و تعلیم را برای بزرگسالان کشور نیز با تدویر و تقویم کورس های سواد آموزی مسی می سازد چنانچه تدویر تعداد و مسی کورس های سواد آموزی در سراسر کشور نماید یا نگر این آرزوی شان است ما در حالیکه یکبار دیگر تدویر اولین کنگره ی تاریخی و بی نظیر معلمان کشور را به همه منسوبین تعلیم و تربیه و بخصوص معلمان ارجمند تهیه می‌گوییم، امید قوی داریم که در بر تو اهداف انقلاب نظر مند نور و پلان های مردمی و همه جا به ی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در کمترین فرصت ممکن کشور ما دارای سیستم تعلیم و تربیه ی شگوفان مرقی و انقلابی شود. تا در نتیجه ی آن هما نظور یک آرزوی همه است آخرین انکشافات علم و فرهنگ و تخنیک در خدمت جامعه ی ما نیز قرار گیرد... به پیش در راه ایجاد تعلیم و تربیه ی واقعا مردمی، شگوفان و پیشرفته زنده یاد مردم زحمتکش افغانستان.

کلسیون‌های...

به موزیم آرتو هنر پدریش که دارای تقریبا چهار صد و هشتاد تخته از اجسام مختلفه از قبیل مجسمه های کوچک شیشه یی یا چینی که توسط مردم شوروی، جرمن ها، فرانسویان، و استادان آستریا تهیه گردیده‌اند، برگشت نموده است. بسیاری از کلسیون‌ها به صورت بسیار عالی غیر عادی هستند مثال برجسته آن عبارت از مطالعات محققین مختلف در انسیتوت ماهیگیری و مطالعات بحری از شهر ولدیو ستوک می‌باشد، که سه دانه کوزه یکدسته، یک جوره دستکش رابری، یک خریطه کاغذی، یک تفنگچه پلاستیکی بازیچه اطفال، و یک موزیم بازیچه اطفال که تماما این اشیاء را از داخل معده یک ماهی بدست آورده‌اند کاملا جالب می‌باشد. گالینا سریریکوفا نویسنده پسر آوازه روسی عموما بخاری پاک‌کن‌ها را جمع آوری می‌نماید. طبق عقاید کهن وی می‌گوید که تماس حاصل نمودن با بخاری پاک‌کن خوشبختی را بار می‌آورد.

دملی ثقافت او

د نړۍ دمخې هو بڼیا ره ولسو ته پدی راز په ډیر بڼه شان پو هید لسی دی چی دیوه ولس مو جوده اوراتلونکی کلتور او ثقافت او ټولنیز ژوند دهغه ولس دلر غو نی اواصیل هنر سره نشلیدو نکي واقعت دی نود همدی احساس او پوهسی او درک او قضاوت په رڼا کی داصیل اولر غونی هنر در ناوی کوی او د ژوند په هر موده او ټوله دو ره کی هغه په کار اچوی اود ژوند دلاییا وپ تیا او ودی په عرض یی استعما لوی اود هغه په رڼا کی دخپل دژوند را تلو نکي لاره رو بڼا نه کوی اود خپل دژوند چا ری پسی سموی . رښتیا خبره دا ده چی هنر په خپل ذاتی هنر ژوند ته ټکان او تحریک کوی او هغه دټا کلی هدف له پاره چمتو کوی . ژوند په خپل ذات کی یا هنر دی او یا دهنر ز پیر نده که چیری هنر نه وای ژوند به نه وای او که چیری ژوند نه وای نو اصلا هنر به نه وای .

د نړۍ دمخې هو بنیاد و گړی پدی راز پو هید لی دی چی یوو ولس هغه وخت دتکا مل لو پی پو پی ته رسید لی شی چی د هغه ولس لرغونو نی او اصیل هنر دهغه ولس دملی ثقافت او ټولنیز ژوند دتکا مل په لاره کی په رښتینی تو گه را بطه ولری .

د نړۍ دمخې با احساسه او پوه ولسو نه پدی ستر راز با ندی پوه هید لی دی چی لر غو نی اواصیل هنر دهریو ولس دهغه ولس دکلتور او ثقافت او ټولنیز ژوند دتکا مل اصلی بنسټ او زیر بنا گڼل کیږی په هر اندازه چی دغه زیر بنا درو بڼا سره او رو بڼا دزیر بنا سره په عینی او ذهنی شرایطو کی خپله رابطه ټینگه وساتی نو په همهغه اندازه د ولسو نو زیر بنا یی حالت درو بڼا یی او رو بڼا یی دزیر بنا یی حالت په غیره کی وده کوی او دودی او تکامل د فلسفی له مخی مخ په وړاندی درو می . پدی معنی سره چی ملی اصیل او لر غو نی او فلکلور یک هنر دو ولسو ملی احساس او ټولنیز شعور په غور څنگ راوی اود هغوی جسمانی قوت او قدرت به کار اچوی اود ژوند دټو لو چا رو په ودی او پر مخیولو کی چټکوی .

د نړۍ دمخې با در که او بسا احساسه ولسو نه ژوند دکارکو لو او کار کول دژوند کو لو په یکو نڅاوو یوه منظره .

معیارو نو با ندی ودروی . او ددی درک په رڼا کی مخ په وړا ندی شی . داسی نه چی هنر محض او تقنی اود واقعی ملی ثقافتی او ټولنیز ژوند سره یی یو بی ماهیته او بی تعلقه شی بو لی او خپل لر غو نی اصیل اود فلکلور یک هنر هپو له یا ده باسی او یا په خپل ملی ثقافتی او ټولنیزه ژوند دهغه نه کار اخلی .

د نړۍ دمخې پوه او بیدا ره ولسونه یوا زی ژوند دژوند کو لو له پاره نه گڼی دا راز ولسو نه ژوند ته دغا یی له پاره ژوند وای او غا یه دژو ند کولو اصلی او اساسی ټکی بولی . بی ماهیته او بی هدفه او بی غا یی ژوند ته اصلا ژوند نه وای او هغه ژوندکی چی ما هیت او هدف او غایه نه وی هغه ته په وای قعی مر گسټ قایل دی .

د مثال په تو گه دغه عکس چی تاسو یی ددی مضمون په اړ تباطدی مجلی په همدی مخونو کی گوری داد بلغاریا دهیواد «پلیف دیف» دکرنی دکو پرا تیف داتحادی په یو کمپلکس کی دهغه هیواد دفلکلور ریکو نڅاگانو یوه بنسکلی منظره بنسبی چی دغه بنسکلی منظره په بڼه شانی سره زمونږ دپورتنی لیک پوره مو ید او مصداق گر شی او مو نږ ته ددی خبری پوره ، پوره پته لگید لی شی چی د نو موړی هیواد ولس خو مره د خپل ملی اصیل فلکلوریک هنر در ناوی کوی او خو مره یی د خپل ثقافتی او ټولنیز ژوند ته نژ دی کوی او په خو مره د قیق او باړیک صورت تری کار اخلی او خپل ملی ثقافتی او ټولنیز ژوند د خپل اصیل لر غو نی فلکلوریک هنر په غیره کی او خپل اصیل لرغونی او فلکلوریک هنر دخپل ثقافتی او ټولنیز ژوند په لمنه کی مخ په وړا ندی بیای یی ؟

گرا نو وطنوا لو! را شی چی مو نږه هم خپل لرغونی اصیل او فلکلوریک هنر دخپل ثقافتی او ټولنیز ژوند دگر ندی کو لو له پاره په کار وا چوو او همد خپل ثقافتی او ټولنیز ژوند په لمنه کی تل خپل لرغونی فلکلوریک هنر وروژو او ژوندی یی وساتو . تر څو لکه د نړۍ دنورو ولسو نو غو ندی زمونږ د ژوند ټولی چا ری سمی او مخ په وړا ندی لاړشو او هم یو آباد آزاد ، سمسوره او غوړید لی افغانستان جوړ کړو . دبلغار یادلیف ، دیف دکر نی د کوپرا تیف داتحادی په یو کمپلکس کی دهغه هیواد دفلکلوریکو نڅاوو یوه منظره .

ازبی اعتنایی دیگران...

عصبانیت های شما را از اینکه چرا به شما توجه نشده است و یا چرا به شما بی اعتنایی شده است بگیرد .

باندمی بررسی و روانکاو می توانی بسرد که در نهاد غالب افراد منزوی به اندازه افراد جنجالی و خودنما تمایل به خود نمایی وجود دارد و تفاوت تنها در اینست که در گروه اول یک عامل باز دارنده جلو اقدامات ایشان را برای جلب توجه می گیرد ، این عامل معمولا پذیرا شدن شکست در مقابل انتقادات ، تحقیر ها، و یا ترس از مورد تمسخر قرار گرفتن است و ریشه آن را اغلب میتوان در رفتار که در دوران کودکی با ایشان شده پیدا کرد .

عکس العمل شما در مقابل بی اعتنایی دیگران منوط به توفقی است که از ایشان دارید ، ممکن شما از نگاه احساسی و عاطفی وابستگی های دیگران داشته باشید که در اینصورت از مشاهده بی اعتنایی ایشان و اهمیت ندادن به نظریاتی که ابراز میدارید عصبانی و ناراحت میشوید زیرا این عمل را از جانب ایشان حمل بر آن میکنید که علاقه بشما ندارند و یا لاف دلچسپی ای که شما آرزو دارید به شما ندارند .

قدرت طلبی نیز همین حالت را دارد . در نهاد شما ممکن است تمایل عظیم به قدرتمندی و قدرت نمایی وجود داشته باشد . و در نتیجه خواهان آن باشید که از شما حرف شنوی داشته باشد و یا همه از شما تعریف و تمجید نمایند ، این حالت هم نوعی احساس عدم اعتماد به نفس ناخود آگاه است در طریق اعمال نفوذ بر دیگران میخواهید اعتماد نفسی را که فاقد آن هستید جبران کنید ، باین ترتیب وقتی از بی اعتنایی دیگران رنج میبرید ، تنها راه آن اینست که به جستجوی علت آن پردازید و برای آنکه زود تر به مقصود برسید باین حقیقت مسلم اعتقاد پیدا کنید و لو اینکه اگر هم دارای امتیازاتی خاص مانند صدای خوب ، شکل خوب ، هوش زیاد ، در چه خوب و یا ثروت زیاد باشید .

به خاطر توهین وارد آمدن به خود ما هستیم و با کینه توی می خواهیم انتقام بگیریم و یا اینکه از روی عقل و انصاف از خود سوال میکنیم «چرا این توهین کرد؟ آیا من مستحق این توهین بودم یا اینکه طرف مقابل آدمی پر تربیت است . و یا به امراض مخفی روانی مبتلا است .

بنابراین بهنگام روبرو شدن با یک واقعه ناخوش آیند امر بجای متمرکز کردن هوش و حواس خود روی ایمن موضوع که بصورت توهین شده باید انتقام بگیریم . میاییم و از خود می پرسیم که توهین کننده و آزار دهنده ما چگونه آدمی است و علت اصلی بی اعتنایی و یا توهین او چه بوده است و اوضاع و احوالی که ما را عصبانی کرده از چه قرار بوده است . آنوقت میتوانیم عکس العمل مناسبتر و عاقلانه تری از خود بروز بدهیم .

در مورد اشخاص خجول به اصطلاح شرمندوک که غالبا گوشه گیر و تنها هستند و از برخورد با دیگران می ترسند و همیشه در زوایای رو حشان این اندیشه آنها را زجر میدهد که «نکنند مورد بی احترامی و کم اعتنایی قرار بگیرم» .

توصیه هائیکه روانشناسان نموده اند اینست که : رفتار به مراتب بهتر و موثرتر در مقابل آن از خود نشان بدهیم . اگر شما خجول و شرمندوک هستید و برایتان مشکل است که عرض وجود بنمایید ؟ آیا حقیقت امر این نیست که علی الرغم کمرویی ظاهری نهایت آرزو دارید که همه نظر ها به سوی شما معطوف باشد ؟ سوالی که باید از خود بنمائید اینست که چرا میخواهید نظرها متوجه شما باشد . و آیا سر شناس بودن در شما نوعی ارضای خاطر عمیق بوجود نمیآورد ؟ وجود چنین نیاز ها و خواسته ها در نهاد یک نفر امری کاملا طبیعی است و اعتراف به آن در حقیقت نوعی شهادت در روبرو شدن با واقعیات زندگی است و قبول همین واقعیت میتواند به اندازه وسیع جلو ناراحتی ها و

نامه مادر

و جهان این روزها از صمیم قلب تبریک میگویم و از خداوند بزرگ برای تان سعادت و کامیابی آرزو میکنم .

طفل عزیزم ، امروز این سطور را برای نوشتن چون غیر از این چیزی نداشتم که نشانت کنم ولی شاید روزی این نامه من برای از هر چیز دیگر عزیز باشد . و آن روز من شاید نباشم اما این چند سطر ، خاطرات مراد یاد تو زنده نگه خواهد داشت .

منی خواهم که این روز خوش ترا با این حرف ها و کلمات خراب سازم . ولی چکنم که این کلمات از قلب مادر داغدار برمی خیزد که روزی خودش کودکی بیش نبود ، و در آن روزها

چقدر آرزو میکرد که کسی باز بچه برایش بیاورد امروز هم وقتیکه ترا می بینم آن روز های طفولیم و بچگیام بیادم می آید و به آن آرزوها و خواست های پایان ناپذیرش . اما افسوس که مادرت نمیتواند این وسایل را برای تو معیا سازد ، زیرا پدرت در اثر ظلم و بی عدالتی های روزگار گمشته از این جهان رفت و من مانند تو ، زیرا او یگانه مردخانه و نونان آور زندگی بود و تنها یادگار او تو هستی با وجود توند ها و غم های خود را تسلی میدهم .

طفل عزیزم : پاس این روز و بخاطر بزرگداشت از این روز این شاخه گل را از من قبول نما و بخاطر داشته باش که مادرت ترا خیلی زیاد دوست داشته است . جوانی و طراوت خویش را بخاطر سعادت تو قربان نموده است . به امید سال های سعادت بارتو .

مادرت

کشور را تشکیل می دهند حیات شاد ...

حقوق بشر از اطفال و زنان بشکل بسیار ...

را من امیر یا لیزم امریکا یکبار دیگر ...

اولین بار در تاریخ کشور و غیره را می توان ...

زندگی فاقد

بیشتر ما نه از آن برای پر ما جن ...

برابری و همگونی های اجتماعی در سراسر ...

ما بوضاحت ملاحظه میکنیم که از نیم ...

در پهلوی این رزم و بیگانه بر فستق ...



سلام علیکم خوانندگان و همکاران عزیز! به امید سلامتی و سعادت شما میبرداریم به جواب نامه ها

دوست عزیز ناهید فتح محصل پوهنتون کابل از ثنا و حمد نان به مجله خود نان ممنون و شاکریم. نوشته شما در باب مصاحبه ظاهر هویدا با خیر نگار مجله ژوندون به اداره رسید. که اینک قسمتی از آن را میخوانید در شماره سوم مجله ژوندون مورخه ۲۶ حمل ۱۳۵۹ توجّه ما را مصاحبه ظاهر هویدا جلب نمود که فوق العاده خواندنی و جالب بود. زیرا رفاقت آقای هویدا با هنرمندیست که فعلا بجز از یاد کار چند آهنک، آنهم در لاپلائی کست ها چیز دیگری باقی نمانده است. بلی ظاهر هویدا در یک قسمت از مصاحبه خود چنین اظهار عقیده کرده است: «ماور کشور دو گونه هنرمند داریم یکی هنر مند مشهور و دیگری هنرمند محبوب. باز تکرار میکنم پیدا کردن شهرت، به ویژه در کشور ما که به قسط هنر متدنان ممتاز روبرو هستیم، کار مشکل نیست، ولی محبوب شدن و در دل مردم جای گرفتن کاریست بس مشکل که به آسانی با تقلب و نیرنگ و با لباس خوب پوشیدن و پشت اشترنک آخرین مدل سوتسر سال نشستن بدست نمی آید....»

به نظر آقای هویدا، احمد ظاهر، این هنرمند مشهور و محبوب کشور که نه تنها در داخل بلکه در خارج کشور نیز موفقیت های چشمگیری را کسب کرده به پستوانه ثروت و دارایی در دل ها جا گرفته و مشهور شده است.

با کمال تأسف باید گفت که کاملا غلط است. زیرا مشهور شدن و به شهرت رسیدن هیچگاه بیول حاصل نمیشود. مگر شما خبر نداشتید که هر کس، رأی، میداد و رای گیری میشد و بعداً به صفت خواننده سال شناخته میشد.

و در جای دیگری چنین گفته است: «من که تا سن ۲۴ سالگی چیزی در بساط نداشتم و فاصله خانه و رادیو را پای پیاده طی میکردم و در کوچه کتابفروشی درخانه کرای میزیستم» آیا از ثروت احمد ظاهر احساس رقابت میکنید؟ یا اینکه ثروت وی، شما را رنج میدهد زیرا احمد ظاهر، آن همه ثروت را از طریق خوانندگی و مشهور شدن و محبوب شدن بدست نیآورده بلکه همه میداند که احمد ظاهر در قامیل مشول و ثروتمند می زیست. به هر صورت ظاهر هویدا که خود تحصیل کرده و روش فکر و انسان اجتماعی نیز است، چرا سالیها زندگی خود را وقف هنر خویش کرده است تا بجایی برسد، و آنگاه آیا لازم

است این حرف ها را به هنر مندی بزند که همه مردم از خرد و کلان، از پیر و جوان همه همه او را دوست میداشتند هنرش را می پسندیدند. آیا شما از هنر متدنان ما این توقع را دارید که بعد از مرگ شما را چنین یاد کنند. به نظر من هرگز نمی. زیرا شما زندگی خود را وقف هنر و مردم خود میکنید، پس انتظار هم دارید که همیشه قسمیکه هستید یاد شوید نه اینکه.....

باز هم در قسمت دیگر مصاحبه میگوید که «به عقیده من، بدون در نظر داشت نکات بالا احمد ظاهر را ممتاز ترین و بی نظیر ترین قلمداد کردن تلف کردن حق دیگر آواز خوانان جوان ماست که باید چنین قضاوت صورت نگیرد.....»

مگر آقای ظاهر هویدا فراموش کرد که در یکی از پرو گرام های تلویزیونی خود گفته بود که به خوبی احمد ظاهر دیگر هنر مند در افغانستان نخواهد آمد و قرن بیست هرگز هنرمندی نظیر احمد ظاهر نخواهد داشت. نمیدانم فعلا نظراتان چطور است، تغییر کرده یاخیر؟ این عین خود پرستی یک هنر-

مند را نشان میدهد. چرا وقتیکه احمد ظاهر زنده بود آقای هویدا چنین ادعا را نمیکردند و خود را دوست و خوشبین اش نشان میداد. مثلا در قسمت دیگر وقتی از ظاهر هویدا سوال شد که نظر خود را در مورد چگونگی پروگرام های تلویزیونی بگوید، گفته که «اگر کونذ هفت ساله نخواند که مره مره می بده»

ما از ظاهر هویدا سوال میکنیم که چرا شما اعتراض خود را در قسمت بهتر شدن دیگر پرو گرام ها نکتفید؟ اگر فکر میکنید که هیچ يك از پرو گرام های تلویزیونی ما، کوچکترین نقص ندارد، شاید باز هم اشتباه کرده باشید: زیرا من نمیگویم که همه پرو گرام های تلویزیونی قابل شنیدن و دیدن است. هرگز چنین نمیگویم اما رقابت شما را نشان میدهد که فکر میکنیم بجا نیست، زیرا هر گاه کودکی بخواند که مره مره می بده از نهایت علاقتندی اش به آواز سحر انگیز احمد ظاهر است. پس آیا به نظر شما قابل پذیرش تر خواهد بود که بگوید: اولیاء داری در چشم شبلا.... و یا قشنگ و دلر- بایی....

در اینجا خیلی دوستانه و بیطرفانه همه خوانندگان محترم مجله ژوندون باید قضاوت کنند که آیا گفتار ظاهر هویدا در قسمت احمد ظاهر، این هنر مندیکه همه مردم را لحظه ها وساختها مسرورنگه میداشت بجا است؟ فکر میکنم همه بیک صدا و یک زبان میگویند: نه... نه... نه....

زیرا اگر چنین بود، پس چرا هزاران هزار نفر جنازه وی را از منزل تا به قبر یا احترام و عزت نقل دادند و چرا شهر کابل هرگز شاهد چنین روزی در عزای مرگ يك هنرمند نبود. آری احمد ظاهر از جهان چشم بست و مرده ولی در جهان هنر هرگز نمرده است... هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شده است لب است در چریده عالم نوا مس

دوست عزیز مراد محمد نیاز بدخشی سه پارچه شعر شما در یک پارچه ورق پیا رسید. کوشش نمایید اشعاری بسرایید که سوز و گرمای از درد های اجتماعی جامعه داشته باشد نه اینکه:

«یاد آرزو که باناز وانا که مسی زد دست چپ در کمر راست رها که میزده کی باناز وانا که میزده؟ تووی هم درزم وهم سنکر به افکار جوانان ترقیخواه این مبین (۱) به آزادی تو میزمنند (۲)»

علیه ارتجاع بدمنش همواره در جنگ اند (۳) و مصراع های را که با سوالیه مشخص کرده ایم، معنای لازم را نمیرساند و گویا پای مرغ شعر شما را می شکند و ناتوان میسازد. چاره را در کجا بجوییم؟ در لاپلائی اشعار شاعران بزرگ ادبیات ما، به نحویکه اشعار ایشاترا بخوانید و وقت دورنگ نمایید و ساختمان مصراع های شعری را بنگرید یاد بگیریید. دوست عزیز انجیلا موفق نا ماچ متعلم لبسه آریانا

قبل از همه چیز سلام ما را نیز بپذیرید. خوشوقتیم که همکار دیگری به جمله همکاران قلم بدست ما افزوده میشود، قدم و قلم نان گرامی باد.

شعر طویل «سقوط خابن» را خواندیم. آغازین مصراع شعر شما خوب سروده شده است که نمایانگر استعداد و احساس شاعرانه نان میتواند باشد. ما با آنکه به نشر شعرتان اقدام و رژیم، توجه و علاقتندی شما را به اشعار شاعران نو پرداز میخوانیم که باورق گردانی کتابهای اشعار ایشان، فوق و شوق شما به شکوفایی میرسد و خویش میتوانید اشعار بخته و نغز بسرایید. خدا حافظ.

دوست عزیز شمس الدین از هرات ما هم سلام و احترام تقدیم میداریم و دعا می کنیم که همیشه موفق و مسعود باشید. مطالب ارسالی شما با ضمیمه یک قطعه عکس رسید. قسمیکه خود گفته اید تمام مطالب از مجله های ایرانی بریده شده و با فرستاده شده است که نباید چنین می بود. باید خود شما بعد از مطالعه زیاد طرح نو در می انداختید و چیز تازه ای ایجاد میکردید. یا آنهم نامه شما را به تصدی صفحه مسابقات و سر- گرمیها می سپاریم، خدا حافظ.

دوست عزیز تالیب محصل پوهنشی علوم اجتماعی بپذیرید سلام ما را هم. شعر «خاطره» را مطالعه کردیم و اگر از نواقص قش شعر بگذریم راستش دلمان برایتان نم ریخت که چرا آن یار بی وفا، عزیز با وفا را ترك گفته بایار دیگری قول و قرار نهاده است. از بی وفایان جدا می بهتر است. به پاس نوق شمس- این چند مصراع را بچاپ می سپاریم:

آتشب که در جامه گلگون (۲) عروسی دست سیمگو نش بدست دیگری بود در محفل او رقتم جایی بنشستم در چشم سبنا هنر نگه چشم ترم بود.

از پارچه ادبی شما که عین شعر «خاطره» و خاطره دلدار بی وفا را در دل تان کشتیم از چاپش معذرت میخواستیم که دیگر ک نیست تا آن خاطره را با داس منو درو به امان خدا باشید.

دوست عزیز روزی گار از کارته چهار داستان «سایه بیگانه» را خواندیم. قریب و استعداد داستان نویسی در وجود مبارک جوانه زده است و می توانید آنرا با خوانندگان داستان های معروف جهان به پروریدن و شکوفایی برسانید عجلتاً قصه کوتاه شما کنتک اش و قهرمان قصه هم درهاله ابهام بیچانیده شده و دیگر اینکه محیط قصه درست تصویر نش است، و به خواننده مفهوم نیست و بالاخره قصه فهمیده نمیشود که کب از چه قرار است و تمام حوادث (۲) در خلاه شما میکند که نیاید چنین می بود، خدا حافظ

دوست عزیز غ. ح. چولی پای

بعد از سلام عرض شود که صفحه چهارم به نامه های شما عجب صفحه است. کار تراکم مضامین، صفحه شما را، که آنک لب شکایت می کشاید «که ژوندون خود را به خاموشی زده و جواب نمیدهد»، بی حرف کب و چون و چرا از میدان نشر بیرون میکشید و به هفته دیگر موکول میکنید یعنی هر هفته یک به محدودیت جا بیاید به سر همین سینه نازل میشود و حکم محکومیت عدم نشر آنرا امر چاپ به اشاره مدیر مجله صادر میکند و با قلم ریشخند گونه جواب نویس شما به تصویب میرسد، پس چه باید کرد؟ ما را بامدیر مجله به کنکاش بگذارید....

اما، نه فراموش تان کرده ایم و نه میگذاریم که خون شیر شود و نه آزمایش تان میکنیم نه از شما دوست عزیز دق هستیم... و نکته تاجاییکه به نامه شما مربوط میشود از ما گرفته باشید و سخن دل را بر زبان نیاوردید مگر چه گفتیم که لب لعل شکر خارها، جوارها تلخ افتیده است. و باز چرا «اگر دشمنان کو بیم» و گر نفرین دعا «کو بیده» قرار داد که پنبه این صفحه را بزید، کاستی و کس آنرا بر شمارید و جواب های پاسخگو را ارزیابی بکشاید و آنجا که غلط گفته ام اطلاع برسانید و عیب قی جمله بنمایید. آینه گری عکس تو بنمسود را دست خود شکن، آینه شکستن خطا ست. به انتظار نامه های دیگر شما هستیم، و کامروا باشید.

والسلام

مدیر مسوول: راحله راسخ خرا
معاون: محمد زمان نیکرای
آمر چاپ: علی محمد عثمان ز
آدرس: انصاری واپ - ج
ریاست مطابع دولتی
تلفون مدیر مسوول: ۶۸۴۹
تلفون توزیع و شکایات: ۸۵۹

دولتی مطبعه



شنبه ۲۴ جوزا ۱۳۵۶
۲۶ جون ۱۹۸۰

۳۲ سال

شعبه ۱۱ و ۱۲
قیمت یک شماره ۱۳ افغانی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**